193

194

4.0

4.2

114

419

قطعهٔ وصيت نامهٔ لؤاب صاحب بنام تاج الامرا بهما در

دسبدن فوج أتكبسى درباغ فاص برائے تحفظ لؤاب صاحب

دحلت نؤاب صاحب عمدة الامرابها در وبيان كتمييز وتكفين

انه فنننهُ رئيس الامرابها در وحدام لملك بها در

سوال وجواب گورنز مدیسس از تاج الامرا بها در

مسند نشيني لذاب عظيم الدّوله بهما در والا جاه سوم

دملت تاج الامرابهسادر

۵۰ الكلاسترسوم - دربيان تعريب و توصيف صن خلاق

my

14

44

μq

d.

di

44

M

તલ

do

HH

dL

dA

da

صو:	· عنوان	عرد
سوبوبو	ر هات عظیم الدولیر	ره
444	رست بیم مدوم مندنشینی لوابعظم جاه بها در و متوکت ریاست ایشا ا	or
447	رحلت لؤاب اعظم جاه بهسا در	٥٣
444	وراثت مسند والاجابي بتؤاب غلام عوث خال بها در	011
//	منيابت ايشال بتفويف تؤابعظيم جأه بهمأ در	00
449	مٺ غل منفر قه <i>عظیم جا</i> ه	04
ساسام	رسسه بسم التُدخواني' نوابغلام غوت خال بها در	04
44.	بيان نؤجه والطاف وعنايات لؤاب عظيم حباه برحال رفقا	01
	الرسنة مجيماتم مدرسيان تشريف أورى شاهزا د كان دىلى از اولاد شاەتىمور در مكرس	
40.	اززمان والاجاه مرحوم تا زمان يؤاب عظيم جاه بها در	
	درسان تفصيل خاندان الوريد والأجابى وخيرالدين	
۳.۲-۲۵		4.
, 42,2	و بن اولار د المعار البيات	
	· · · · · · · · · · · · · · · · · · ·	
سو پیبو	فائته در عرض مال صنف	141
m.4	صحیجه - (۱) نقل عرص اشت مصنفت محدمت افواسع ظیم حا ہ بہا در	44
ااس	صیبهمدر (۲) طربٹی لینے عہدنامتُر مرقومہی ویکم ماہ جو لائی سنداریو	44
9-14-6	صبيحيه (١٣) ستجرة النساب والاجابي	414
	تنه برکان و تو فینجان بزبان انگلیسی از حبیظ ب سروش عری	70
	مقدمه برنان انگیسی « « « « « « برنان انگیسی « « « « « « « « « « « « « « « « « «	44
-		77
	نعارف بزبان انگلیسی اذ نی چندرسیکون	

سوانحات ممتاز

شکر خدا ورد زبان سریم بسيم النشر الرحن الرحيم حداً متوافزاً و شكراً متكافراً بخدام عووجل كم برنوع بكات جهال را المسومة رنگا دنگ عمدهٔ گوناگول بجلوه ظور

متاز فرموده ، و از قدرت و حکت کالم خود ، انجن زبین و اسمان را بدو براغ مهر د ماه روسن و منور ساخة ، و خلفت جن و انس و چوانات و نبادات و جما دات را براے

تسبیح و عبادت خود بسجادهٔ زبین قایم فرموده ، و فاؤس جسم انسال را از چراغ عقل معجل نموده - نظم فدا يا توتى قادر ذوالجلال خدا يا تزتى حاكم لايزال نوئی آفرینندهٔ سسمال توئی آفرینندهٔ دوجهال

فنی خالق جله بینجبران نوئی جلوه افروز کون و مکان نودی فلک را زمه جلوه گه ازال جلوه روستن شده بح وبر مت جاب يالمسان عال بيا مرصطف في شرط والدامها بدوم

كرفي ورود مبتيار انثار حضرت سيرالا برار احد مختار محرصطفي والدالا فهمار واصحابه الأبال

بادكم أدام عالم و عالبان مى فرابد " لولاك لما خلقت الافلاك"

وجود جهال ناعث علق او

مخد کل گلشن باغ دیں مخدشهنشاه هر دو جهال

که عرش برینش بود زبریا نموده زانگشت شن القمر

ود فاطمه درمیان بوسے گل.

ازال سشد معطر زبین و زمن درود وبسلام وتخية هزار

از باری تعالے

به آل و باصحاب ذوالاحراً بداری سلامت و قایم مقام

بود ذات او ذات عالم پناه قديم است اسمش محد كريم

الهين مطلبش بهست صبح ومسا به بخشی تو جله سکنایان ما

زبین و زمان باعث ظل او

و زین

مخرّ نه جمله بینمبرال

مي بود سرور انبيا باعجاز خود آن سنت بحروبر محیر کل است و علی خوے گل

پوعطش برآمد حسبن وحن

براصحاب او باد لیل و نهار

استدعاے مولق خدا یا بحق نبی الکرام م

تزبانی این نسخ را مستدام عظیم است نام مبادک بجاه

نمود ہرکہ تالیف ایں اے رحیم کی نودتر حاجتش را روا

اللى بحق نبى مصطفع

سبب تاليف ابن سوانحات

الما يعد، اين اضعف العباد، مو سوم به غلام آل محدكم عدوحن تولد م ۱۹ اله بیجری و اسم عنایتی حضرت والدین ما عبرین محد كريم خيرالدين حن غلام ضامن بن افتحار الدوله ما فظ محد نا صر خان بها در صمهمام بنگ بعلیه الرحمه بن محد خیرالدین خان بها در كلال مغفور بن عبرالحكيم خان سنسيربن سنيخ محد خيرالله بن شيخ عیدالوالی فرز ندکال ، سنتیخ محد منور، ساکن گو با مو، و سم این احقرالعاد و غيسة خاص جناب بند كان حضرت الميرالهند، والاجاه واب محد على خان بها در، جنت آرا مكاه، فرزند ميا مذار بطن لواب عدة النسابكم المعروف به فتح بگم صاحبه، مشهور بصاحبرادی خور دكه وخرخ و لواب صاحب ، جنت الرامكاه ، لواب والاجاه محد على فاك ، فرز ند عكر بيو ند حضرت لواب صاحب قبله شهيد، محدالورا لدمين خان بها ور عليه المرحمة بن طاجى محمرا لور ليسرخورو سيج منور مذكوراندا ستم وابن اضعف العباد ورسع المهايجي ان پیشگاه جناب جدم امیرالهند، والاجاه، لواب محد علی خال بخشت أرامكاه سرفران بخطاب محدكريم خال بهادر وعنايت دوسفاله برنگ طوسی و در زمان ریاست خضرت خال کنانم بندگان عالی اميرالمند والأجاه الواب عدة الامرابها در عفرال آب در الاله

بخطاب الدوله، جلادت جنگ، وبمرحمت بنم أستين ورومال شال برنگ سبز از ملبوس فاص و حکم بستن بندی و در عبد ر إست حضرت براورم كه فرزند دلبند خال مياييام بندگا ك حضرت الميرالهند، والاجاه لذاب عظيم الدول بها ور رحمت ماب، ورست الملك، صاحب الدول چلاوت جنگ بهادر و بعنایت او بت و گھر مال و در ر با ست جناب بند كان عالى اميرالهند، والاجاه، عدة الامراء لذاب اعظم جاه بها در ، رصوا بي مآب، و بعدر حلت پيرم در ما ه جا دالاو طسكاند البحرى الخطاب خرست بدالكك انتخار الدوله محدناصر خال بها در صمصام جنگ. و حكم لؤاختن لؤبت و گھڑيال مرقوم العدر موزد و کامیاب کردید، و درین زان دولت و حکومت جنا ب بندم كان حضرت لواب عظيم جاه، سراج الامرا، محد على خال بهادر دام افضاله وعناية بفضله بعدازحن الفرام ايس نسخسوانخات ممتاز از ففل و کرم وعایات بے نہایات عظیم ، بحسب مراتب ومنصب خود الميد سرفرازي قو ليت-روزے ایں اضعف العباد، ساکن بلدہ مدراس، بغرہ عمارك رجب المرجب صلالد بجرى روز نفخ شنه الوقت مذ كمن روز بلند شده برائے طازمت جناب بندگان مصرت

فاه مبارك رجب المرجب مستدا بحرى رور يبتسه الوقت مه فله فله وريب منه فله فله وريب منه فله فله وريب منه فله وريب وقت في الواغذات روز نامي زمان رياب وقت في الواغذات روز نامي زمان رياب وقت في الواغذات روز نامي زمان رياب وقت في الواغذات وريب منه و منه

لواب والاجاه محد على خال، جنت آرامگاه مطالعه مي فرموده بودند أن دقت حضور از زمان كو مرفتان باين احقر ارشاد فيض بنيا و فرمو دند که کیفیت ریاست عدشا بنی لواب صاحب جنت آرامگاه جروكل ازروزنا ميد وفتر سركار ونيزار تاريخ تزك والاجابي كه خال شما جناب سام الملك بها درمروم تباركنانيده اند معلوم سفره است وسوائے ایں دیگر احوال ریاست مذکورکہ میراسمیل فال ابجدی در الوّر نامدنتحریر کرده اند، پر بهدک و مه ظاهر ۱ ۱ سوانحا ست رياست خال كلال شايين لواب عدة الامرابها در، والاجاه نالي، بسبب عدم او بسانید ن روز نا مید ر یاست مذکور بیج کیفیت معلوم يذكرديده، و كه تا ريخ شال بم نوشت ولهذا اگريك كتاب متضمن كيفيات دولت واحوالات رياست مذكور تیار شود باعث نوشنودی من است - و بفضل تعالیٰ در خاندان والا جایی که درین وقت مثل سنها ز ما ندیده و دی عرت دیگرے نیست و ہم از کرت امورات و کیفیات زمان خال كلان سشما، اعنى جناب لذاب عدة الامرابهادر غفرال آب شا ما هراند و تفییت کال می دارند- پس مى بايد كدا سني كيفيات وطالات رياست زمان مذكوره صدر كه ديده و ستنيده ايذ، جمع كرده بطور تا رسخ بايد لوشت. من البحدال ارسشاد حضور دا لا را كبسروميشيم قبو ل كرده تمعسرو من داسشتم كم بمه امورات رياست

خال كلانم وأكثر كيفيات دولت شال تالريخ وا و بمتصديان قديم سكار معلوم و داخل و فایزنز بهم بوده باشد گر مروجهیکر کیفیات بسمع من بیجیران الده بدریافت رسیده است ، در نید نلم خوابم آورد-

و اما این نباز کیش ، از سررسشهٔ ناریخ نویسی کما هی مهمیمی نمی دارد و گاہے چنیں اتفاق ہم رو ہدارد - گر از افضال خدا سے کریم

و از تائيد رسول رجيم صلى الشرعليه و الله و اصحابه و سلم و بعنابيت واشفاق و حرم س خداوند نعمت عظم ، امید توی دارم مقتضات اینکه - بست : برم کاریکه بیمت بست گردد

اگر فارے .بو د گلدسنہ گردو

و بآبیاری باغبان حفیقی این آغاز گلستان اسید از گلها سے انصرام بهار پذیر نوابدست - کیکن ، رجاء از عنایات خداوندی عالی بغهوام الانسان مركب مع الخطاء والنسبان واردكم أكر وربي عبارت کج و مج سہوے و خطاے بنظر مبارک و باریک بینان خطابخنش و

خطایوش در رسید بفول - ببیت : خطا بيوش واصلاح كن زراه عطا كم يهيج نفس بشرنيست از خطاخالي

أميد كم از راه خطايوشي به اصلاح آل سرواز خوامند فرمود-ارشا وحصورشركشابهد اوع المرن سوائات اند ، بناء عليه انتظام این امر برشا داسشم - و مجست علی فان ، فرنند رحان علی فان کلان مرجوم که مرد فهیم و ۱۳دم قدیم و طازم سرکار اند، براے تحریر این منعین شا نودم - و نیز میرخورست بدهبین موسوی ، نیرهٔ برغلامین خال مرحم ، و نبسهٔ میراسمیل فال ، فرزند میراسدانشد فال بها در کلال مرحوم کر رفیق شا اند و در عبارت نویسی و تاریخ گوئی ہم مهارستم میدارد ، و ازیل اصحی نویساتیده بحضور ما گذرانند کم این امر موجب خشنودی ، ما ، و نام آوری شا و یادگار زمان خوابد بود - البذا من اليجدال عدول كم جناب نواب صاحب، شَفِينَ ما را سراسر ب ادبي كم الامر فوق الأدب اظر است، وانسة بجان و دل اتنبال این امر سمرده بفضد تغالی شامه آغاز تربر این سوانات بتاریخ بازدیم ماه رجب المرجب سهماد بجری از احال یافتن فلانت بسیری مرمدی نواب عمدة الامرا بهادر غفرال مآب از نواب امرالهند والاجاه محمعلی فال بهادر جنت الرامگاه و نیز چند احوال صاجزادگی نواب صاحب عغران مآب من ابتدا تهمفديم ما وه دبيع الثاني سويل ابجي المارطيت نواب صاحب جنبت آرام گاه و مسندنشين جناب بندگان عالى نواب صاحب غفران مآب بدويم وبيع الثاني سنظله بجری تفایت رحلت شال بسویم ربیع الاول سلامله بجری و نیز زينت بخشى مسند رياست كرنائك جناب بندكان مفرت ذاب عظیم الدوله بهاور رحمست مآب سم بنوزدیم ربیع الاول سلاالدرجی و رطت شال برہم متوال سیم اللہ ہجری است ، وہم جاس مسندنشین جناب بندگان عالی نواب اعظم جاه بهادر رضوان مآب بمفديم رسيع الثاني مصلی بجری و رطت مثال بغرهٔ رسیج الذانی مسلم باری و بم دسیدن

ورانت و جانشین مسند ریاست والاجابی، وجنس نواب غلام محدغوت خال بهادر طال الشرعره و دولت درس باننده ماه بدوازد بم جادى الاول الملل ابجری و بیانزدیم ماه مذکورست البه بیعت گرفتن از جوس مسطور و علانیم تدن نباست جناب بندگان حضرت ناب عظیم جاه بهادر دام انضاله و زبیب و زمینت آرائی دربار فیض مرار اند و لب یا تدار عظیم، و تعربیب و

توصیف جناب بندگان حضرت نواب صاحب معلی دام افضاله و بم ورود

شهزادگان بیمورید برک کرنایک در مرداس ، و بیان نسب نام اوری و والاجابى و خرالدين خال، و احال اولاد و احفادشال، و نيز عرض حال موف

درخاند این مندرج ساخه نوده ، بناء این سخ مرتب بیجهار گلزار و بریک گزار آراست به جار گلیست که جمله شانزده گلیست می شود- و بر یک گدست مزین برنگے داشت ، ستی " بوانات متاز" کود به گیرش پرداخت -

فصل بهار گازاراول برنگ ولوتے بہار الرسة وحد او الرواية وكالمام در با ان عنا بت بیدن ظافت بیری و مریدی از لوا ب

والاجا ه جنت آرا مكاه بنواب عدة الامرابها ور

گلدست دویم - دربیان کیفیت بیضے احوال صاحبزادگی نواب عمدة الامرا بهادر و طلبیدن حکیم احدالت مال دا از حیدر آباد و شکاح رئیس الامرا بهادر -

بهادر و سرفراد سناجی و میان بیادی و رهات نواب والاجاد جنت ارام گاه . گلدسته بهادم و در بیان بیادی و رهات نواب عدة الامرا بها در ، گلدسته بهادم و در بیان جلس سندنشین نواب عدة الامرا بها در ، و الاجاه نانی ، و سوال و جواب صاحبان فرنگ از نواب صاحب معلی و احوال در بار شان ، و عنابیت شدن خطابات خانی ، و بهادری ، و جوالی بین نمال و عبدالحیین نمال جنگی ، و دوله ای و مکی ، مجمع می و و نکول و بیناد محمد ناصر فال و غیره و مرفراد سندن رکن الدین فال از خطاب بدر نود ، بهادر و سرفراد سندن رکن الدین فال از خطاب بدر نود ، و فرجواری محمد بور ، و شادی علی سندن و فرجواری محمد بور ، و شادی علی سندن و فرجواری محمد بور ، و شادی علی سندن و فرجواری محمد بور ، و شادی علی می با کرد ، و شادی علی می با کرد ، و شادی علی و عنابست سندن باگرات به به می بور ، و شادی علی می با کرد ، و شادی علی با کرد ، و شادی علی می با کرد ، و شادی علی با کرد ، و شادی با کرد ، و شادی

فصل بهار گلدست دویم برنگ ویوے چهارگلدست و اورا

اد سلاله می ما می سندن خطابات امرا و منصب و فدمت با میرالملک محدعلی حبین خال بها در و سراج الملک محدعلی حبین خال بها در و سراج الملک محدعلی حبین خال بها در و می در بیان بها در و می در بیان رسیدن نامه شاه فرنگ منظین استقلالی می در بیان رسیدن نامه شاه فرنگ منظین استقلالی در بیان رسیدن نامه شاه فرنگ منظین استقلالی در بیات بی مدة الامرا بها در مع تصویر و شمیر و بیک شاه زاده

ولابیت و عنایت شدن باندان خدست دیوانی و خطاب کرنلی بمستر مالرو، و متادی مجدالدوله بهادر، و انتقال سیف الملک بهادر، و مقدمه شمشیرشی میرجعفرعلی -

شمشیرشی میرجدفرعلی - سیسیرسی میرجدفرعلی - سیسیرسی میرجدفرعلی الدین خال مختصی و عنایت شدن خدمت صوبه داری صوبه محدبود بحمام الملک، و مرزاز شدن دیگر المکاران از منصب و خدمات و غیره و احداث مبارک بوکی کر نانی الحال مورف بروستن چوکی است ، و تولد غلام امام مهدی محمی میال -

ام نانی الحال مروف بروستن چکی است ، و تولد غلام امام مهدی محکمه مهای مهای دربیان کامباب شدن طازین از خدمات ، و
گلرسته چهارم : بیماری چیک وزند میانه بهمثیرهٔ خورد نواب صاحب معلی ، اعنی این مولف ، و سفادی شهرسوار جنگ و سفادی ماج الدین خال ، و صیافت حصور در باغ بهرام جنگ و شاه محووصاحب ساوی ، و اعتراض حضور بر حشمت جنگ و غیره محمود صاحب ساوی ، و اعتراض حضور بر حشمت جنگ و غیره کیفیات .

فصل بهارگلزارسوم برنگ و بوے جہارگلدسنه و دت افزا ان سلالله بهری تا سمالله گلرسته اول دربیان عنایت شدن فدمت فوجداری تعلقه نیلور بافتخارالدوله بهادر، و شادی ایراللک محرعلی حبین نمال بهادر، و گرفتن نامهٔ شاه دیلی - کلدستهٔ دویم در بیان سبر بینا بازار در باغ خاص، و ضیافت خوابران در دیدان خانه کلس محل، و ممبارک بیوکی، و گرفتن عنایت نامه نواب آصف جاه نظام الدوله بهادر، و شادی ناصرالدوله محد حبیب استرخان بهادر .

گلدست شهر سیوم · در بیان سسیر مندوهٔ انگور و سسیر دریا، و روانه نودن صندون میت حضرت نواب صاحب قبله جنت آرام گاه به نتهر نگر -

مرعالم بهادم دربیان ملاقات بحزل حارس و ملاقات میرعالم بهادر و فرزندستان .

قصل بہارگلزارجہارم برنگ وبوے جہارگلدسن فردت فردا از مقاعلہ ہجری نا کانالہ

گلرسنداول در بیان بعضے حالات و کیفیات زمان ریاست نواب عمدة الامرا بهادر و والعاه نانی ، وسیر تالاب لوبی ما و وارم ، و سیر محبوب باغ علاقه افتخارالدوله بهادر و سیر فرنگی کنده و کوه آن ، و آغاز بهادی جناب نواب عمدة الامرا بهادر و آمدن حضرت نواب حسام الملک بهادر از نتهرنگر براے عیادت حضور۔

 انگریز در باغ خاص، و رحلت نواب عمدة الامرا بهادر، و سوال وجواب گورنر مدراس انه تاج الامرا بهادر، و مسئدنشینی امیرالهند والاجاه، و مسئدنشینی امیرالهند والاجاه، و نالب عظواله وله بهادر، و رحلت تاج الامرا بهادر-

راب عظیم الدوله بهادر، و رطت تاج الامرا بهادر و راب ایرالهند والاجاه ، کلیرست سیوم دربیان تربیف و دستوکت دولت نواب ایرالهند والاجاه ، عظیم الدوله بهادر ، و رجوع آمنان ابل خاندان از نواب صاحب معلے و سلوک و عنایات شال، و رحلت نواب صاحب رجمت آب، و مسند نشینی نواب اعظم جاه ، ایرالهند والاجاه ، و سئوکت ریاست شال ، و رطت نواب رضوال آب و احوال رسیدن وراثت مسند والاجابی به نواب غلام محمد خوش می بهادر زادال علم و دولت و زینت آرائی درباد فیض مدار از را سے مهرانجلا سے ایرعظیم ابن الابر سنیر صابب ندیر اعظم جناب بندگان مهرانجلا سے ایرعظیم جاه بهادر دام افضاله -

گارسی: چهارم در بیان ورود شاهزاده تبورید بملک کرناک در مدراس از حین نواب والاجاه جنت آرامگاه تا زمان حکومت و ریاست نواب عظیم چاه بهادر، دام افضالهٔ و تفصیل خاندان افررید والاجامی، و فیرالدین خانی ، و بیان اولاد و احفاد شال ، و خانمه در عرض حال مولف -

شرفتگی گرید اول در گلزار اول از ۱۰۹ بری تا ساله بری

دربیان عنایت شدن خلافت بیری و مربدی از نواب والا چاه جنت ارامگاه بنواب عمدهٔ الا مرا بها در غفران مانغیره

بول جناب بندگان حضرت نواب والاجاه جنت آرام گاه در زمان رباست نود سال بسال ازشب بإزديم شريف رسيح الثانى تا شب مبارك بغديم ماه مذكور ، كلس عل را با فرش بانات سبز و تناديل سويزال وكونلي و فرشی و درختاے تن دبل رنگ برنگ آراست و روشن کنا نبده دالان سمت حوض را ازشابمیان ، و مسند سبزکار کلابتونی مزین ساخه ، دو عدد لوائ سبز نورانی بنام حضرت مجوب سبحانی علی جده و علب التحییت والسلام روبروس بر دوستون شاہمیان نصب منانبده وبربندوبست و ابتام سن سالارجنگ محدنجیب فال بهادر را ما در و قادر نواز فال بهادر را بر بجع آوردن مردمان سوادت یاب مربدی مغرر ، و شاه قدرت الله صاحب را برخوانا نبدن دوگام شکریه بعداد بافتن سعادت از مربیری . مريدال متعين، وحود بدولت بعد از زاغت نماز عشا باجاعت كثير، بوتت بین گرمی شب از شب یاد دیم تا شب شانزدیم بر روز در جره عبادتخان تشريف آورده برجا نماز تشريف داسشة بمعرفت قادر نواز خال بهادر مردان سادت طلب را ، تحضور فیض معمور یاد فرموده بر کب را بیند و نصالح آین دین مین ارشاد فرموده از مریدی خود بهرور می فردوند - و نیز بشب سفام ماه رسیم الثانی سنداله بجری آراستگی و درستگی مکان از معول زیاده تر فروده روشی موم بنی در بهم قنادیل کنانبده در مجلس تمای مشایخین و فضل وصلى وغيره را جمع آورده برسنور برسال بعد از فراغت نماز عشا لباس سبز مشایخان دربر کرده ، و ناج خلافت بر سر داستند و تسبیج میصد دانه کان سیمانی تبرک مرشد خود بطور مالا در گلوے ممبارک خود

انداخة ، وتسبيح معمولي زبتوني بابت درودخواني بدست خاص داشة شاه محمود صاحب ساوی وغبره مشایخین را بهراه گرفت برمسند مذکور جلوه افروز تده، مولانا عبدالعلى صاحب تبلدوا بطرف دست راست بربازوم خاص خود نشانیده ، نشاه قدرت الشرصاحب را باد فرموده بمسرت تمام ارشا د وْمودند سابق من شا را از خلافت فادريم سرواز كرده ام - بفضله تعالي الحال مى خوابم نورجيشم اقبالمند بافر مبنك نواب عمدة الامرا بهادر والمكم وليعبد من است از خلافت خانواده جنته مفتخ نمایم - دران وقت نواب عمدة الامرا بهادر كم حاضران محبس بودند از منصب خلافت جشتبه كاسباب وموده بايكن ورديه خانواده چشنبه اكاه ومطلع سافة سرواز د مفتخر نمودند - و نیز بیخ نبسه بائے خاص خود که حافظ محد نصیرفال و غلام اسداسترخان و محد كريم خان و حبيب الشرخان و عبدالحيين خان و دیگر مردمان سمادت طلب را محضور باد زموده بر کب را علیده علیده بند د نصایح آین دین متین ارستاد فرموده از مربدی خود مشرف و معزز فرموده بشاه فدرس الشرصاحب كم براے خوانا نبدن دوگانه شكريه عراصلار

رنگ نواب عظیم الدوله بهادر و سالار جنگ بهادر و فادر نواز فا بهادر و فادر نواز فا بهادر دفتره مردمان سابق از سادت مریدی حضور معلی بهره یاب بودند و به عبدالقادر فال بهادر و حفرت مافظ محمد ناصرفال بهادر و مبارک جنگ بهادر و صادق علی فال بهادر و غیره دیگر صاحبال پیش بهادر و حشمت جنگ بهادر و صادق علی فال بهادر و غیره دیگر صاحبال پیش از به سادت مریدی از حضرت رحمت اسلم صاحب و شاه ابوسوید صاحب

و ستاه ابولیت صاحب وغیره بزرگان حاصل نموده بودند، باز بجهت نوشود حضرت نواب صاحب معلی و زمامهٔ سازی بدرجه طابی شال کامباب متندند- و جناب نواب صاحب والامنزلت بندكان حضرت بعد از فراغ كارفيض بخشى مربدى وطالبى در مجلس مبارك موصوف زبر لواس مجوبى برمسند مذكور لشسنة دست بيعت مريدال ازاعلى تا ادنى شده متوج فاتحه مبارك كرديده تقسيم نبرك متبركم فاتحه مغدس حضرت وستكبر دوعالم علبه التخبية والسلام بخاص وعوام ازمعونت سالارجنگ بهادر محد جا وبدفال و محدبست مال می زودند و بعد برغواست کم به ابل کاران دولترار شرف ورود می بانت برای قدر بوسيه زرمعاش بنام مريدال كم مساكبن ومحتاجين اند بفلال فلال تعلقات تنخاه نوبسائيه بعداز وستخط ومهر وبيض خاص از اطلاع نورجيشم نواب عمدة الامرا بهادر بمعرفت شاه قدرت المشرصاحب بمريدان مذكور برأے برورش انها عنابت كنند و نيز مكم حضور برور بحيع مريان سعادت یاب سرف ورود می یافت که بهرست بنا گرای روز بلندستده حاضر حضورا أرد از نناول تهجرهی سترین نیاز حضرت مجوب سیانی بیره اندور شوند- و مهتم این مجلس مبادک ماجی عافظ محرمعزلی

رقیکے و ہرسال دور تولد مبارک خود کم بست و چهادم ماه مثوال موازم خاص مقرر بود ، بعد موازم طبوس خاص سالبانه مع نیم آسین استبد از دست شاه قدرت انترصاحب بطریق تبرک تقتیم می فرمودند- سفید از دست شاه قدرت انترصاحب بطریق تبرک تقتیم می فرمودند- لرقیکے دورے جناب نواب عمدة الامرا بهادر غفران آب

چند ابیات مندی ندرانه در ندر عنایت منصب خلافت چشنه تصنیف فروده بر کافذ زر افغانی به خط جلی تخریر کمنانیده بحضور حضرت پیر و مرشد حقیقی جناب پدر امجد حقیقی خود با مسرت و خوشهالی گذرانبیدند و مرشد حقیقی جناب پدر امجد حقیقی خود با مسرت و نوشهالی گذرانبیدند و حضرت معلم بعد طاحظه آل متبسم شده آل کافذ ابیات را برست مبارز جنگ و حضرت معلم بعد طاحظه آل و صادق علی خال و فرالدین محدخال، حشمت جنگ بهادر و علی دل خال و صادق علی خال و فرالدین محدخال، حشمت جنگ عنایت فرددند که آنها هم به بینند و آل این است و نظم :

المرائع بهم بربیند- و آل این است - نظم اگر تو چابتا ہے دیکھنے اللہ کی صورت تو چاکر دیکھنے نواب والاجاہ کی صورت برسیج ہے شیخ جی کہتے ہیں جو عارف مجواالکو نظر آئی ہے بتخانہ ہیں بیت اللہ کی صورت اگر تو چاہتا ہے دیکھنے نو دیکھ ابینے کو رعیت ہیں چھیے ہے آکے شاہنشاہ کی صورت یقیں کو نو آٹھ مہتآز مطلق کا تماشا کم یقین کو نو آٹھ مہتآز مطلق کا تماشا کم سون اللہ کی صورت

على مرتضى بين منه رسول المند في سورت و مرا ياد خاطر و كيفينت و مرا ياد خاطر الده بري درآوردم - آئنده والطراعلم -

وربیان کیفیات زمان صاجزادگی نواب عمدة الامرا بهادر و طلبیدن حکیم احرابط نها را از میدرآباد ، و آمدن رکن طلبیدن حکیم احرابط نها را از میدرآباد ، و آمدن رکن

الدوله بهادر از حيدرآباد، و نكاح عبدالحيين فال بهادر-

بونكه واب عمدة الامرا بهادر در زمان رياست نواب والاجاه محرعافال جنت آرامگاه در الم الله بهری از قدیم الایام سکونت در باغ کهند که نانی الحال ملى بمحد باغ سنده است مبداشتد وبسبب عدم كنابيت مكان در باغ مذکور بک عمارت چوبی و ملتوتی کرمتهود بفتح چوکی است ٬ خود متوجه مثنده اذ اختراع خود تباركنا نبيده سكونمت خود درال جا داشته كم فزيبش كب مكان سفالی براے کیمیاگری تیار نمودند- و ہیشہ بیخ ساوات براے درود خوانی از صبح ۱۰ سهبیر و دیگر سادات از مغرب تا نصف شب حاصر حضور بوده بر حضور دم می مردند - و سواے این چند مرد اومیان باسب دو نوکری خود الماض و بنب برچوکی خود بیرون احاط فنخ چوکی در عمارت باغ کهند حاضر می ماندند- و ملازمین معتبرین و کارپردازان ، مثل براسلیل خال بهادر، وزند میراسدانشدخان بهادر مرحوم، و تعی علی خان خانسامان و تطب الدین غان بخشی، و رجان علی خال بهادر، داروغه میجهری و علی ذار خال عرض بیکی و محرصن فال مبرشتی، و اسدالدین خال منشی، و محرمین الدین نقل نوبس ، و سبد نور علی اخبار نوبس محلات و لاله بهوانی پرمشاد ، و کشن راؤ منصدی وغیره دیگر متصدیان و دادونم اے دیگر کادفانجات از دہ گہند صبح نا سم بہر در دربار ذاب صاحب معلی بر نوکری خود با حاضر می بودند - و مسطر بارسط کم در نوشت و نواند انگریزی کامل و در دستکاری و درستگی گر بال وغیره استیاء کار ولایت کم ساخة ولایت معلیم می شد قابل و دران بسیار مهارت می داشت و درعقل و فراست بکتا و بهشیار، و در نوکری بیوست سرگرم،

و کبتان اسمت بعهده سرداری جوانان ترب و بار سرفراز، و مسطر جانسین و کردرو ریش فرزند اسمت برآراستگی و هموزا نبدن قراعد جوانان بار و ترب متعین و محدددو و میرجد علی نامی بیازده گهند سنب حاضر آمده بروقت استراحت حضور افسانها می خواندند و میگفتند -

می خواندند و می گفتند -رشكے اوقات حضور نواب صاحب غفران مآب اینکه بدوازده مهنظ منب استراحت فرموده بیش از شش گهنشه صبح بهدار مننده بآب گرم که منفل اگرسوز روبروے غاص بر چراغ گرم می شد از وضو فراغت بافت بعد از نماز صبح رو بقبله بوده نسبيج اسماعظم كر بخشيره حضت والده ماجده اعنى جناب كمرم معظم خديجه بيكم ، معروف بحضرت نواب بيكم صاحب قبله وكعبه وروس مكانب بود ، بلاناغه از نعداد حساب اصابع "نا طلوع شافتاب می نواندند- و بیستور بعد نماز عصر الأغروب آفتاب أبين اشتفال الماند مغرب مي داسشتند و بوقت خواندن عمل سخن باسسے نی مردند- دریں عمل نا قید حیاست خود نایم نفر مودند و بمبیشه بعد از فراغت عمل مذکور از طلوع آفتاب تا پنجگهری روز بلندشده در دالان کلال فتح چوکی تشریف داشته برکسانیکه از مجائیان حاضر باشند بحضور باد وزموده مجرا می گرفتند - و بعضے اوفات عبدالقا در خال بهادر و مافظ محدنا صرفال بهادر ، و عبدالمعبود خال جمشد جنگ ، و مافظ حس علی خال رستم جنگ ، و حضرت مولانا عبدالعلی صاحب قبله و شاه محدد صا ساوی، حاضر حفورمعلی می شدند-و در یک سفند کیبار فادر نواز خال بهادربش مخفى حاضر مضامتده سخنان بوشيده وكيفيت دربار والاجابى درخلوت عض كرده مى رفتند و جناب نواب صاحب غفران آب از وقت بمشت گهنشه روز برآمده تا دو گهری برخاصه مبز تشریف داشته اول بدرود نوانال از فام نود چیزے عنایت فرمود - بعد از خود تناول می فرمودند - و بفاصله كي روز محرعلى حين خال بهادر، نورچتم دلبند دلبسند تود را طلبيده بمراه خود منریک میزی فرمودند- وگاه گاه عبدالکریم خان معروف بخان بهادر م فرند دوی ایشال اند ، اوشال را نیز بر میز صبح باد می فرمودند. و اکثر اوشان ا ماضر حضور دانشة از استادان بر برعوم و فنون تربیت می كنانبدندو سواك آل براك ننبم علم الكريزي بسيار تفيدى داشتند و بعد از واغت میز بصبح بهیشه از نزگفند تا ده گفند در تنهائی باشتفال قلیان و تجویزات بیض مقدات در دل خود می زمودند - و از ده گهند رون تا دوازده گفنهٔ در کیمیافان بدده منوجه برکیمیاسازی شده بر روز طلا ے سشش بانی بون بیخ ہون نیار می فرمودند - و سیدی محدفیروز خال غلام خبرخواه ومعتمد قديم سركار خاص را بداروغي كيميا خان كامياب فروده الممكار منفلن انجا باختبار او سبردند- وكس ديكران را دران دنط نبود-مگرگاه گاه عبدالکریم خال بهادر فرند خود را درانجا یاد فرموده از دست اوستال کارکبیباسازی می گفتند و طلام نبارشده امروز روز دیگر صبح بمعرفت محدمعصوم حضور باش و کارکن سرکار نذرانشر به محت جبن و مساکبن بر دروازه باغ خود تقییم می کنانیدند -

رمنگے۔ زر یومیہ بالیں خاص بحساب یومیہ تریخ روبیہ کم ماہیانہ کیک صد و بہناہ روپیہ نزد محد مصوم جمع می شد ازد سرفیۃ براے تقبیم طلبا معرفت مولانا عبدالعلی صاحب فبلہ می فرسنا دند

و بومبر بک روبیه بابت ضانت امام ضامن علیدالسلام براے بستن بازوے خاص كه از محل نواب سلطان السنا الله عن الله مع المد مع المد مع المد مع المد من المد مع المد من ماه که جمله سی و پنج رویب می شود و بطرین ندر حضرت میرمهدی صاحب تبله نوشنیس از دست سبدنورعلی درودی می فرستادند- و اد دوازده گهنش تا یک گفتهٔ روز در فتی چکی استراحت و موده بعد از بیداری گاسی بخانه والده محد على حسين خال المخاطب بر مبارك النسابيكم المروف بكصيبتي بيكم كم منضل فتح جو کی بود تشریف فرما شده بعد دو گھڑی باز در جو کی مسکن خاص خود آمدہ نا سه بیر از میرا بوطالب خال وغیره مشغول به شطرنج بازی و گاست در مطاله منب نواریخ و دوانین و در سخویز نصنیف سنعر می بودند-ریکے ہمبشہ بوقت جارگھنٹ روز بیضے روز بسواری جارت با بک بهره ترب در باغ کلال تا بدروازه دارالاماره دیوان خان کلال کلس محل و بیضے دور درسکساون با دوہیرہ جوانان بار دوبیرہ اددلان و دو چوبدار و نقیب و دو نفز برکاره منصل درخت انبه بر درواره کلس محل فرود آمده از دست بفتحه بردار خاص خود جاسكارهٔ ولایتی و یا بوشدار بنگالی باسنجاف سبز دربر کرده و کمربند گجرانی زبیب میان نموده برنشان زخم الكشت شهادت دست راست مد بعد به سال از رحلت حفرت نداب ایرالامرا بهادر مغفرت آب در سیمباله بیری جوانان فوج علافه بدرالاسلام خال بهادر و محمد بربان كمندان كم جمت با قبات در مايه خود بلوه بجمع کنیر آلات جنگ مثل نوب د بندون وغیره از آشورخانه

سركار برده بر دروازه كلان باغ خاص بنوده بودند و نواب عمدة الامرا بهأدر

ازیں خبرآگاہی بافنہ از حکم حضور نواب والاجاہ براسے فہائش آنہا با عبدالقادرخان بهادر و مأفظ محدناصرفان بهادر ومسر اسمت عهده دار فرج صاحبزادگی وغیره ملازمال بر دروازه کلان مذکور اراده فهانشش آنها می داشتند درال ونت مهم جوانان مذکور بک شور و غوغا آغاز کردند و مسر اسمت جهت تهدید سها شمشر خود سیمشید: مجرد علم مندن شمشیر جوانی بندوق باردار بر دوش گردد نواست سم به اسمت نرند اسمت اذا نجا بهوننی موده و داب عدة الامرا بهادر دست داست خود را مُون النها باشاره فهابيش آنها بلند فرودند دفعتاً جواف مذبور از الكشت اشاره بعنان اسب بندوق كرد نفها را خرب سوليش بر انگشت دست راست ذاب عمدة الامرابها در رسيده ضايع نموده بر بشت افتاب كيرى بردار المره بجروح كرده در بوست بهلوے چپ حافظ محد ناحرفال بهادر دويره از فاصلم يك وجب بيرون كرديد- بفضل مرشة حبات انهاكم استوار بود زخمها بن از معالجه واكثران انگريزي و شيخ ادم حجام بعد مرت مدبد بالتيام رسبر دومال ابريشي بوقت ملازمت بدرامجد فود برال بيجيره در كلس محل بحضور جناب بندكان حضرت اميرالهند والاجاه عدة الملك سراج الدوله فأب محمعلى فال بها در ظفر جنگ رفند حسب قانون اداب بجاآورده نشست مروضات خود و سوال و بواب گورز کونسل که از طرف حضور در گورنر کونسل و کبل بودند عرض می نمودند- دران وفت مبارز جنگ بهادر و سالار جنگ بهادر و صغدر جنگ بهادر، و حنمت جنگ بهادر، و صاری علی خال بها در کو علی دل خال بها در کو قادر نوازخال و شاه قدرت الشط و حافظ حاجی مغربی صاحب و دو سه منشبان حضوری حاضر بوده هریک مقدمات خود با بعرض می رسانبدند و جناب نواب عمدة الامرا بهادر بهمه انتبار و احوال هر کید مقدمات درباری از درباریان می شنیدند-

ر ملے عضرت نواب شکوہ الملک نصرالدولہ نصرت جنگ بہا در كاه كاه بوقت نماز عصرحاض حفور نواب والاجاه متده بعض اوقات معروضات خد عض می نودند و از عنایات و الطاف و کرم برادری نواب والا جاه تلبال بنواب شکوه الملک نصیرالدوله عنابت می فرمودند- و جناب نواسب شکوہ الملک بہادر ہمیشہ روبروے نواب والاجاہ شفل غلبال مبداستند۔ ریکے۔ جناب نواب عظیم الدولہ بہادر ہمیشہ براے نما زعصر ماصر حضور نواب والاجاه می شدند- اگر گاہے بنظر مبارک حضرت نواب عمدة الامرا بهادر مى رسسبدند بممال اشفاق بدرانه تكوكير كنا نبده بسياد قدم ظاهرى ى فرمودند و جناب نواب والاجاه جنت آرامگاه اشفاق و عنایات مهر بدری سم برحال جناب عظیمالدوله بها دری داشتند از تخریمه بیردن-و اکثر در مجلس خود با فرحت و مربت روبروے حضرت نواب عمدة الامرا بهادر بعظم الدولم بهادر ارسناد می فرمودند کم بغضله نفالی شانه ببیشانی نو نهابیت نابنده و درخشده است ازین ۱ ثار معلوم می شود کر خالی بروردگار نزا بمنصب جاه و عشمت از دولت و ریاست سرفراد خوابد فرمود عظیم الدوله بهادر ازب کام سرت انجام سرداب بجامى آور دند- اين معنى بنواب عمدة الأمرا بهادر سخت ناكوار م الد- بیاس فاطر پدر خود کال شفقت فاہری برحال بهادری معلے

می داشتند و هروتت که می دیدند بمجست طاهری گلوگیر می کنا نیدند.

ر منک عبدالقادر فال بهادر و ما فظ محد ناصرفال بهادر وغيره در ونن دربار فبح بحضور نواب والاجاه برائع مجول و محدنصيرفال وغيره نبسها ناص اکثر بمراه نواب عمدة الامرا بها در حاضر دربار گردیده بهره یاب می شدند و جناب ذاب دالاجاه وتنش بہنج گھنٹ براے نماز عصر از دربار سلم بہر برخواست مى فرمودندس وقت جناب نواب عمدة الامرا بهادر از حضور بدرخود مرض شده براسے تناول طفام خاصم معمولی بمحل اسمنبرہ کلال خود بعنی سلطان النسابيكم عرف بدى بيكم صاحبه دفت تناول طعام مى فرمودند- و بعض روز حضرت سريم النساسيكم معروف به چهوشي بيكم مشهور به حضرت بيكم صاحبه البله بمشره خورد حضرت نواب والاجاه محدعلی خال و نیز گاس سیف الملک بهادر، و حسام الملك بهادر، و نصيرالملك بهادر و ملك النساربيكم وف دريا بيكم المشهور المنجلي صاحب زادي و عمدة النابيكم عرف فتخبيكم مؤد بر جهوتی صاجزادی بخان سلطان النسا بیگم صاحبه جمع آمده بایم نناول خاصه می فرمودند و گاسه در مفنه کب دو دوز بمنیره زادگان نیز بمراه نواب صاحب مطلع تناول طعام ميكردند-بعدان فراغت خاصه جناب نواب عمدة الامرا بهادر تا پنج گهری شب درانجا مانده باشتغلال قلیان سسے در سطم و کلام بدده بسواری جارا و با سکساون روانه باغ کهنه معروف حال به محرر باغ. است می مثندند -

ر المنابع مبارک خود در کل است مزاج مبارک خود در کل ایمشیرهٔ کلان خود بندوبست زنان در محل سلطان النا بیگم صاحبه فردده چلون با بر دالان بسته کابغهٔ لطیفه و طابغهٔ تانو و طابغهٔ صابی کم معروف به

سونا بوده باد فرموده امين الدين فال فرزند محد منيرالدين فال مرهم و رام سنگم براگی را نیز طبیده ارشاد می فرمودندسمه خیالات رنگین و برمضمون و نازه ایجاد من در راگ بمن و کهاج و بهاک و للت و بهباس و بهروی و البا و بلادل و دنهاسری و اساوری باشد با طرز دلکشی و نوش الحانی بسرلبند بدین طریق از پیخ گهری ستب اول نا نصف ستب می شنبدند- و ملاحظ رفض ایم می و مودند و بعض بعض روز بموجب فرمایشات زمانه بوقت رفض که بهخشش لولبان خوب صورت و خوش ميرت دا بلباس لوازمات دنف گروه آرامة طاحظ رقص گروه می فرمودند-چنانچه در ماه رجب المرجب بروز جش مبارک تولد اقدس حضرت اببرالمومنين امام المتفين على ولى الشر و وصى رنسول الشرصلي الله عليه والله واصحابه وسلم و معمول بود كم بروز جنن مذكور بر سال جند ابيات بندی بطور غول در شان جناب حضرت مرتضوی علبدلنخینه والسلام ناده ایجاد موده از قلم سرماست تحریر فرموده این الدین خال را حکم می فرمودند که شما از بیراگی رام سنگه طرح تازه در راگهاے ببند من برب اببات نهاینده - طابعهٔ سونا را بر ودی تعلیم کنائند که محال سرایند- خان مذکور حسب الحكم حضور در عصم سلم چهاد مرای بطایفهٔ مدکور تعلیم کنانیده دوبرو عضور می آوردند- نواب صاحب عطے از استاع آل نهایت نوشنود گردیده انعام به این الدین خال یک صد روبیه و رام سنگه را بنجاه روبیه و بر ظایفه سونا بنجاه روبيب و بربكر طوايف بنجاه روبيب المحل بمشره خود گرفة عنايت مى فرمودند و درگاه قلى خال كم ادم خوش طبع و ظريف المزاج كم ايم جليس نواب صاحب بودند و فياين ابن الدين فان و ايشال رابط نوشطبي ... کال بسخنان تمسیزی و نوش طبعی ذاب صاحب را می خندانبدند باوستال بهم سی د بهن دوبید انعام می ستدو ابیات نازه ایجاد حضور کر در ستان جناب مرتضوی علیه السلام درال سال تخریر فرموده بودند اینکه - ابیات

مبح عصمت فدا سنے جلوہ کیا فاظمہ نام مصطفام سنے دیا جب رہا ہیاہ کا فرقع و اصول اس طرف کو فیرا ادھر کو رسول اب فیم سے بچہا سے دوستد نب مجد سے اب خیم سے بچہا سے دوستد نب مجد سا سے بیٹا مجوا محدا کے گھر کیا داماد اس کو بیٹی مرا سے بیٹا مجوا محدا کے گھر کیما داماد اس کو بیٹی مرا سے بیٹا مجوا محدا اللہ اس کھرانے میں ہوسے فدا سے تمام اس کو بالی تو ان کی ذات وصفات کھ جارے بہ تبلہ ماجا سن بطفیل نبی ذو الا کرا م عمل برطن ممتاز ہے درود و سلام بطفیل نبی ذو الا کرا م عمل برطن ممتاز ہے درود و سلام

بطفیل بنی ذو الا کرام می پرت ممتاز سے درود و سلام بعد چند روز محداع الدین خال منتقیم جنگ المتخلص بنای داماد سلطال النظیم صاحب کم فرزند حامیطی خال یک شفه بنام میراسم فیل خال بهادر براسے دومنن شدن جناب فراب عدة الامرا بهادر بمضمون اینکه خانصاحب بسیار مهر بان الطاف نشان بعد از سلام سنت الاسلام داضی آنکه بسیم من آمره کم کسے یک شاع غریب الدبار در شور جناب فراب صاحب ممتاز از بے ادبی اعز اصفی نموده است به بخریر اورده ترسیل خدمت داشت اعراض آنکه به بیت

جبكه بیٹا موا فحدا سے گھر مجوا مضون لم بلد است

زیاده مهربانی باد میراسمبل خان بهادر بدر از دبدن شقه مرسوله بروقت سواری خاص که شقه مرسوله بحضور گذرانبدند- جناب نواب صاحب از ملاحظه سینت ناخوش و غضب ناک شده از جیب خاص قلم سرمات

براورده شفذ را بالاسے سکساون نہادہ جوابش بر پشت س نبیت نرقیم فرمودند اینکه ست

تو نے سمجھا ہیں اے کید بے خر کوبہ ہے اصل مولد حبدر جبکہ ببٹا ہوا نُحدا کے گھر

كيول بيو مضمون لم بلد ان بر بعد از تحریر این نظم نیز ارتام فرمودند- بخدائے لاشریک بیاس خاطر ہمشیرہ كلانم فى الفور بنو سزا ترسانيدم و سزاك إبن امر برخالق من سبردم- يقينًا خواہدرسبد وسی شاعر ملعون بے فہم نیز بحضور من حاضر نبود- اگر دریں وقت ماضر می بود آزا از زبور آبن مسلسل سرده نزا بر تغلیش جرب تحصیل علم شاعری مفرر بنوده از زبور مذبور بنو بهم سرفرار سمنا نبده الم تخصيل تمام و كمال علم مذكور برقلم چندرگیری که جاستے خوب و فابل و لایق شا ملاعین و مفسدین است می فرسنادم کم اوستاد و شاگرد هر دو باهم "نا تخصیل علم کب جا مانند نجر و ا الله الرائم جنبي اشكال نامعفول و نالابن و فساد آميز بمحضور من رسد بقوت الهی در سزایش زبان و دستش بربده مرام مسلسل ومقید نواهم دانشت-الشر معنا و معکم-غلام حبین ابن جنین سخنان عتاب خداوندی از دست خاص خود نخرير فرموده ميراسلمبل نمال را ارسناد فرمودندسم في الوقت إب كاغذ وتعلى بیش س تعبین روایز کنند-آشنده شا هم جنس کواغذات لابعی مفسدین محضور ما نگذرانند- این منصب و مراتب شا نبست- بعد ارشاد این سخنان

غضب ناک در سکساون خاص خود سوارشده براسه تناول خاصه سلمبهرموانی

معول در محل بمنيره كلان خور رفة شاه بليم البيه اعزالدين خال ماى را بمضور طلبیده بسیار بسیار عتاب خداوندی فرموده استاد فرمودند اگر اشنده این جنین حرکات ناشابسته از شوهر شنا بظهور رسد وانشر باس و لحاظ احدے بنظر ،ا نخابه ارد فی الفور بسزایش در دربار عام خابم رسانید و نیز این ایمد کیفیت سرشی و فتنه انگیزی و نالباقتی نامی مذکور مفصلاً از غصه وعتاب به بهمشیره کان نود ظاہر فرمودہ ممانعت دروازہ فتح ہوکی کردہ انا مدت مجاسے او محضور موقوف فرمودندو سلطان النساء مبكم بم از بهين باعث بر داماد نود ناخوش شده کم ممانعت دیوری خاص نود مم آمد و رفت بیش فرند خود عبدالحبین خال بهادر و اعزالدین فال نای از دیدن سفنه دسخط فاص حضور مرسوله ميراسطيل خال بهادر و بسماعت كيفيت عناب نواب صاحب وجناب بيكم صاحبه سرصونه بسبار بسیار نزسیده روز و شب نوفناک بوده هراسال و بريبتان حال منده بمعرفت غلام اسدات دفال بها در سفارش بعبدالحبين خال بهادر دسانیده عفو تفصیرات خود از حضور ذاب صاحب می خواسست وعبدالحيين خال بهادر بعد ببخ شش ماه در تقريب جنن سالكره مبارك حضور بهزاد سی و سفادش عفو تغییرات ۱۰ نکور بحضور نواب صاحب سطے کمنانیدہ عَم مجرا ور مضور دم نبدند و جناب واب صاحب مدوح از عنابت خداوندی بياس فاطرعبدالحين فال بهادر عفو تقصيرات او فروده فهايش بمشيره كلان نود کرده پروانگی اند و رفت او بر دیوای زنانه مطے الیہا و دیوان خالنه عبدالحسين فإل بهادر دام نبرند-

ر میگے جناب حضرت واب صاحب اکثر در تعربیب تماشا۔۔

رقص وغیره در محل اسمشیره صاحبه کلال اگرشب زباده منقضی مشود بر دبوری محل مذکور که بیب مکان خورد بارا دری حجره سبز کو سی. بوده بشب درانجا خواب می فرمودند و روز اے دیگر بعد از بیخ گرای شب گذشت بدستور معول از دیودی مذکور برسواری جادی و با برسکساون دوانه باغ مهند که ان الحال مسی به محدباغ است می شدند و بعض بعض روز در اوقات کسلندی مزاج خاص خود و با همشیره کلال و فرزندشال و با بروز گرفتن مسهلها سے آنها درانجا روز و شب تشریب می داشتند و در بیاری خوابر میانه و خورد و خوابرزادگان ونیز بردز مسیلات آنها بشب در مکان سبز پورسی بر دیواری جمشیره کلال خوابیده صبح بخاندس بمشیره تشریف فراشدید دیگر بمشیرل را جمع آورده خاصه میز صبح و خاصه سلم بیر تناول می فرددند. و بعد از فراغت خاصه سمیر برستور معول نواب عمدة الامرا بهادر بحضور نواب والاجاه والد المجد خود نشريب فرموده در عصد بب گفنط بمحل بمشيره صاحبه كلال رونن افزا مشده ، بعد سرسندن توب پہنج گھڑی ستب روانہ بباغ مسکن خاص خود می شوند -

توب پهنج گهرای شب روانه بهاغ مسکن کاص خود می شوند
رفیکے - درانجا گاہد فادرنوازخاں بهادر بعد از ده گفنط مشب

حاضر حضور ستٰده سخنان ضروری و دیگر کیفیات دربار والاجابی به اخفاعض

می نودند و نیز جناب نواب صاحب معلے از ده گفنط شب تا دوازده گفنط کاج

شفل شنیدن راگ زبانی رام سنگھ براگی کیتاره نواز قدیم و دیگر بھوانی داس براگی

جدید سازگی نوازے بود که در علم موسیقی بسیار مهادت می داشت با این الدین فاسیم کردوند و گاه بگاه

قادر نوازخال چانز را درال مجلس شرکیب می نودند و توجه و عنایت نواب صاحب

بر خان مذکور بسیار بود. و از باعث آل بسیار کیفیات دربار والاجایی بسم حنور می آمد- بنا برال حضور کب باغ بہنر با عمارت کم منصل باغ مستر دکس دوبرو باغ کهتر مکن خاص خود خربد فرموده بقادر نواز خال بهادر عنابیت فرمودند. و بها در مذکور اکثر درانجا سمده بونت شب حاضر حضور نواب عمدة الامرا مي شد و چوں نواب صاحب مطلم بعد از فراغت خلوت سمه را مرض فرموده ، تخوابگاه تنزیب فرمائی ستدندس و فن غلام مرتضی و محد ابرامیم کمندان دی را بحضور بادفروده بهم كيفيات و ربيط (رپورك) برجا و محلابت وغيره منده و جوابات آل ارشاد فرموده کلید ہاہے معمولی جابجا گرفت دوبروے خود برتخت میز گذامشة از تقبد بليغ به چوكبداران حضور تاكيد مي فرمودند بر وفتيك كسے كمندان بحضور ا اند بیدار کنند و به کمندان وی کم ی فردوند اگر بشب دراز روم حضرت بندگان عالی نواب والاجاه و با بهشیره کلال و میاند و خورد نزد من آبد بابد كم شا سمه ونت كليد إس مذكور را بزودى از محرمنصوم كرنة اوان مذكور دا زد ما آورده این جانب را از خاب بیدار نمایند-و اکثر در خابگاه خاص زنانه می شد کم معفرت محدارا بیم جمعدار بشب سواری باے مخف زبان آمدہ بعدست جهار مهري روانه مى شدند و بهبشه بوفت استراحت خاص افساندگو و قصه خال و میرمحددرویش نامی و محدجه فررا بحضور طلبیده همیشه قصه وانساتها مازه و نومی شنیدند- و گاسه آن بر دو را بس مجوه خوابگاه نشانبده قصه و افسانه شروع می کنانیدندو چند مردمان ب اسب را بر دروازه فتح بوی در عار باغ کمنه در چوکی و بهرهٔ حضور حاضر و سرگرم میداشتندو بهیشه خرحاض وغیرحاضری آنها گرفتند و پوکبداران بموجب حکم مسلح و کمربسة در نوکری طامر و سرگرم می ماندند که اگر کسے بے ستار در چوی حضور ماند و جناب نواب میآ انہیں خبر مطلع شوند سم می سخت در مورد عناب می آمدند اگر گا ہے خبرے نوشت و نواند ضروری منظور باشد از معمول زبادہ یک گھنٹ بینب بیدار بودہ در نوشت و خواند بر تنهائی مشخول می شدند-

رفیکے۔ جناب حضرت دلاری بیگیم صاحبہ تبلہ صبیہ کلان حضرت نواب شکوہ الملک نصبرالدولہ کم محل خاص حضرت نواب عمدۃ الامرا بہادر بودندا سکو نود برکان قدیم کم متصل شادی محل بر شارع عام مسجد کلاں تریل کمیرطی است. از مبارز جنگ نوید شدہ بود میداشتند۔ و بسبب چند در چند نواب صاحب کم اذال محل خاص کلان خود ناخوش بودند گاہے بحب طرورت مشل فائحہ ماہ رجب وغیرہ دراں محل تشریف زما می مشدند۔ مگر جناب سلطان النسابیم صاب در رسم سالگرہ خاص حضرت نواب صاحب محل نواب صاحب معلے دا در محل خود یاد نورس مسالگرہ خاص حضرت نواب صاحب محل نواب صاحب معلے دا در محل خود یاد نشانیدہ از در سے مدت النساء بیگم صاحبہ قبلہ ، ہمشیرہ خود خود پوشانیدہ مبلغ با نصد از در بیٹ نوان خلعت محرات در سوس بن بر عمدۃ النسا بیگم صاحبہ عنایت در سوس بن بر عمدۃ النسا بیگم صاحبہ عنایت

می فرمودندروسی و اکثر جناب نواب عدة الامرا بهادر ، در ایام البتان در سنب ماه براے سیر دریا و دیدن آغاز دوشنائی آفتاب و ماہتاب بهشره کلان خود را مد محلات و مهانها وغیره در محل بهشره مبانه خود بر بالاے بام و بادیوان فاند افتخارالدوله حافظ محرناصرفال بهادر را زنانه کنائیده در برگله بهشش بهلوی بارا دری سیر دریا می کنائیدند - و آنجا بوفت دوبیر روز

بین ذاز دو نفر درال زمال آمده بودند آنها را روبروس در بیه بات زنامه نشانیده راگ سارنگ می شنید ند و بوقت سه بیم خاصه معولی به خان همشیره کلال رفت تناول می فرمودند و در یک دو ماه بباغ مسکن خاص نود به شیره کلال رفت تناول می فرمودند و در یک دو ماه بباغ مسکن خاص نود به شیره زادگان وغیره را باد فرموده بالای بام نشسته تماشای شیره دخس وفیل و شتر و اسپال و جنگ بهلاانال از نه گفتهٔ تا بازده گفتهٔ کنانبره ملاحظ می فرمودند و نیزگای بشب در محل بهشیره کلان خود بهد را جمع نموده از نه گفتهٔ مشب تا سله باس شب تماشا سے بهاکوئندی سمنانبید ند بدانموجب که با تمامش چهارشب مقرر است می دیدند و آنها را از عنابیت بدانموجب که با تمامش چهارشب مقرر است می دیدند و آنها را از عنابیت بدانموجب که با تمامش چهارشب مقرر است می دیدند و آنها را از عنابیت انهایات بسیار سرفراز می فرمودند و

ر ملکے۔ و معول بود کہ از شب ماہ محرم سٹریف کہور عرس مبارک جناب حضرت امام حسین علیہ السلام در عمارت باغ کہذ کہ مسی محد باغ است سراسند بقنادیل و روشنائی موم بتی و غیرہ کمانیدہ نشان قدیم حیدری علم نصب فرمودہ ، روضہ خوانی تا مز گھنٹ شب می کمنائیدند و خود برولت تا عشرہ محرم ہر شب پس پشت نشان مبارک در ججوہ خواب می فرمودند - وشب ہم محرم فلاصی ا را از کمپنی طلبیدہ بندوبست روشنائی باشوکت بسیار کنانیدہ قریب دوبہر شب س علم حیدری برفیل در ہمودرج از باغ مذکور تا نزل کمیٹری دوبہر شب سال علم حیدری برفیل در ہمودرج از باغ مذکور تا نزل کمیٹری موردہ قریب سٹربہر شب داخل باغ مسطور می فرمودند - بدہم محرم بعد از مناز صبح نشان معلم ہماں جا شوئیدہ تحویل مالکش فرمودہ نود متوجہ سندہ میراسلیل خاں بہادر و تقی علی خاں بہادر و قطب الدین خاں و رجان تلی خاں بادر و شباعت علی خاں دا مفرد فرمودہ فیرات لمسالین و محتاجین بنام حضرت

سبدالشهدا عليه التحبية والسلام يك كهادى ويك روبيه بهريك محتاج نقيم كى نائيدند و بجهار ديم جمادى الاول بدال موجب خيرات در فاتخ سالبائد والده المجده خود بعنى حضرت نواب بيكم صاحبه قبله كلال و دوس مكانيه، بمعرفت صاحبان مذبور در باغ كهند دوبروے خود مى كنانيدند - و زر خيرات و بارجه وغيره بحساب في فائخ جهار بزار و بانصد روبيه كه مقرر بود ، بروز باك مذكور دوبرو ___ في فائخ جهار بزار و بانصد روبيه كه مقرر بود ، بروز باك مذكور دوبرو مي نائل خانه باغ فذيم خرج مى فرمودند - و خود بدولت وغيره حاضرين بوقت نقيم مذكور بر بالافالة خاص قديم خود تشريف مى داشتند - و خان الله بكثرت جمع مى شد و اگر زر خيرات از صبح ناسته بهر خيرات شده چيزے باتى مانده سنود دوز دوبم و اگر زر خيرات از صبح ناسته بهر خيرات سنده چيزے باتى مانده سنود دوز دوبم از روب حکم حضور نقيم مى گرديد -

روک مراج مانظ محدن برخال بهادر فرند کلان حضرت نواب عدة النما بیگی - مزاج مانظ محدن برخال بهادر فرند کلان حضرت نواب عدة النما بیگی ماحبه از بیماری سرا چنال علیل بود که حکما به یونانی و مصری و فراکزان از علاج آل عاجز و بیماری روز بروز فرباده می شد - دوز برخاب فراب عمدة الامرا بهادر این کیفیت بیماری عجیب بهشیره زادهٔ کلان فود به بندگان عالی نواب امیرالهند والاجاه محرعلی خال معروض داشتند - نواب والاجاه روز دویم برا به ملاحظ بیمار بطور عیادت مد نواب عمدة الامرا بهادر و مبارز جنگ و سالار جنگ و قادر نواز خال بهاد ر بخانه بعناب نواب عدة النما الله شابیم صاحب دختر خورد خود ، تشریف آورده ، بیماد را ملاحظ فرده فای خرفانده وست تاسف بر دست حدیث نده ، برشباب و جوانی شال فاخ خرخوانده وست تاسف بر دست حدیث نده ، برشباب و جوانی شال افریس نوده آبدیده شده ، بدولت فانه خود تشریف فرا شدند و دوز دیگر افریس نوده آبدیده شده ، بدولت فانه خود تشریف فرا شدند و دوز دیگر از نواب عمدة الامرا بهادر و مبارز جنگ تجوید طلبیدن کیم حاذق از حیدرآباد

نموده عربضه بجناب بندكان حضرت نواب تصفياه نظام الدوله بهادر نوشته درخط منبرالملك ارسطوحاه مختار دولت اصفيه ملفوف كنا نبده بيش وكبل خود روامنه عبداتاد فرمودند - پیونکه ویفه مذکور بحضور مضرت نواب آصفجاه بهادر رسبد، فى الوقت حكم حضور منزف صدور يافت كم كيم طاذق وشفا دست وعمده مرتبت كيم احدالت فال بهاور رافي الفور دوانه مراس نما بند- و كيم مرصوف روانه مرراس سنده تا به تعلقه بلنار رسبد - نواب والاجاه محد على خال از قضا _ اللى برجمت حق بيوستند - و جناب نواب عمدة الامرا بهادر كم وارث و جانشين يدر ود بودند بودند از رطت فاب والاجاه حبيم احدانشرخال بهادر حب الطلب حضور داخل مرراس شده درباغ وادى شاه فرود آمده بحضور نواب عمدة الامرا بهادر عرض كنا نبدند جناب نواب صاحب مطلع بعد الرسشش دوز فادر نوازخال و تحکیم احدانشدخان بها در را بباغ مذکور نرستاده به تحکیم احدانشدخان را بحضور با دفزو^{ده ک} بر دیوری بمشیره کلال در حجوه سبز کرسی ملاقات فرمودند- و کیم مذکور ،وتست طازمت حضرت بعد از مشرف بابي طازمت كي رساله خلاصة الحكمت بأمجل خلاصة الاشياء مطلا و مجلد، بابت تصنیف نود، مع جهاده نذرگذرانبدند- بعناب نواب صاحب دو گوری سخنان اشفاق آمیز از اوشال فرموده عطر و بازان و كلاب باش رخصت به اوشال عنايت زموده ، بمراه فادر ذار خال بها در و عيم اجدالشرخال بر دبوری بمشره خورد خود بیش افتخارالدوله حافظ مجدنا مرخال بهادر روانه فرمودند- و براس ایشان جاگیر کولی نیلور کم محصولش دوازده برار ردسید سالبانهٔ است مقر وجادی زموده برمالجه حافظ محدنفیرخان بهادر معبن دمقرر

زمودند- بعد جندس از ممالج حبكم احراسترفال بهادر مزاج حافظ محرن فيرفال بها

که رو بصحت آورده ا نواب صاحب ازین معالجه خشنود گردیده از خطاسب کسی الحکما سرفراز فرمودند-

رسیکی در درادر خود بوساطت بخشی بیگم صاحبه محل عالبه نواب نظام الدولر بهادر که فیما بین سلطان النسابیم صاحبه و ایشان دوابط رسل و رسابل و نامه و بینام مری بود جنانج حسب الخوابش و طلب بخشی بیگم صاحبه جند اشعار تصنبف بینام مری بود جنانج حسب الخوابش و طلب بخشی بیگم صاحبه جند اشعار تصنبف نواب عدة الامرا بها در ممتآز و چند نجایف روای حیدر آباد نموده بودند.

نواب عمدہ الامرا بہادر ممتآز و چند تحایف روامۂ حیدر آباد نمودہ بو دندہ ازا بخلہ شریکہ بر محل فرا یا د خاط المد بقید نلم آورد - نظم چل اے دہم آئیں حیدر آباد جہاں کہنے بین عشرت کی ہے بنیاد

جاں دارین کا نقش و گیں ہے جاں اسلام کا آیکن و دیں ہے جاں دارین کا نقش و گیں ہے جاں اسلام کا آیکن و دیں ہے جاں وکتا ہے نقد آسنائی جہاں مفقود رسم ہے وفائی جہاں کے لوگ حاکم سے ہیں دلشاد جہاں حاکم سے ایسا فائر آباد جہاں وکتا ہے نخت سرزازی نظام الدولہ آصف جاہ فازی

بھاں رہی ہے سے سرورری کے الدو مہدا ہو ہات ہات ہات ہات ہات ہا الگریزے ہات ہمارے کچھ مذ مجوجھ بارو تُم بات ہماری زندگانی پر تھڑوھی ہماری زندگانی پر تھڑوھی ہماری زندگانی پر تھڑوھی میرے گھرانے کی مجبت نہیں دبتی ہے وہاں جانیکی رضت

یک اس خاط سے دہاں جانے نہ با با نئ و بسے ہی یہاں بستی بسایا کیا یک مر حیدر دل بیں ایجاد کوانب نام اس کا جدر آباد

اللی جب کک ہو حشر مینیاد رہے قایم آمیر ہند ہاد فلاصہ تھا سو میرے دل کا بر راز کیا ایجاد تازہ سنعر ممتاز

نسبت رئيس الامرا بهادر عبالحسين فال فرزند نود در حبدر آباد واز صبيه غلام استرف خال بهادر كم در قرابت دكن الدوله بهادر كلان مردم وايشال کیے از عمده گان حیدرآباد بودند مفرر نموده غلام اشرف خال را معم منعلق با عرات و تکریم طلب فردوند - و بعد از رسیدن ایشان بمدراس در باغ دادی شاه صاحب فرود آورده بعد از چندے در باغ نوسم حال مشہور بہ باغ مستر اوکس است ، براے سکونت ایشاں مقرد کردہ ابشال را اورده فرود آوردند- و بعد از چندے جناب سلطان السائم صاحبه نبله بوساطنت حضرت نواب عمدة الامرا بهادر بريك نوع حكم معفود نواب اعلى حضرت ابيرالهند والاجاه محدعلى خال بهادر عض نوده ب بانزدم سنعبان المعظم المبالم بجرى وسم عفد مقرررده بهم اسباسب مكاح مهيا ساخة ، نوشاه را اد باغ كلال بهر دوشنائي و جلوس و طوابف لوليان وغيره مثل شب كشت بخان عوس بردند- جناب سيف الملك بها در معه تمامی ارکان و اعیان دولت بهمراه تا بخامه عردس تشریف فرددند وسلطان النبابيكم صاحب نيز معم بمشيره كال وعلاف داران زنان خود تشریب فرموده بعد ادا ہے رسم عقد نوشاه را ہموں طور بخانه در آوردند-و بنواب والاجاه و نواب عدة الامرا بهادر را نذرگذرا نبدند- و درس سوانحات ازائج مطلع بود بفنيد تخير آورد -

شکفتی کارین سویم در کاراراول از ۱۲۰۹ بجری تا خ دربیان کیفیت بهاری ورجان والبه والاجاه محملی فا

ور ۱۲۱۰ ، یحری جناب بند گان حطرت امبرالهند والاجاه نواب محمعلی خال بهادر بعد از فراغت نماز نهجد، در فلوت غانه خاص نشریف فرما مشده استراحت زدده به بانزدیم شهر صفرالمظفر ساله بجری صبح از استراحت بیدار شده بربیت الخلا تشریف فرمودند- بعد از فراغت قضامے حاجت خواستند کم از چکی زود آیند یسب ضعف و ناقانی و پیری پایے مبارک بلغرش درآمرہ افتادند- درال حال ضرب بر نافن مزانگشت باے جب رسیو آماس بر پا و تپ بشرت دو موده ، بیاری دور بروز در طوالت افتاد - بهم حکماے بونانی و الحراك الازم سركار متوجه علاج سنده بزار با ندبيرات مودندو نيز واب عمدة الامرا بهادر در معالجه صدر ساعی بودند. - اما از باعث انمام رسته حیات و قربت نمودن ایام سغر ا خرت که س سریف به مفتاد و بیخ سالگی رسیده اود ، اسیح تدبیرے موافق، و البیج علاجے افر گردیدہ - دوز و شب بیاری در تزاید و روز افزول شد- و در عرصه فلبل از انگشت یا تا بساق پر از ریم گردید

ازیس آنار بد حکماء ہم در دل نودیا مایس شده ، مخفی نواب عمدة الامرا بهادر را آگاه نمودند - و نواب والاجاه هجمدعلی خال نیز از حالت

نود مطلع و زندگی نود ناامیر گشت بیش از کب سفند از رحلت خود روزے بر تسلی و تشغی محلات برداخة ، اشک حرب از چشم خود برآوردند- دوز دیگر واکر سرکاری بنامی تکاء حاض عفورسنده بر زخم با ببلی مرسم بسنه ، از حضور مرخص گردید - دران حال محدجادیدخا وغيره خدام از شخ الأدم حجام كم سنب و روز حاضر مضور مي بود مخفي از اندبيته نواب عمدة الأمرا بهادر مستفسر احال مزاج نذاب صاحب خداوند نعمت خود شدند - شیخ آدم به بسیار حزن و ملال اظهار کرد کم واکر از ابترام بباری در علاج زاب صاحب خطا و غلطی نموده آمد که مخالف وناموافق حضور افتاد - حالا از ناخن یا تا بالاے ساق پر از رہم شده است - علاجش نجیلے دسوار می نمابد - ایس ہم خوبی قسمت یا دولتخوابان است كم ساير هم جو سردار شفين از سرما زايل سيكردد-و نواب والاجاه جنت آرامگاه بمعاینه عالت خود که روز بروز و لحظ بلحظه بسبب تزابد ببجارى وتنزل طافنت وقوت بنواب عمدة الامرا بهادر روبروب سیدعاصم خال مبارز جنگ و سالار جنگ بهادر و فادر نواز خال بهادر و حافظ حاجی مغربی صاحب از زبال گرفشان ارشاد فرمودند- آبجيكه من ميگويم بگوش جال بشؤند برس عمل نمودن وكاربندس سندن بسمًا طرور نز است وسي إبن است و برسفكم از پردهٔ عدم بلباس فهور آمره . مقتضاے "كل من عليها فان" فنا است و بر مسافرے کم از سغر وادی معدوم بمک وجود جہاں رسیدہ، مراجعتش بانبيم بقا، بفيرات " ارجعي الى ربك" ضرور وبجا استكم بمه انبيا و اوصيا و اوليا و علما و فضلا و مشايخين و مجتهدين وشالان وعمده گان بهفت اقلیم، د امرا و غربا د نقرا و مساکین و حکما سے فلاطونی و پیر و جوان سراطاعت ازین امر ناگذیر حق نه پیچیده-بسس ما سالكان مسلك راه دين منين جناب سرور عالم ، خاتم المرسلين حصرت محد مصطف صلی الشرعلب و الد و اصحاب وسلم را واجب و لازم المره كه وقت اخير خود ، دل و زبان خود را از باد اللي و ذكر جنا رسالت بنابی صلی اسرعلیه و آله و اصحابه و از بند و نصایح مرشد ارشد خود مامور و منور و منخول بابد دانشت - الحاصل بشما لازم است كم دفت اجرمن حضرت مولانا عبدالعلى صاحب قبله وشاه محدوصاحب ساوی و شاه قدرت استرصاحب و حافظ حاجی مغربی صاحب و دیگرمشایین مم قلوب آنها از اذکار خداے عالم و عالمباں وزبان از ذکر حضرت بینمبر آخرالزمان باعث ایجاد کدن و مکان مامور و منجلی است، نزد من حاض و موجود دارند که در شنل قال الله و قال الرسول ، و دربیان کشف و كرامات سريف جناب دستگير دو عالم حضرت بيران بيرمشنول باشند تا دران وفت دل من رجوع بخال خود و رسول مجوب او باشد. و حافظ حاجی مغربی صاحب را تاکید نمایند بر فدرسم بنوانند سورهٔ بلین بر اواز بلند و خوش الحان خواشنده باشند بسكه موجب سجات و باعست رستگاری من است - و من اکثر با قتدا سے حافظ محدنا صرفال بہا در در ایام سریف ماه رمضان المبارک نماز تراویح خوانده ام، بر اوشال ين لازم است سم بعد از رحلت من فاتحم جهلم هر دوز تلاوت وآن مجيد

نوده ، از طرف من بدیر بجناب سیدعالم و به ادواح مطر جناب مجدب سبحانی بغربیند ، تا حسناتش بمن عابد گردد - درین گفتگو حافظ محدناصرفال بهادر نيز حاضرشده براستاع ادشاد وصبت مذكور بهره باب شدند - باز مخاطب بطرف مصاحبين شده ارشاد زمودند- أكر بعد رحلم، ذرجتم نواب عدة الامرا بهادر ميت مرا روان بيت الله كند، اولى ترين است كه نیر مزدبان کعبه شریف مدفن خود مقرر نموده ام ، و یا اگر اتفاق فرستان أل جا صورت بندو و شالم بنورچشم جانشین ولی عهد من نواب عدة الامرا بہاور را چنیں تجویز دہند کم بہ نتہرگر روانہ نمایند ، نا روبروے در أستاية متريف حضرت نبرعالم ، نتهر اوليا صاحب رحمة الشرعليد دفن شوم که بیگم من هم در سایه استانه فیض نشاینه معلی مستور اند - و اگر این بهم بالفنعل نتوانند ، در كمند حضرت دستكبر صاحب ساوى رحمة الشرعليه در میلابور بوعده بندے بسیارند - بعد ازال ہر جا کہ نفاک من است درانجا خوابر رسید. بعد از وصایای تجمیز و تکفین خود متوجم بر بند و نصاری امورات دولت و ریاست شده سواب عمدة الادرا بهادر برای طور ارسا و فرودند که اے فرند دلبند و اے جانشین سوادت مند! نصبحت این مسافر ملک بفا را بتوجه دل بشنو، و برآل عمل کن که نا عنان کومت و ریاست برست افتیار ند باشد - و س این است. اولا بر شی تازه بیدا کردن و آن ا انتیار دیگر برست نود آوردن امرست دشوارترين امريا وكاربيست مشكل ترين كاربا على الخصوص مقد دولت و ریاست کم استاد شما میر ابجدی صاحب در افرنامه نوشتر

اند، ازان به آن برخوردار ظاهر شده باشد که بجبه طور حاکم مطلن ما از منصب و مراتب دولت و ریاست به حکومت مک کرنا کک به این فقر غلام حضرت بیران بیر سرفراز و کامیاب فرموده - پس بشما لازم است کم بعد من بر مسند ریاست من فایم مقام شده ، برم کارے بعقل

و فراست و بهوشیاری و دوراندیشی کاربند باید شد- و نظر بانجام کار باید دانشند کشفند اند - مصرع -مرد دوراندیش مرد عاقل است

و دل خیرخوایان دولت خود را برست خود داشتن استحکام ارکان عمارت دولت و تدر بر کیک ذی تدر را بقدر او دانستن تیام با به ایران ریاست است و و دل رعابا و خلاین را از عدل و انصاف ایران ریاست است و دل رعابا و خلاین را از عدل و انصاف شاد و خش باید داشت که شیخ سعدی علبه الرجمه می فرما ببند.

برست بحو نوشیروال عدل کرد اختیار

شاد و نوش باید داشت که شیخ سعدی علبه الرجمه می نومابیند.

برست یحو نوشیروال عدل کرد اختیار
کنول نام نیکو از و بادگار
کر انتظام مملکت از رعابا و نخشنودی رعابا از معدلت بقول
" الله بدی ایک ایک در ایک ایک در ایک ایک در ایک ایک در ایک در

"الملك يبقى بالكفر ولا يبقى بالظلم " خود خداے عالم و عالم و عالم و عالم الله عالم و عالم و عالم و عالم عالم و عالم عالم و عالم عالم عالم عالم الله عادل حقيقى و پيغبران و مرسلان او نيز منصف و دادرس تخفيقى و برخوردار را از بإدشاه ولايت الكريز بهادر و ابل حكومت محمينى طرين رسل و رسايل و روابط و دوستى و كي جهتى جنال مرى دارنه

کمبنی طربن رسل و رسابل و روابط و دوستی و کب جهتی جنال مری دارند کم از شرک از شما خوش و راضی باشند و سرمو قصورسے و فطلے بمیان نیارند - و عمل خلاف مرضی آنها بر خود گوارا نکنند کم باعث استواری

دولت است و در قسط تفردسے که تاجیات من بر کمپنی در خواد قلعه مرراس می رسیده آمد ، بموجب قرار بن عذر و کولد رسانیده باشند و یک وجب زین از ملک خود به اختیار دیگرال بجز عنایات جاگیراست رفتن ندمهند نورچشم من بغضد شا وانا و دانشند و عاقل و عقلند مهستند - این مراتب بشا گفتن سویا حکمت به نقمان سموختن است سم گفته اند - مصرع -

بركسي مصلحت فويش كركو مبدائد

و روز دوبم بوتنت دو گفتهٔ روز بلند شده جناب نواب مثکوه الملک نصرالدولم بها در براے عیادست برا در کلان نود بینی ذاب والاجاه محمدعلی خال بهادر تشریف آورده از ماط حالت براور خود که بدرج انبر رسیده بود آه مرد از دل پردرد کشیده اشک حربت از دیده غم رسیده جاری ساخت ظاهرًا تشفی و نسلی نداب والاجاه پرداخته ، بدولت خانه تشریف فرما شدند-و ذاب عمدة الامرا بهادر بمعاشه احال والد ما جد نودكم صورست باس كابر و بهویدا بود، باجشم سربان بیرون کلس محل ۱۰ مده مخفی قادر نواز خال بها در را بر بندوبست محلّات و خزان و ننشخان و مجری و دفاتر سرکار وغیره كارفاه جات به تقيد تمام مقر و معين فروده كم فرمودند كم من بردبوشي بمشرو صاحبه كلال ميباشم - شما لحظ به لحظ الا اخبار اين جا وسيفيت مراج نواب صاحب تبله اطلاع می داده باشند - و سالارجنگ بهادر را كم فرمودند كم شا از طف واكثر بحضور عرض كنند كمه واكثر عرض مى كمند دری وقت در زنانه بودن نامناسب و در مردان تنزیف باید داشت زیرا کم اناف از مناینه حالت بیغاری بیاری حضور سرمبه وزاری خوامند کرد-

ازین معنی برمزاج حضور مم تنب و بیفراری عاید خوابد گردید - درین ونت این امر خیلے نامناسب سم باعث تزاید بیاریست و سالارجنگ بهادر حب الحكم جناب نواب عدة الامرا بهادر در حضور حضرت نواب والاجاه محموعلی خال جنت آرام گاه عض کردند و نواب والاجاه حسب العرض داکتر زنار کردن موتوف ساختند و فهمیدند که مزاج خود رو بصحت نه خوابد آمد - وبعد ازال برسم صاحبزا دبال که دختران خاص حضور و جناب كريم النسا بيكم صاحبه معروف بحضرت بيكم بهشيره خاص خورد نواب والإجاه بودند، برجیند براے دیدن نواب مطے از نواب عمدة الامرا بهادر محکم می خواستند و حضرت نواب عمدة الامرا بها در به انها جواب می داوند که مرضی حضرت نواب والاجاه بر زنام منودن نيست ، جنانج تاكيد داكر بم چنين است - من لا جارم شاع در مكان خور ع دعا صحت اوشال منوده باشند ريك - بعد ازبى جناب نواب عدة الامرا عبدالقادر فال بهادر و حضرت حافظ محد تا صرخال بهادر را حكم زمودند كم دربس ونت شا هر ده برادرا بر در کلس محل رفت حاضر باشند. و سالارجنگ محد نجیب استرفال و محد جا وبدخال کم کردند که شمایا در حضور نواب صاحب برورش زمانی خود حاضر مانند بر تا از الييج امر به بيمار شكيف و تصديع نشود-الرسكم - القصه جونكم أفتاب دوز ببست و بشتم ماه ربيج الادل سنالله بجری بزین فرورفت ، و سیابی شب بست و نهم از افن اسان رو نمود ، بعد کیباس شب اول در مزاج بذاب صاحب سیفراری بمرتبه

كمال ببياشد - وحضور يهم ازين حالت خود مطلع شدند كم اين حالت

نزع است - بسالارجنگ و محرجا وبدخال حكم فرمودند كم حالت من نوع دیگر معدم می شود-باید عافظ حاجی مغربی را براسے خواندن بلین بیش من حاضر دارند - و مولانا خبرالهی صاحب و شاه قدرمت الشر را زود بطبند - و جناب ذاب عدة الامرابهادر به استاع ابن جر وحشت الز في الوقت بحضور پدر امجد خود حاضرتنده حالت حضور بجشم نود طاحظ فرموده اشک غم از چنمان يرًا لم جارى ساخة ، مولانا صاحب دغيره بزرگان را دراني حاضر آورده ارشاد فرودند شاع ازراه لطف و كرم نزد بدرم نواب صاحب مأضربوده در ذکر پروردگار و شنل اذکار خالی و مجرات حضرت سرور عالم محمد مصطفيا صلى الشرعليه وآله و اصحابه وسلم و حضرت مجوب سبحاني دسنگير دوجهانی مشغول مانند - و مخفی به فادر نواز خال بها در کم بندوبست امورات دولت ومودند - وسيدعاصم فال مبارزجنگ بهادر را ارشاد ومودند کم جناب نواب صاحب خینے بے طور می نماید-باید کم شام دربندوبست کاریا ہے خود باشند و جابی ہر جاکہ بہرہ و چوکی ضرور و سناسب دانند: ببره وغيره از قادر فارفال مرفة بدارندسم موش و واس من درين وقت بحال و بجانيست - و مناسب عنى دائم كم از احوال نواب صاحب فبله بگورز مدراس اطلاع دېم کم من وزندگان و ولی عهد بدر خود خوام شد- بفضل اذ اطلاع گورز مدراس و ایل کونشل اینج سروکارے نی دارم - درال ونت مبارز جنگ از جرأت عض نووند سم ایل معنی با به جناب عالی نیکو روستن است ، ما فدویان درین امر جبه عرض خوابیم كرد - أكر حضور مناسب دانند بطور ايما فرمايند - وكرنه ما دولت خوابال

تابع مرضى مبارك حضور اند - نواب عمدة الامرا بها در باستماع إبى عرض به بریمی تمام ارشاد فردوند - خانصاحب از رطت بدر خود بکسے اطلاع دادن چه صرور است - بعد از ارشاد این کلام متوج ب قادر نوازخال بهاور شده وعودند - سابق به خوب چند تقید کرده بودم کم بمجرد قبض روح مطر نواب صاحب مستر باتلی از دارالانشاء انگریزی به لاست با بست، كورىز مدراس كم نامه جهت سرسندن توب باس منطيكن به تعداد سالها سے س شریف نواب صاحب سم سفتاد و بہنج سال است نوشة بفربسد ممجرد برداشنن صندون مظر تذب با بر تلعه مدراس سر شود و بر بهر فلعات کک بدال موجب سر گردد - و الحال در بخویز ما المده كم نجر رحلت واب صاحب به كورز مدراس كردن نامناسب ونت بفضله نعالی شام بروز جلوس مسندنشینی من دنستا اواز نوبهاے تہنیت جوس مذکور از باغ خاص به گوش گورنر مدراس باید رسید - بیبابد که شا ب خوب چند تفنید کنند کم خط اطلاع رصلت نواب صاحب قبله از دارالانشاء انگریزی بگورنر مدراس نباید نوشت بعد از ارشاد این امر ، بخانه بهمشبرهٔ کلان خود تشریف فرا منده در حجره سبز کرسی بشب استراحت فرمودند-و تمام شب بنواب اميرالهند والاجاه محرعلى خال در حالت بيقرارى و جان ممندن گِذشنت ـ

المرنگے - بصبیح بیست و نہم شہر رسے الاول سناللہ ہجری مطابن سیزدہم ماہ اکتوبر سے 14 عیسوبہ کہ روز سہ شنبہ بود، بوتت ہفت مطابن سیزدہم ماہ اکتوبر سے 14 عیسوبہ کہ روز سہ شنبہ بود، بودن ہوار نمود۔ گھنٹ صبح ہائے دوح پاکش از قفس بدن براشیانہ عدن پرواز نمود۔

انالله واناالیه راجعون - نظم تاریخ رصلت - نظم:

بربست و بهشت مرچول مهر از غم

زسب رخت سیر بر رخ کشیده

بهرشب آل رئیس ملک و حشمت

ز حال نزع بر بستر طیبهه

گریبان سحر چول چاک گردید

مرشک غم ز چشم گل چکیده

بماندم طایر روشن ز تالب

ز دنیا بر در جنت رسیده

تاریخ ایضا - نظم:

بو والاجاه سشش بهن و بهفتاد ازین دار فنا رفنه بجنت ندا آمد سنش در سال رحلت بزار و دو صد ده بد زهبرت ۱۲۱۱ نجری

بمجرد رطن نواب والاجاه جنت سرامگاه در زنانه و مردانه و دیگر معلات و بخانها سے ہر سی دختران خاص و در باغ کلال و در شهر بهم کوجه و بازار و فانه بخانه سواز شور و فنال سه و زاری و زیاد ماتم و اشکباری از سطح زمین نا کمند نکک بلند سرد بد - درال و قنت قادر نواز خال بهما در و رضایار خال بهادر بموجب کم حضرت بندگان عالی قادر نواز خال بهما در و رضایار خال بهادر بموجب کم حضرت بندگان عالی

نابعدة الامرا بهادر اميرالهند والاجاه نانی جمه دروازه باسے باغ بند کنانيدند - بر هر دروازه پېره باس استوار داشة بر خزانه و توشک خانه و بر اسباب بجبری و بر دروازه محلات جا به جا بېره گذاشة حاضر بر کام حضور بو دند - دربی اثناء جناب نواب صاحب مدظلمالهالی باستاع این خبر جان گداز محنت و غم و کیفیت مصیبت و الم باچشم بیرنم افتال و نیزال از خانه بهشیره کلال در سکساون رام راؤ متصدی دیوولی میشیره مذبور سوارشده ، و بدیوان خانه کلان بهایون محل سمره ، در ججره قادر نواز خال بهادر تشریف داشته مبارز جنگ بهادر را باد فرموده بهمراه ایشال میراسلیل خال بهادر را

دفات نمانید
ریکے - و مولانا عبدالعلی صاحب قبله و سناه قدرت استر صاحب و سناه محمود صاحب و حافظ حاجی مغربی صاحب و عبدالقادرفال بهادر و حافظ محجرناصرفال بهادر و عبدالمعبود خال جمشید جنگ و محمد مفتاح وغیره را محمد نجیب خال بهادر سالار جنگ و محمد جاوید و محمد مفتاح وغیره را باچند جوانان حبشیال قدیم بر نهید اسباب تجمیز و تکفین مفرد و مامور فرمودند - و بهمشیره زادگان را باد فرموده به حضور خود نشانیدند - و به قادر نواز خال بهادر کل سرف صدور یا فت سمر یک ترب سوار بمیلاید در حضور جناب حضرت شکوه الملک نصر الدوله بهادر دوانه نموده پرام در حضور جناب حضرت شکوه الملک نصر الدوله بهادر دوانه نموده پرام فریسند که سواری مبادک برادر کلان آنجناب نهید سفر ملک بقا خموده فریسند که سواری مبادک برادر کلان خود را دوانه مزل مقصود

فرمایند - و نیز بسرعت تمام نرب سوار دیگر در طلب سیف الملک و حسام الملک دوان کنند کم زودنز آیند- و به نصیرالملک بهاور کم درنتهراگر بودند نوشن خط تعزیت بایشال حکم فرمودند : مجرد حکم در عرصه فلیل سیف الملک بهادر و صام الملک بهادر حاضر گردیدند - و زاب صاب سیف الملک بها در را در جرهٔ نمست فاند دیدان فاند کم بسمت دربا است و حدام الملک بهادر را در خلوت خانه که به سمت قبله است نشانيدند وارشاد فرمودند كم من از شا مصلحة و بخويزے مى خواہم. باز خوام كفت سفاع دري جاب نشيند و معرفت جاويدخال احسين وادخال را طلبیره نزد خود نشانده باسته و چهار اطفال دیگر بهر چند در بازی مشغول میگردند - حبین نوازخال بار بار در باد بیدر خود در گربه وزاری می بنود - و بر لحظ بیولال بیولال میگفت - و بر گربه اس دیگرمردمان حاضرین ہم می گربستند- و به میراسیبل خال المخاطب به میراسداللہ خال بهادر و تنی علی خال بها در و قطب الدین خال بها در و علی نواز خال بها در و رحان علی خان بها در و شجاعت علی خان بها در که دران وقت حاضر بو دند تحكم ومودند كه شام دربن جا حاضر بوده سبيه لمي الدبن و سبد مخدوم رسالدار و تحدیس و غلام مرنضی کمندان را حکم کنند کم اینها با سی جوانان بار، بحضور سن حاضر بانده بر عكم و احكام مركار از راه دولت نوابي موج و مركم باشند- و محد جاويدفال وغيره كادكنال كم كليدمات بر کارخانه پیش بر کے کم بود اوردہ بحضور نواب صاحب گذرا نبدند-نواب صاحب الله کلیدهاس در جوه نشست گاه خود بر تخنه میز

گذاشته ، بران کی بیرهٔ بار و کیک کندان مامور فرمودند - و برآن جرگیران تباری غسل و کفن میت پیر امجد نود بودند - دریس اثناء نواب نصر الدوله بهادر تشریف آوردند - و حاجی حافظ مغربی بهم نجر تبادشدن مبت از غسل و کفن به بازده گفشه روز بلندشده بنواب صاحب رسانیدند به و نواب صاحب بهجرد استماع نجر نیاری میت تشریف فرما ستده لاش مطر پدر نود را از دست مشایخین و علما به ترتیب داخل صندون ممطر كردند و جناب نواب نفيرالدوله بهادر و خود بدولت ہر دو طرف آن صندوق به بسیاری حزن و طال گربه و زاری کمال نودند - و بعد ازان صندوی را برداشته در دیوانخانه کلال آورده روبروے دروازہ نمت خانہ داشتہ صندوق را با غلاف و شاہمیانہ مکلل اتراسته و بیراسته با جمعیت کنیر که از شار و نیاس بیرون بوده -معه نمای بلس ریاست و اعبان و ارکان دولت و جمیع علائے دبن وہم مشایخین و نود ہم مع سیف الملک بہادر و حام المک بہادر با بخیل بسیار براہ نمار جنازه بیرون دیوان خان دارالاماره روانه شدند- و ازای خود بدیوان خانه مراجعت فروده بهم را برام نماز بیت بهراه جنازه دوانه فرمودند -و بموجب تأكيد بعد از فراغت نماز ببت كه در راسته لال دروازه خواندہ شد ۔ گر نوبہائے منتگن بر قلمہ سرگر دید ۔ وصدون بیت با حشت و سؤكس در گنبد حضرت دستگير صاحب بطرف دست راست مزار ایشال منصل دیوار گنبد بوعده بک سال مستور منوده ع بوقت سکهنده مام الملک بهادر وسیف الملک بهادر و بهم مردمان بهرابیان جنازه مراجعت کرده در کلس محل جمع آمده بعد از فاتح خبر مراتب تعزیت از نداب صاحب بیاآوردند - درال حال نداب عمدة الامرا بهادر مخاطب بر سبف الملک بهادر و حام الملک مشده ارشاد فردوند - بریت : درو من در بهر دارال کمتر از یعفوب نیست او پسر گم کرده ، بود و من پدر گم کرده ام

بهال دوز نواب صاحب مطے بوقت عصر برسله بمشیره گان خود و نواب رئیس النسا بیگم و نواب رئیس النساء بیگم و غیره ازواج نواب والاجاه جنت ازامگاه دا در کلس محل براے تفزیب طلبیده به تسلی و تشفی آن با برداختند - و انها از غم و اندوه گریبه و زاری و بے قرادی می ننودند - نواب صاحب بهرطور فهایش ادشال نموده بخانها سئے اوشال بروان فرمودند - خود بیرول تشریف آور دند -

رمیکی بندوبست جلس و مسالارجنگ بهت اسباب فاتحم سویم و برای بندوبست جلس وغیره مسندنشین نود ناکید و تغیدفرنوه نود بخانه بهشیرگان تشریف بردند و بشب غره ماه د بیج الاول که سنب فانخه سویم بود ، گنبد دفن مشریف دا از فرش و فروش و دوشنائی وغیره آراست حفاظ و درودی و جاعت مولود خوال وغیره دا بیخ کرده بایتهام قادر نواز خال و میراسلیبل قال و حافظ مفربی و سالارجنگ بهم شب مشخول تلاوت قرآن و درود خوانی و مولود نوانی داشت دو خود جناب نواب صاحب بوشت بیخ گهرای دوز بلندشده تشریف آورده و براست ناخم براغ کلال تشریف فرا شدند و بسیاد خیراست

شگفتگی گلدینه جهارم در گلزاراول از هایه ان الله در بیان مسندنشین نواب عمده الامرا بهادر و سوال و جواب صاحب صاحب معلے وعن شدن خطابات بمحد علی حبین خال وغیره و مستاجری شدن خطابات بمحد علی حبین خال وغیره و مستاجری نماه نبلور و و نکول و بلنار بمحد ناصرخال بهادر و مستاجری سرفراز شدن رکن الدین خال از خطاب بدر خود و فرهداری محد بور و شادی رئیس الامرا بهادر و عنایت فرهداری محد بور و شادی رئیس الامرا بهادر و عنایت مشدن جاگیران و محد بور و منادی رئیس الامرا بهادر و عنایت مشدن جاگیران و محد بور و منادی رئیس الامرا بهادر و عنایت میدان حالیران و میدید و می

الحديث والمنه چونكه بتاريخ دويم شهر دسيج الثاني سنااله بجرى روز جمعه الفتاب عالم تاب از برتوی ندر خود فتدبل زمین واسمان را منور و متجلی و جهان و جهانیال را از لمد مهرخود روش و متجلی ساخة همه ار کان دولت و کاربردازان حکومست بموجب حکم حضور برنور دارالاماره خاص را از زش و زوش و ننادیل و سند و شایمیانه مرتب و مزین نوده بدوند - بناب مستطاب سپهر جناب و قر رکاب بندگان عالی منعالی ، اميرالهند والاجاه واب عمدة الامرا بهادر بونت يازده گفته دوز بلند سنده بنباس فاخرانه بعني دستار جهائكيري در كمال نزاكت باطرة مرواريد کم بر تارش قیمت مشتری می داشت ؛ بر سر و جامه و نیم آستین در دامن مرضع به نهایت زیب دربر و کربند شاه جهال با تبضریش قبض بیناکار زیب کمر و شمشیر جوابردار با دستر بیناکار در دستر گوبراد و زبان عبرنشال در شکر پروردگار بعضله باین تیب وزینت و آداسگی از جره دبدانی به کلال رونق ازا بشده دست مک العل برست گرفته، جلوه افروز مسند ریاست والاجایی شدند- پول که آن عمدة الامرا خلف والاجاه مالک ملک و ریاست شده از فضل خدا برب نزر سروش از سراعدا بگذشت روئق مند زیباے ریاست گشته و از اطاف جوانب صدام تهنیت و دست نزورات بلند و دراز . و بریک از عنابیت عطرد باندان و گلاب مغتر و سرزاد - و آواده تربیها و شلق باسے بنادین صبت دف زنی و نوبت و شادباند مبارکباد جیس در باغ از سطح زبن تابا خلاک و جهالی نزور کم اول از در سرخ و سفید نددرا

فاص طبب سنده بود، در دامن جه مولانا صاحب از دست مبارك نود اندا فتند- و تهالی دیگر مشایخین عنایت فرمودند- و باقی زر را کم داخل خزانه فرودند - بعد از فراغت بذور برخاست فرموده در ججه کلال ا سمت تبد است و درال چره تنات با بسند دامادان نواب والا ما ٥ سكونت ميداشتند - حضور كم پيش از جلاس مبارك از فرش جاندنی د کرسی با وغیره مزین کنا نیده بودند ، تشریف درانج ا درده نشستند کسم درین عصد خر رسید کم بسر لارو بابت کاخر دیوان خانه متده است-بمجرد استاع این خبر در دل خود براسیره بمبارز جنگ بها در و سالارجنگ بهادر و قادرنواز خال بهادر و اميرالدوله بهادر و انتخارالدوله بهادر وغيره حاضرين ارستاد فرمودند كم ابن بسر لارفه بابت براس بازبرس من آوره است. بفضله بعد از طاقات ناخوش نوالدرفت . و قادر فازخال بهادر را حكم كردند شما رند او را محضور من آرند - جناب نوابصاحب وغیره کم برکرسی نشسته بددند بسر لارو بابت ماطرشده آداب بجا آورده نشسته از طرف پدر خود عض كرد - من بسيار تعجب دارم كم جناب بعنابات الشفاق از رحلت نواب صاحب فبلد بمن مطلع نساختند- أكر بمن اطلاع مى شد. البنة فرج كبيني براسے جاس ہمراہ صندوق میت با دریس عملین یعنی نباس غم والم موافق فاندن می وستادند و کم سر شدن توبیاسے منطیکن بر قلم وغیرہ می دادم -و سواسے ابن فاتخہ سویم بدر خود بے اطلاع ما رونق بخش مسند متدند ، خیلے نامناسب فرودند- زیرا کم نواب والاجای از رای شفقت و کرم مرا از زبان مبارك وزند خود وارداده بودند - بس اطلاع من برسم نجناب لازم بود - اگر می فردو ند وقت مسندنشینی کم سرستدن توبهاے تهنیت بر تله مدراس می کردم و من بهم حاضر شده نهنبت بجا می آور دند . واب صاحب بعد استاع ببام لارد مذكور در جوابش ارشاد ومودند بوكم من در غموالم بدر خود مبتلا و محرون بددم، اتفاق اطلاع از من نشه گر تنبب بزار با تنبب از محبت و دوسن و عقل و دانانی شا میدارم مم ادائے مراتب تعزبت پدر من برشا واجب بدد ، نبردافنند- و باز کلم و شکامیت بیجا از من می دارند- و من سم فرند کلان و ولی عهد و قایم قام و مالک و مختار پدر خود بودم مرانی قانون و سررشهٔ جهال بر مسند بدر فالمُ مقام ستدم ، احتیاج و صرورت اطلاع آن صاحب بود - بود از ارشاد این جواب فرزند لارفه باست را مرفص فرموده بقا در بوازخال ارشا فرمو دند کم تاکید کنند ہمہ جاس معہ عاری ا وغیرہ نبار بامتد-برا __ ناز جمعه بمسجد دالاجابي خوابم رفت - بمجرد كم بهم جلوس سماده كردبد نواب صاحب مع سيد عاصم خال مبارز جنگ و مراج الملك عبدالحبين خال بهادر در مابد دول سوار منده بربسباری حشمت و شوکت دوان مسجد گردیدند - و بعد از نماز جمعه اداسه نماز شکران مسندنشین کرده ، از مال جلس ميمنت مانوس مراجعت فرموده محل بمشيره كلان خود ، نواب سلطان الشا بريم صاحبه فرود آمدند- و سمه از رخصت داده محود داخل محل شدند... د بر دو بمشیره گال ندر تهنیت جلیس مسند ریاست کرنا کیک در محل بهشرهٔ كلال حاضر آمده الكذارنده مراسم مباركماد الجا الوردند- بوقن سر برجناب حضرت كريم النساء بيكم بمخاطب حضرت بيكم صاحبه بمعروف جمو في بيكم عمه

نواب صاحب ممدوح درال محل تشریف آورده اداسے تهنیت فرمودند-و در دارالاماره بوقت نزول کم سیف الملک بهادر حاضر نه بودند. در سبر کرسی سم بر دیوادی اسمشیره مکلال مکافے بود ، درال سمرسی مخمل سبر الداخة بو دند ، تشریف آورده نذر گذرانیدند - و نیز سرفرانعلی خال بهادر بهانجا حاضرشده نذر دا دند که حضور باوشال ارشاد فرمود ند -" من نذر حضرت عمو صاحب قبله برست شا سيديهم يشا از طرف من گذرانند بهادر مذبور حسب الحكم از حضور نذر گرفت بهال وفت بحضور بدر خود بعنی نواب شکوه الملک نصیرالدولم بهادر رفت از طرف نواسب عمدة الامرا بهادر نذرگذرانبده ، در عصد ستر چهار گهوی باز درسبرکرسی حاضرت عض كناديدند درال وتت نواب عمدة الامرا بهادر در خلوب امورات دیاست از مبارز جنگ بهادر متوج بودند. مجد از عض حسالحکم ما ضور مفور مشده آداب بجا آورده از طرف نواب مشکوه الملک بها در اداے تهنیت نوده ندر جیس ریاست از طف پدر خود محضور گذرانیدند جناب واب صاحب ازیس معنی بسیار بسیار خوش حال شده از سرفرازعلی خال بهادر استفسار بود ندس حضرت عمو صاحب قبله در دیوانخانه خود وقت كرفتن ندر من بكدام سمت نشنة بودند ؟ عض بنودند بسمت جنوب درا كال واب عدة الامرابهاور السويه مخملي سبز برخاسة بآل سمس از بشاشت تمام الاب شكريه عنابات بزرگان بجا آورده بمبارز جنگ ارشاد فرمووند كم عمو صاحب قبله بمنزله بدر المجد من اند - مرا ندر تهبیت

مسند رباست وسناده معزز و سروان ومودند - و من بسبب چند

در چند براسه نذر عمو صاحب قبله نرفته از دست سرفزاننی فال بهادر فرستادم - بفضارتمالی روزے خواہم رفت و فان مکور و مبارزجگ بهادر را رفصت نوده در محل بمشيره كلان نود تنتريف فرا شدند - و روز دويم آل واب عمدة الامرا بهادر بوقت صبح جهن ندر حض بيكم صاحبه عمد خود بدوات خام ایشال تشریف فرموده نذرگذرانبده آمدند -و دور دویم آل پسر لاط بابت بورم سوالات گوناگون و تندروی در دیدان خام کلال حاضر آمده ، از طف پدر خود بعض بعض تعلقات عوض زد اقساط کمپنی درخواست بنود - حضور ارشاد فرمودند-زرقسط نِقد موافق تاذن مغرب خوابدرسيد - ديكر تصورات شا عبث ولا عالم بغضله یک وجب زین بخوایم داد که در حین پدرم از نوجه و مهربانی لات كنوالس بهاور مالك مسند رياست كرناكك منده ، بر سند دولت بدرم فالمُ كشم - بنائج ترفي وستخط اوستان حاضر دارم - بيسسر كو دخر مذكور ازبس جوابات لاجواب محظوظ ستده منفض از حضور مرخص مرديه، پيش يدر نود رفة الجار جوابات بنود - لاك بابد درب باب خطوط بسرجان شور عركورزجزل بنكاله نوشة در تجريز كرفت جند نفلقاست در عوض إقساط كميني يود. چونكه جناب نواب صاحب ازبى امر مطلع ستدند، بیشه در بندویست دفع این امر متفکربوده ، به سالارجنگ ومبارز جنگ و بهرام جنگ ارشاد فرمودند بغضل اللی من قایم مقام برد خود منده یک بهفته منقفی گشت بهجو افکارات بیجا وارد حال گردیده. الشر تعالی حافظ و مالک الملک است . و نا بک بهفتر از جلوس بسبب در پیش شدن سوال و جواب گورنر کونسل شب و روز در نهایت انکارات منفکر و منوش بودند-

انکارات متفکر و متوس بودند.

ر منگے - روز دہم از جلوس بوقت نہ گھنڈ از دبولئی ہمنیرہ کلال سوار بر سکساون سندہ با الفوزہ و جوان در دارالامارہ دبوانی کلال سوار بر سکساون سندہ بالاے مکان کلس محل در نتنج برکونج عاج نشته کلال تشریف محوائیاں و اہلکاران و منشبان و متصدیان سم ہم کارپرداذان مثل مبارز جنگ بہادر بر فدمت دبوانی و مسٹر بالے لی بر دارالانشاء انگریزی و راے نوب چند میرمنشی دارالانشاء فارسی ہر یک برکار و فدمت خود

مثل مبارز جنگ بهادر بر خدمت دیوانی و مسر بای بر دارالانشاء آگریزی و رائد خوب چند میرشنی دارالانشاء فارسی بر یک برکار و خدمت خود محین و سرگرم ، و سالارجنگ و قادر نواز خال بهادر وغیره نیز حاضرین در دربار حاضر بودند - درال وقت محرعلی حسین فرند دلبند خود و محدن میرفال بهادر و علام اسدانشد خال بهادر و بر دو فرندال سیف الملک

محدنصرفان بهادر و غلام اسدانشرفان بهادر و بر دو فرندان سیف الملک بهادر و محدعبدالحسین فان بهادر و محدکیم فان بهادر و محدحبیب الشرفان بهادر و عبدالکریم و دیگر فرند خود و حسین نوازخان اعتمادالملک و مرفران فا انترف الملک و عبدالحبیرفان اعتفادالملک وغیره را دران جا یاد فرمودند-و عبدالقادرفان بهادر و حافظ هجر ناصرفان بهادر نیز درانجا حاضر بودند- نواب صاحب بد از اصدار احکام درباری و بندوبست کارباے سرکاری فوجه بنایاست خطابات شده اول یک شفه از دست خاص خود بخطاب

متوجه بعنایات خطابات منده اول یک شغه از دست خاص خود بخطا کلک الدلاء بولانا عبدالعلی صاحب زینت نخریر فرموده معرفت قادر نوازخال روانه فرمودند و دیگر مکمنامه دستخطی خطابات بنام محدنصیرخال بهادر دخیره بخطاب نصرجنگ و غلام اسدانشدخال بهادر مظفر جنگ و محدریم خال بها در دغیره بخطاب نصرجنگ و غلام اسدانشدخال بهادر مظفر جنگ و محدریم خال بها

جلادت جنگ و محد جبیب الشرفال بهادر اعتصام جنگ این هر کیس را . منصب دو بزاری سرفاز فرمددند - از زبانی تادرنوازخال این خطابها بآواز بلند خوانیده از دست بر یب ندر گرنتند . و دیگر یک نطاب نامه نيز بقادرنواز خال بها در عنايت نخمودند كم محدعبدالحسين خال بهادر بخطاب سراج الملك دوالفقارالدوله سردارجنگ بمنصب بهفت بزاري بعنابت ندبت و گهريال و محمعلي حسين خان بخطاب اميرالملک عمدة الدوس ظغر بنگ بمنصب به فسن براری معتخر سندند - و ندر بهم گذرا نبدند - و كب فطه حكمنامه خطابي برستخط خاص مزين ومودند كم عبدالقادرخال بهادم بخطاب امیرجنگ و حافظ محدنا صرفال بها در بخطاب صمصام جنگ هریک را بمنصب جهار سرفراد کردم - ازینها ندر گرفتند - و غلام علی فرند كلان سيف الملك بهادر را خطاب غلام على خال بهادر سيف جنگ و ولى الله وزند خورد بهادر سطی بخطاب غلام رضا خال بهادر حسام جنگ و عبدالکریم فرنند دیگر نود بدولت بخطاب نان بهادر سرفراز گردید. و غلام اشرف خال بهادر را بخطاب رکن الدوله بهادر و بر دو خسر پوره با ابشال کے را بخطاب وزارت علی نماں بہادر و دیگرے را بخطاب داؤدعلی خال و قادر نواز خال بهادر بخطاب بهرام جنگ و بمنصب دو بهزاری و بحكم پوشیدن نیم استین و بستن رومال شال معزز و مفتح فرمودند و مبر اسمعیل خال بخطاب میراسدانشرخال بهادر و ابطالب خال و ابن الدین خا و يئين محدخال و منجاعت على خال و درگاه قلى خال و تقى على خال و قطب الدبن خال و رحان علی خال از بها دری مروزاز گشته ، تذر گذرانبدند

بعد ازب سلم شقه از وسخط خاص خود بنام مرایک بهشیره منضمن سرفراری بخطاب نوابی زینت ترفیم نموده ، از دست سالاد جنگ بها در روانه فرمودند-و امیرالملک بهادر علی حسین فال و سراج الملک بهادر عبدالحسین فال را از حكم ريس و فاختن تنبور در كالم و ديگر ايمشيره نادگان و اميرجنگ بهادر وصمصام جنگ بهادر و بهرام جنگ بهادر را فقط بحکم ریس معزز فردوند، از بمه با نذر گرفت ، برخواست فردوند-رمکے۔ ناب صاحب پیوستہ کہ در افکارات سوال وجواب سورن مدراس بودندا اذ افضال الهي بعد دو ماه از مسنيشيني ايشال حكم نامة سرجان سنور جزل كورز بنكالم به كورز مدراس رسيده كم تجويز شما بدرخاست تعلقات در عوض زر قسط کم بهست ، بیجا است. موافق معمول حضرت نواب صاحب قبله جننت آرامگاه زر اقساط گرفته اند و بعناب نواب صاحب نواب عدة الامرا والاجاه ناني بعد از پرر خود كم بر مسند رباست قایم مندند بسیار مناسب کردندس شا بمجرد ملاحظه این حكمنامه بحضور نوابصاحب مطل رفة تهنيت مسندنشين رباست الوطرف من ادا فرموده ، توبیها سے تهنیت جلاس ریاست بر قلعه مدراس و جازا سر نمانید - حسب حکم باطلاع حضور گورز مدراس معه سرداران محورز كونسل دورس در ديوانخام كلال كلس محل حاضر المده ، تهنيت جلوس سندنشین ادا نوده ، نوبهاے نهنیت بر قلعه و جهاز سرکنانید. و نیز داب صاحب بفرحت و سرت از گودن وغیره سرداران الما قات فروده در باغ ہم حکم توبہا ہے شکریم گوریز و تہنیت فرمود ور-

به گورنر دغیره پاندان و عطر و گل داده دوانه فردوند - بروز دویم نواب صاحب با فرند و جمنیره دادگان و کاربردادان دولسند با تمامی جلس دیاست برمها دول سوار شده برای طاقات باز دیدگورز در قلیم مدراس بازده گفت تشریف فرا شده طاقات نموده در دولت فاند تشریف آوردند- و نوبهای کریم آمد و رفت حضور بدستور معمل در

ریکے۔ ذاب صاحب علے اکثر دربار شب بر دبوڑی نواب سلطان النساء بيكم صاحبه در ديوان خارة سراج الملك محدعب الحيين فال بهادر و دربار صبح موافق معول در دیوانخانه کلال دادالاماره می کردند-و در اوایل ریاست بیش از نیاری فنخ چوکی سکونت بر دیوری همیره کلال در چره سبز کرسی می داشتند و سب بهم بهانج استراست ى فرمودند - و مر دوز شش گھنٹ صبح سوار بر چارك شده باؤ چكر دفة تا مخت گفند بعد از واغت ميز چاشت برچارك چهار اسپى سوارستده ، بباغ کهنه در خانه والده امیرالملک محرعلی حببن خال بهادر رفته ، بعد خبرگیری خبر خیربت در کیمبا خانه تشریف آورده مشنول میمیاسازی شده ، وقت دوبهر در بهال باغ قدرے استراحست فرموده ، ستر بهر بخامه بمشره كلال سده تناول خاصه مي فرمودند-ر میشه موجودات اسباب بیض جره باے حفوی علاقه فاب والاجاه جنت آرام گاه و متب خانه م در تحویل جاویدخال

و دیگر خدمت گذاران بود ، روبروے خود میگرفتند- و اسباب لابن

حضور ادان اسباب برداشته بانی را در بهان جرم مقفل سمنانیده کلید آنها در صندوی حضور نود میداشتند-

ر کیکے ۔ و بیوست در بخویز طلب نامۂ شاہ فرنگ جہت استقلالی ریاست خود ، و نوشتن خطوط ولایت سرگرم و متوجہ بودہ ، می نویسانبدند ۔ و براے حصول مطالب خود از مشایخین عملیات و وظایف و ختم ر ترانها می کنانبدند -

بف و ختم تراته نها می کنانیدند -رفت کے و نواب عمدہ الامرا بهادر از سابق الایام قدرے

از مبارز جنگ بهادر باطنا بر دل بددند - اما بخاط نواب والاجاه مروت ظاهری مرعی میداشتند - و در زمان ریاست خود بظاهر خدمت دیوانی بر ایشال بحال داشت ، بر بهم کار خود متوجه بدده ، از بر

سس کم می خاستند می گرفتند و مبارز جنگ بهادر ہم مرضی نواب صاحب فیمیده خود را از امورات مذکور بے دخل می آمدند و وقت ہم تصور منودند و الله بوتنت مجواے صبح حاضر شده بعد از باربابی اگر بجیزے کار ضروری ضرور ستود ، از حکم نواب صاحب می نمودند -

ر بعد الرائے در دربار بعد الر اجرائے در دربار بعد الر اجرائے احکام سرکار و بچویز خدمت متاجری تعلقہ وکول و ببنار کردہ کم افتخارالدولہ بہادر را محضور یاد فرمودہ کم فدمت مذکور عنایت کردہ اندر کرفتند - و بعد چندے کرن الدین خال را محضور طلب داشتہ مخطاب

ندر گرفتند - و بعد چندے کن الدین خال را بحضور طلب داشته بخطا انظام الدین احد خال و بخرست فرجد اری صوب محدبور عرف ارکاف سرواز و کا مباب فرمودند -

المنك - ذاب سلطان النسابيكم صاحب بهبشه برتهي اساب شادی رئیس الامراء بهادر متوجه بوده ، نا ماه جادی الثانی سناالد حجری بغرابم و تیاری بحیع اسباب فراغت یافت ، تفتیم نوره با بمعرفست يئين محدفان و ميرمهدى خان و تقييم خلعت از مونت رك بمترا بهادر و رام راؤ بحكم نواب صاحب نيز بابتام المكاران سركار، مثل سالارجنگ بهادر و بهرام جنگ بهادر وغیره ازغاز کرده ، ال ماه رجب چناں 'نقسیم می شد کم از ادنے نا اعلی کسے محروم نماند حتی کم فاکروب و سائس یا بهم از خلعت کارچربی سرفراز شدند - و اوستادال و اتالین وغیره برکی بمرابت خود از خلست اس کارچوبی و مثال و دوشاکه و جوراے رنگاریگ که در بهریب رسم مثل رسم رنگ و سربت و بری و برات و چوننی علیمه علیمه كامياب مشدند و جميع طوايف لولبان عمده و قوالان و ميرا نبان ملک مرنا مک کر از شهر بشهر جمع آمده بودند ، نیز ازی عنا باست مزر و سروار شدند - و آرامنگی مانجه فانه نششه کم قدیم دیوانخانهٔ رئيس الامرا بهادر عقب مكان سبزكرسي بر دبورى ذاب سلطان النسابيكم صاحبه بود ، در و دیوار س از کار کل و بوید طلائی و رنگ آمیزی قلمکاری رشک افزاے گزار تازه بہار نموده بودند - و از ناریخ سیردہم او رجب المرجب اتفار رسوم شادی فرمودند - و بهر روز نوشته را وتت مه گفتنه ستب از مانجه فان سوار برشخت طاوس منانبده با روشنائ بسباد وجلس و اتشازی و سرایش و تخت روال وغیره در دیران خانه کال که مجلس

رقص درانج مقرربود ، آورده تا دوازده گفتهٔ طاعظم رقص کنائیده، بعد تقییم کل د برگ تنبول با بهون جلوس داخل مانجه خاند می نمودند - و خود بدولت هم در اوابل شادی تا دو سر روز زبینت بخش مجلس تدند. و بعد چندے بسبب بیماری درد آبلہ یا از رونق بخشی مجلس طرب و رفتن به شادی خانه نوسته در محل همیمه کلان موقوف فرمودند و در رسم سائخ بدويم ماه شعبان المعظم سب از باغ كلان والاجابى نا خانه عوس در باغ نو که منهور بباغ و کس بود، بهم المکاران

و عمده گال و دیگر مرد سه دمیان و بشاگرد ببیشه وغیره بالباس رنگ بربك بمراه جليس مع چوگهره با رسم سايخ پانصد ازابخمله چند مكى طلائی و نقروی و چند لاجوردی اقسام و آرائش بک گلستانی ست، ه بود ، ب من و مانند سم نگاه خلاین در نظاره اش بدیده بازگشتن غيرمكن، وكيفين متب كشن ابيك نواب سلطان النساء بيكم صاحب در حضور نواب عمدة الامرا والاجاه تاني معرفض داشة بهرام جنگ واستعبن براے درسنگی سرائش شبگشت و بندوبست نردبان روشنی فربیب

پانصد و سواے س پنجم اے روشنی تربیب بہنج ہزار روسن و منور و ايمراه نوسته مم جلوس دولت حب المرضى حضور بمرنور سموفتند - و نيز بهرام جنگ حسب الحكم حضرت نواب بندكان عالى برائع سوارى نواب سلطان النسا بیگم صاحبه و ہم براے اور دن عوس روز جلوہ که مہاؤول را درست نوده بروز برات بر دیوری بیگم صاحب معلے البہا رسانیدند م بیش ازین جناب کریم السابیگم معروف به حضرت بیگم صاحبه فبله بروز

رسم سائخ بنا بر مواری خود از حضور نواب صاحب کم مهاوول نواسته بودند - و نواب صاحب الييج جواب دري امر نفرموده خارش مدند و جناب حضرت بیگم صاحب قبله بسبب خوشی حضور بسیار سرال خاطر سنده ، با دل خود بخرير كرده ، بخام خود رند ، بهال وتسند بکادکنان دبوری را باد فرموده خود متوجه گردیده ، در بیب روز و شب سواری فاص خود وا به اختراع مها دول نبار منانبده بالاسے آل و ہر جہاد طرف پردہ ہاسے نتیں و کلابتونی مکل بارساخند و بر برچهاد پهلو غلاف بانات سرخ پوشانیده ، و نهوب کلس طلائی بابت بالکی مغلائی برس گذاشت تا سله بهر دوز برات برا سوارشده بخان نواب سلطان النساء ببيكم سمده به ببيكم موصوفه ادنناد فرودند كم برادر كلان شا إبل جانب را حفير و لائق سوارى مهادول ندانسته کم ندادند و در درنواست مهالخول بیبی جواب نگفتند نیر الشرسيان تنالے از عنايات فضل وكرم خود در عصد قلبل مها لأول تازه اخراع سم بر مهادول سركار فايق است ، بابن جانبه عطا زمودہ کم حالا سوار شدہ براے بودن ہمراہ برات محمدہ ام کم شا لایق عزت و منصب اند بر مهالخول دولت سوار شده همراه برابت ندر پختم خود باشند - و نواب سلطان النسابیگم و بر دو اسمیشره از اخراع مها دول تازه بسیار مبسم ستده ، مخفی به برادر کلان خود گفت فرستادند - و بهرام جنگ بهادر بهم در مقدمه مها دول نازه بحفور نداب صاحب معروض داشتند و نداب صاحب ابن اخبار شننبده

بسیار تنبسم فرمنده از زبانی محد معصوم و محدروش بر دبوری تهشیرهٔ كلال بهمة خود بعد از أواب قدموس ببغام فرستا دند كر بسمع رسيد م تخضرت میاند سواری خود را بطرد مها دول ساخن سوار شده ، بخان بمشیره امدند - و بم در برات عبدالحسین بمراه می باشند مبارک است. مر از جرأت عض می نم بران سوار شدن سنایان جناب نیست . اگم بربی بهم سواد مننوند مختار اند سم مردمال خوابند خندید - و حضرت بیگم صاحبه بعد شنیدن جواب ارشاد فرمودند - مضابقه نیست سم ابن مهالیمل غربباند بر مهاؤول امرا فابق است - بعده فاب صاحب جواب عمد خود شنیده ، نامیش ماندند- و جناب ناب صاحب از باعث کسلندی مزاج و در آبد با از نتد چار روز در مجلس شادی بخانه بهمشبره کلال تشریف فره نشده در نصرت محل بودند - بروز برات برا --بستن سپره نوشه که خواجه عاصم خال بها در مبارز جنگ و ملک العلماء مولانا عبدالعلی صاحب و علیماسترشاه و سیدندراستد را بدفت مرگفته شب در فنخ بحکی ماضر دانشت ، بعد از آمدن نوش بساعت نبی زیب دوازده گهند شب حفور نوشه را از دست سها سهره بندانبده انود بدولت نوست را گلوگیر فروده ، باز بخانه والده شال براے ستربت نوشی ردام فرموده ، بعد از نباری و اراستگی جایس و روشنی کم نوشه از محل والده خود ببردل سمره بر اسب سوار سده ، دوانه سبگشت سدند و نواب سلطان الشابيكم صاحب حسب الحكم حضور بر مهاؤول سركار و بهر دو خوامران شال در مباین خود با بعقب سواری بمشبره کلان خود و حضرت بیگم صاحبه بر مها فحول اختراع تازه سوارشده ، بیش سواری نواب سلطان النسابيكم مى داشتند - و بمثيره زادبان حضور باسله جهار بى بيان عده برعاری بهلنما سوار بوده بهراه شبگشت بعقب سواریهاسے محلات می بودند کم نوش با طوس و روشنی براس ملاحظ مبادک حضرت بندگان عالى اميرالهند والاجاه نواب عمدة الامرا از روبروے نصرت محل قدم بقدم میرفت - و مهم بنواب صاحب ببیار تمنائی دیدن سواری عمه صاحبهٔ خود کم بر مها دول طرز نازه سوار بودند ، ملاحظه فرموده این الدین خان بهادر را به نبسم بسباد ادمناد وددندسم جناب بهلوصاحه قبله بر عجب اختراع سواری سوارشده ، در شب گفت عبدالحبین سِتند و بروز جلوه بهم از باغ عروس درین مجمع بهمراه نوشه نوابند ماند کم خلق الله از دبین اس سواری نواسند خندید - و بروز دویم نواب سلطان الشابيكم بوقت سلم بهر روز بعد از زاغت رسم جلوه از بهال سنوكت عروس و نوسته را بخارة خود در باغ خاص كلال آورده مبارکباد و تهنیت گرفتند و بحضور نواب عمدة الامرا بهادر ایم رفت آداب شکریه تهنیت ایم بجاآوردند که بول بیگم صاحبه مطے ایہا درمیان شادی وزند نود بسبب نیامدن صاحبان ولگ از حضور گرال فاط در بطون از ذاب صاحب ناخش بودند - و بعد چندے ناب صاحب کم از بیاری صحّت یانند، دوزے برتقریب تماشاے لجبت جین سم شخص از جین آوردہ بود، و کارہاہے عجیب وغیب اذاں بظور می آمد - ہرسٹر ہمشرہ کاں را در فتح چوکی طلبیده بطور رفع ناخوشی نواب سلطان النسابیم فردودند و رئيس الامرا بهادر را نيز مع عوس در فتح چوکي طلبيده در رونمائي عردس بک پروانه جاگیر و یک مهر نعردی جناب والده خود که کمنده بخطاب نواب بیگم صاحب نزد بهشره کلال بود ، طلبیده عنایت فردده از خطاب بذاب بیگم صاحبه سرفراز فرمودند -رسك - نواب عمدة الامرا بهادر بعد ال مسندنشين نود بسبب چند در چند براسے نذر جناب فاب شکوه المنک نصرالدولم بهادر خود تشریف به فردوند - ندر از دست پسرس نخناب فرستاوه بودند - بعداز چندے بہ تقریب تہنیت عید رمضان المبارک بدویم ماہ سوال وقت ستر به بمشره زادم بسواری سکساون و جوانان بار و اردل و چوبداران وغیره جمع کیر و الغوزه نواز محضور حضرت نواب مشکوه الملک بهادر در میلابور رفت بقانون آداب بجاآورده ، نذر گذرانیده ، بک دو گهرای نشریف داشت مرخص شدند - نواب شکوه المک بهادر وقت رخصت همراه نواب صاحب تا زبین آمده ، رخصت و مودند و نواب صاحب اذانجا در محلات رفئ ادامع تنهنیت نموده ، بدولت نمانه خاص نشریف آوردند - دود دویم آل نواب سکوه الملک بهادربه بازدید الواب صاحب تنتربيف آورده ، بمسرت تمام طاقات حاصل كرده مرخص سنده ، بخانه نواب سلطان النسابيكم صاحبه سرده ، ملاقاست نموده ، رواین دولت خاید خود سندند - و در تمایی ریاست نواب

عمدة الأمرا بهادر عنواب شكوه الملك بهادر تا حبات خود دو سنر مرتبه

در نصرت محل و فتح پوکی و بک دو مرتبه بخام نواب سلطان النساهم ما ما در مرز مرسی تنزیف آورده بودند-

تشگفتگی گلرسته اول در گلزار دویم از سلاله بهجی تا می در بیان تعمیر فتی جوی وعنایت شدن خدمات و خطابات با مبرالماک مجمعلی سین خاص سراج الملک عجمعلی سین خاص سراج الملک عبرالملک عبرالحسین خال وغیره

دربیان فنخ بوکی و عنایت متدن خدات و خطابات و منایت متدن خدات و منایت فان مناصب بایرالملک عبدالحین فان مناصب بایرالملک عبدالحین فان

بهادر وغيره دوزے جناب فاب صاحب عمدة الامرا بهادر والاجاه ثاني با خود تجویز تیاری کب عمارت تازه براے سکونت خاص خود در باغ کلاں فروده بهرام جنگ بها در و مبراسدانشرخان بها در و حاجی حافظ مغربی را طلبید ارشاد فرمودند کم به مجویزم آدره است فنخ چوکی المسوتی کم در باغ کمنه است ازانجا برآورده دریل باغ کم دارالاماره والاجابی است تبار نمایم بعد ارشاد این حافظ مغربی را کیم فرددند معاران و نجاران و ببلداران سرکار را فردا حاضر دارند- بموجب حکم حاضر شدند- نو دبدولت معه بهرام جنگ بها در و میراسدانشرخال بها در و حاجی حافظ مزری صاحب براے تجویز جائے تیاری عمارت فتح چوکی پیش از میز جاشت وقت صبح با ببیاده از دبوری بمشیره کلال تا ارند انگور بعنی مندوه انگور کم نزد حوض آب نثیرین چرخی بود تشریف آورده تیاری فتح چوکی نو تربب محل ہمیشرہ کلال کم درانجا نزاکم اشجار نارجیل بسیار بود مفرد فرمودہ به بهرام جنگ بهادر وغیره ارشاد فرمودند که بنائے فتح پوکی دریں جا بهتر است بهادر مذكور وغيره عرض منودند تجويز مضور نهايت مناسب و اولی است گر بیار درختهاے نارجیل ضایع خوام رفت ، اگر در عقب موض سب سيريل بنا سود بهنر مى نمايد كم جائے سانجا از الشجاد خالبت و کلس محل ہم ازانی قریب نز است سائندہ تابع مرضی مبارک۔ برجاكم باشد التشرتفالي سازوار فرمايد بعد استماع ابس معرفضاست ارشاد فرمودند جناب بدرم حضرت نواب صاحب جنت آرامگاه جاے کم کلس محل تنمیر فرمودند بسیار درختها سے نارجیل نطع و بربیه شد بعد ازاں

سيدابراهيم رسالداد وغيره چند آومال را براس آوردن اسباب فتخ بوكي از باغ کهند مقرر و معین فرمودند و احاطهٔ نزگیب و احداث عمارسند فتح چوکی بمناران و نجاران وغیره نودند- و بعد آغاز کار نباری نتخ چوکی درانجا دو سه نیمه نصب ممنانیده هر دوز خودبدولت بود از فراغست تناول خاصه بسر يمر تشريف آورده فرمايشات اختراع تازه بمعاران وغيره ارشاد می فردوند- و چندے تا تیاری فتح چرکی کار سببا سازی موتوف و معطل داشة ور بهفته كي بار بعد از تناول ميز صبح بباغ كهنه تشريف زرا سنده مشنول در میمباساری می بودند- و بعد تنباری مکان مذکور مم در قلبل الایام حن انصرام بانت به نهایت فرصت و مسرت دون بخسش سکونت ایجا مشدند در صحن ال یک مکان سفالے براے کیمیاگری و مكانات ديگر بم براس ديگر كارفانجات تيار فرودند- و سواس اين بر دیدوی آل چند مکانات سفالی براے کجری و جلوخاند و در عقب فتح چوکی کب حریلی سفالی متین تبارفرموده دران والده ایرالمک و تاج الامرا محرطی حسین خال بها در را فرود اور دند- با این بسبب عدم کفاف مکان فتح بوکی منصل اس بیب عمارت دو مزله براسے دارالامارہ فاص موسوم بنصرت محل طرف ديورى المشيره كلال از علافه حاجي حافظ منربی صاحب در عصه تلیل نیار کنانیدند -

ر منگے - بد از تباری و آراستگی فنخ چوکی و نصرت محل دورے نصف باغ خاص والاجاہی را بندوبت زنان کنا نبدہ ہرستہ ہمشرگان نود را مع علایق آنہا ہر تقریب سیر و ضبافت در فنخ چوکی و

نصرت محل طلبیده خاصه شه بیم مصر بیمشیر از درانج تناول فردوند و در دناند بسیار اندان عنایت فردوند و بر بیمشیرگال بیم بسیار سکوکست نخایف وغیره فردوند - تمام روز درانجا در سیر داشته نویب شام رخصت فردوند -

ر ملکے ۔ ہمبیشہ در نتح پوکی اوقات شب و روز نواب صاحب اینکه صبح از استراحت بیدارسنده از تمامی کار معمولی فراغت یافت وقست شش گھنٹ بسوادی چارے با یک بہرہ نزیب سواد مد جمداد تا روش باغ رون سواری رفت ویب مفت گفته داخل فنخ چوکی گردیده تا بهشت كُفين بر ميز بإشت تشريف داشة تناول خاصه مي فرمودند - بعداز فأت تناول خر ماضری مجرائبال و کاربردازان و علماء وغیره سم در دالان روبروسے دروازہ فنخ پوکی جمع می شدند، یافت تشریف اوردہ ، تا یاد ده گفند نشت عرض و معروض هر یب شنیده دریافته، جواب مهر یک ارشاد فرموده برخواست نبوده قدرے در فنخ چوکی استراحست. می قرمودند - و بعد بیدادی و فراغت کیمیاسازی براسی دربار بکلس محل تشریف فرما می شدند، و وقت سر پیر برخواست فرموده براے تناول

ناصه در محل بمشیره کلال تشریف آورده تناول فروده بسواری سکساون داخل فتح چوکی شده در دالان قبله دویه برکونج مخملی نشست معرفست محرمعصوم حساب آمد و فرج کی برار رویبید یومید عالحده دریافته ملاحظ فرموده تا شش گفته متوجه آل بوده باز بسواری سکساون معه لفوزی محل بهمیره کلال تشریف می فرمودند - و تا بهشت گفته شب

مشنول کلم و کلام بمشرگان و بعض وقت در شنل چوسربازی بوده بعد سرستدن نوب منوص گردیده در فنخ چوکی تشریف می آوردند- بموجب منول مقتجه نوشت و نواند ضروری و یا به تصنیف اشار و یا در مطالعه سمتب دوانده بوقت دوازده گفشهٔ شب بالاے جوه فنخ چوکی استراحت می فرمودند-

امتراحت می فرمودند
ار تنگے - روزے وقت دربار به بالافان کش کن برکرنج
عاج مخلی نشسته سالارجنگ بهادر و بهرام جنگ بهادر و میراسدانشدخال
بهادر را یاد فرموده امیرالملک مجعطی صین خال بهادر و سراج الملک
عیدالحیین خال بهادر را طلبیده امیرالملک بهادر را مخط ب نواب
تلج الامرا عمدة المهالک امیرالملک و بونایت نوبت و جوابراست و خدمت خانسامانی و بخشی گری سرفراز فرموده رضاندان دا در نیابت فدمت خانسامانی و بخشی گری سرفراز فرموده رضاندان دا در نیابت

بهادر بخطاب رئیس الامرا سردارالمالک سراج الملک و بنایت بوابرات الز فدست بخشگری دفتر خطابات و حکم داشتن کیک رساله بهخصد جوان باد مرز و مفتخ و دوره شجاعت علی خال بهادر را در نباست ابشال مثل رضانداز خال مقرر و مامور فرمودند - و از فرانه خاص دوبزاد دوبیه طلبیره بر یک را بک کی برار دوبیه براے ندورات وغیرا

منایت فرمودند- و از دست بریک بست و یک مهر نذر گرفت با بلاس بسیار بیش بمنیرگان خود براسے نزر روانه فرمودند - و روز دویم آل بمشره زادگان دیگر را از خطاب دولائی یعی اصر جنگ بهادر

بنسگفتگی گلرسنه دویم از الله من الاله

دربیان رسیدن نامه فرنگ متضمن استقلالی رباست نواب عمدة الامرا بهادر معه نصویر و شمشیر و پیک شامزاده ولایت و عنایت سفدن پاندان خدمت دیوانی و خطاب کرالی به مستر بارد و انتقال محل سیف الملک بهادر و مقدمه شمیرکشی جعفرعلی - بفضله بعد داخل بشدن نامه شاه فرنگ در گورز کونسل مدراس لارهٔ بابت بهادر بتالیخ فزدیم جادیالثانی سالاله بجری منتقد در باب اطلاع ورود نامه شاهی معه تحایف بنواب نوشت فرستاده و نواب صاحب بمجرد ملاحظ و تفهیم مضمون بمسرت نوشت فرستاده و نواب صاحب بمجرد ملاحظ و تفهیم مضمون بمسرت نوشت فرستاده و نواب ماحب باری تعاللے بجا آورده بعد ازال به بهشیره کلان خود ازین خبر فرحت ان مطلع ساخت و سالارجنگ بهادر وبرام جنگ کلان خود ازین خبر فرحت ان مطلع ساخت و سالارجنگ بهادر وبرام جنگ بهادر را بحضور یاد فرموده و کیفیت رسیدن نامه شاه فرنگ مد تحایف بهادر را بحضور یاد فرموده و کیفیت رسیدن نامه شاه فرنگ مد تحایف

و به شفقت دوست و برادر شین من پرسویل شابراده دلایت نامه شابی سم آمده است می نوایم بتاریخ بست و سویم این ماه دوز جمعه که دوز مبارک است وقت ده گهند دوز بلندنشده تامه مذکور در دارالاماره خاص والاجابى بطلبم و بگيم و بدين مضمون ب لاؤ ع بت نویسانیده دوان فرموده بسالار جنگ وغیره کاربردادان محکم کردند-روز پیشنب دیوان خانه دارالاماره با فرش بانات و مسند و شابهباند و کویج و سرسی با از بهر کادخانه جات طلبیده آداسند نمایند کم ننامی سردادان ابل فرنگ بهراه نامهٔ مذکور نوامند ۱۲ د و بندوبست تغنیم برگ تنبول و گل و عطر وغیره اوازمات تهنیت هم نمایند. و به بیرمنشی دارالانشاء فارسی عم کنند رفنه اسے دعوت به نمامی ایل قرابست و ارکان دولت و افراد دعوات به جمیع طازیین نویسانبره دواند كتندكم بهمه با كباس فاخرانه خود الراسنة بوقت معلومه حاطر دارالاماره باشدو بهرام جنگ بهادر را حكم فردوند بصبح محمد وفنت هفت گفند تمای جلیس ریاست سراسند و مهیا کنانیده در عماری خاص یک مرسی مخلی نبارساخت به بسشت گهند رواند باغ گدرنر نما بند تا نامه شابی بران عماری داخل دارالاماره شود . و به دیوان خانه سرکار ایتها بسیاد نمایند - و بمبرد داخل شدن نامه در باغ بیت و یک ضرب و بعد از نواندن نامه بیست و بیک طرب و بوقت کرن و رفتن گورن دزده دزده طرب توپ باید زد - و در فوج سرکار کم کنند کم شلق إے تہنیت بزنند - بہرام جنگ بہادر محجب ادشاد

کاربند ہمہ احکام مندہ بندوبست تمامی امورات نمودند- چونکه آفتاب صبح ببیت و سویم ماه مذکور نقاب شب سیاه را از رُخ برکشید، و ساکنان ارض و سال را از نور خود منور ساخت ، نواب صاحب خود را بالباس فاخرام و زیود مکلل و الالت مشین به نهایت زبنت سراسند و بیراسته و طرهٔ مروارید بیش قیمت زمیب دستار نموده ، بوقت من گھند دور بلند شده از فتح چوکی سوار مثره ، در ديوان خارد دارالاماره كم جميع المكاران و اركان دولت و منشيان و منصدیان و طارمان وغیره جمع اکده بودند ، تشریف اورده طبال ترسب سواران براے جرآوردن نامع مذکور از باغ خود نا باغ گوریز داشت منتظ بودند - دریس اثنا خبر برآمدن نامه از باغ گورنر دسید - و در عصد تلیل نامه بهم معه تصویر متابزاده ه تحفه جات مرسوله شاهی بر عادی با جدیس و سرداران ابل کونسل وغیر دافل باغ گردیدند و نویها در باغ و بر قلم سرگردید - و عماری نامه موصوف دوبروسے دیوانخانہ کم درال فرزند لارد ہابت نامه گرفند نشسته بود ، نواب صاحب بم تا عماری تشریف آوردند - و لارد بابت وغیره سرداران کم در سواریهاے چادی مامده پودند، بیرون دروازه دیوانخانه فرود آمده ، تا عاری رسیده ، نامه را از دست فزند نود گرفت ، داخل دیوان فانه شده ، قریب سند بدست مشر فاکنر داد - و از صندوق پیک و شمشیر بر آورده ، پیک در گلو، و شمشیر برسست نواب صاحب کرده کم خواندن نامه ومودند مسترف کمز بالاے چکی مخلی مرخ سوارشدہ نامہ را باآواذ بلند خواند - و ترجمه آل که در فارسی اود ، اورده بدست حضور داد - و نود بدولت ترجم را برست راب خوب چندبهادر، برشنی دادہ ، کیم خواندن سی فرمودند - راسے خوب چند بہادر برال چوکی استاده به فصاحت بسیاد خوانده فرود آمد - بمجرد نامه خوانی، توبیرات تهنیت در باغ و قلم و جهازات و شلق اسے بندوق در فوج سرکار و کمینی سرگردید - بعد ازال لادلخ بابت وغیره سرداران بعد اداب تهنیت، صندون نفویر شاهزاده دوبروے خود بدولت آورده وا منودند - في الوقت حضور خود متوجه شده ، حكم چسپانيدن تصوير مذكور بر دبواد دبوانخانه سمت منزق فرمودند - و بسیار سخنان در تریف و توصیف شام زاده ادشاد فردده دست خود بر نصریر نهاده فرمودند - بغضله از توجه ابس برادر مشغق من نامه استقلالي در قلبل الایام عز ورود بافت - بعد ازال حضور زینت بخش مسند شدند- مذر گرفته بعد تقییم کل و عطر و برگ تنبول سرداران فرنگ وغیره را مرخص فرمودند- و خود بهمول جلوس سوار بمهاطول مد رئيس الامرا بهادر و تاج الامرا بهادر سنده براسه نماز جمعه مسجد والاجابهي تنتريف وبوده از نماز جمعه واغست يافته، ازانجا بهمول جلوس بر ديوري بهمشيره كلال فرود امده ، در محل تشریف سریف ارزانی فرموده ، از بر سر سر بمنیرگال وغیره ندرگفته بسیاد بسیاد اندامات در محل تقییم فرمودند - و بستربهر نواسید شکوه الملک بهادر تنریف آدرده ، اداسے تهنیت ومودند- و حفرت کیم صاحب نیز در محل رونق بخش شده ، بعد دعام ازدیاد عمر و دولت مراتب مبارکباد ادا ساختند - و سیف الملک بهادر نیز نذر شهنیت در محل آورده گذرانیدند-

ر ملك - چونكه ايام وعده رسانيدن زر قسط كميني تریب رسید کم چهار تیخ روز باقی مانده بود ، برچند نواب صاحب در نجوری و نزدد آل سی فرمودند ، بینی ککر بیش رفت نشد - مبارز جنگ بهادر را کم فستادند - وعده رسانیدن در قسط کمینی را جهار بیخ روز باقی است - از من الیج نمی منود-اگر شا بهرطور نکر آل نمایند ، خوشنودی من است - مبارز جنگ بهاور خود حاضر شده عرض نمودند- برجبد سی نمودم اما بسبب باقی ماندن قرض حین نواب صاحب جنت آدامگاه سابدان عوض می وابند و بعوض نی دمند - نواب صاحب باستاع این معنی زیاده تر متفکر شده ، بخانه بمثیره تشریف آورده ، کیفیت وعده فسط کمپنی و جواب مبارزجنگ از همشیره طاهر ساختند - و همشیره نیز ازین معنی تجابل مخودند - دریں اثنا مسٹر بارد گرمریال چینی خاص را کم براسے چیزے مرمت بردہ بود آوردہ در محل عض کنانید - نواب صاحب از محل تشریف آورده سمر ایل گرفته بسیار نوشیال سندند- و مسر بارد بملاحظه نکر و تزدد نواب صاحب کم از چره مبارک ظاهرو بهوبدا الدد ، بحرأت مستفسر كردبد - الشاد فرمودند و دوست من

چه گویم در عجب حالجة گرفتارام کم بگفتن نمی آبد - اگرچ از افضال خدامے لایزال ہم کار من حسب خواہش من جلوہ ظور یافند، فاما جند منسدان تابو بو وقت قابوے خود دیدہ می خواہند که در کمینی ستک من نمایند باین طور کم وعده رسانیدن در نسط كيني قريب رسيده است - اگر نرسد - براے من نبا حيست نامناسب چنانچه مبارز جنگ بهادر دربی باب جواب صاف دادند-و انمشر نیز از استاع این مفدم تجابل ورزیدند - للذا خاط بیاد مشوش و مفكر است كه در گورنمند وعده خلاف مى مثوم - و فرق در ازاد من می آید - خیلے این منی ناسزا است که مرا از شاه ولایت و از ایل کمینی بسیار کاریج در پیش اند - دران فللهاس بسيار وارتع خوابدستد على مستر بارد عض كرد. " تنجب صد برار تنجب ! اذ مبارزجنگ بهادر باوجود این چنین فدامن و خدمست اعلی ککر در مذکور از ایشال نشده - حضور بهرکس كم حكم خوامند فرمود البنتر براعتباد ارتثاد زبان مبارك حضور در طرفنة البين محكر برارع خوابد نود ي و فاب صاحب ازب معنى بیار شادان شره ارشاد فرمودند کم " شا مرد عاقل و زیرک و دانا اند - البنة از شا بندوبست ابن كار خوابدشد ي مسر مذبور عض كرد -" غلام نمك خوار قديم است - اگر حكم سؤد كي روز پیش از وعده حضور در کمپنی زر قسط رسانبده رسیدش از خزال کینی حاصل کرده در حضور خوابد رسانید ی نواب صاحب

بسیاد فاط جمع و خوشیال شده فرمودند " مستر بادد اگر از تو بندوبست این کار شود موجب خوشودی من است و باعث دو سیایی دشمنان من است-و بفضله کاد دیوانی سپرد شا خوایم منود " مستر مسطور آداب بجا آورده مرخص شده ، به شجویز و تدبیری یکے از ساہوان انگریز را در خزانه کمبنی ضامن دا ده رسید زر قسط کمبنی از خزانجی سمبخا حاصل کرده ، بموجب اقراد فود در حضور نواب صاحب آورد - نواب صاحب بمجرد الما خطرسیا محدد به نهایت فرحت و مسرت از مستر خبور بغل گیر شده ، بسیاد تخسین و آذین فرموده ارمشاد فرمودند- مصرع

و فردو دند کم " شا از امروز مختار دولت من ابد " مستر بارد سرداب بها ورده بخانه خود رفت - و نواب صاحب در درباد و

اداب بجا اورده بحانه خود رفت و و واب صاحب در دربار و بهم بخانه وغیره بسبار تعریف مستر بادد می فرمودند کم بخر به بند و بست زر قسط کمبنی از کست المکاران من نشده - بیک بهر برش سربرائی آل بنوده رسید از خزانه کمبنی آورده داد - به من بهم در آل او را بر بهم امورات دولت مختار من بهم در آل او را بر بهم امورات دولت مختار بخرده کار دولت خواد را ازبل چره کار دولت خواد را ازبل چره کار می گیرم یک مرسید می مرسود و در ا ازبل چره کار دولت می مرسود و در ا ازبل چره کار دولت و در ا ازبل چره کار دولت می می مرسود و در ا ازبل چره کار دولت می می مرسود و در ا ازبل چره کار دولت دولت در ا

ریکے ۔ روز دویم آل نواب صاحب بوقت دہ گھنٹہ روز در ہایوں محل تشریف آوردہ ، میراسداللہ فال بہادر را حکم فردوند ، سر بارڈ را تود بطلبند ۔ و حسب الحکم بہادر مزبور کم

مستر مذكور را حاضر حفور كردند - و جناب نواب صاحب چند كلام نصیحت آمیز بمستر مزبور ارشاد فرموده ، از خطاب مرنل بارد بهادر وعنایات جاگیر با باندان خدمت دیوانی و خلعت محرات بادوتناله سفید بیش قیمت سرواد و مغزورده ، کیک حکم نامد اد دستخط فال نود بر استقلالی خدمت زینت ترقیم فرودند - و کرنل مذکور از منصب و فدمت سرزادشده ، کب صد و بست و برنج استرنی بحضور نذر گذرانیده الحسب الحکم حضور در دبوانخانه کلال مججرهٔ روبروس در دبوری کلس محل را نشست گاه خود سافنه ، و را رفی راو و راسه انندراو را بیش کار خود مقرد کرده ، و ہم راے خوب چند میرستی را براے عاضر بودن مزد خود تقبد بوده و بب صندوق المارى با چند كرمسى معه شخة ميز فالذ دار مقفل از کارفان سرکار طلبیده ، در ججره خود داشته کم در دربار صبح از ده گفنهٔ تا به دوازده گفنهٔ نا چندے المبیشه در دیوان خانه کلس محل حاضر دربار می شد - و بعد از نباری فنخ یوکی در دارالاماره حضور کرنل مذکور بوتست دربار صبح بیکی مذكور سمره ، از حضور ملازست حاصل كرده ، و رؤساء را ديورى

فتح چوکی نشست خود مقرر ساخت ، متوج بر امورات دولت مى بود - وقت دربار شام از شش گھنٹ تا بهشت گھنڈ شب بر دبوری واب سلطان النسائیگم صاحبه کم کرنل مذکور بود از مغرب در مکان سبز سمرسی نشست گاه خاص حضور انتظاری حضور حی نمود-

و حضور پیش از هفت گھنڈ از فنخ چکی سوارشدہ رونی بخش دہوری مذکور مطابق معمول شده ، در مکان سبر کرسی تشریف داشته از کرنل مذکور در باب معاملات دولت بک دو گهری مم کلام بوده ، و حضور در محل بهمشيره كلال تشريف فرما مي مشوند - و منشيال وغيره ابل دربار در دبوان خارن رئيس الامرا بوده بر نوكري خود با سركرم ومحرمل مذكور بوقت هشت گفنهٔ کم برخواست کجری داده ، بخانه خود می دفت - و منشال و متصدیان وغیره کارکنان دولت مطبع کرنل مذکور بوده ، بر خدمت خود با متوجه و سرگرم می بودند - و جناب نواب صاحب در مقدمات كلى باكسے تجديز نفرموده از كرنل باراد بهادر تجديز مي فرمودند- ونيز به بهرام جنگ بهادر و میراسدانشدخال بهادر روزے ارشاد کردند- که " خالق بروردگار ما در دولت من تعمق عنایت فرموده است - از باعث س قبام دولت و سرام دل ما و سرنل بار فر بهادر بسار تخص خوب و دانش و بهزمند کم نجویز رسانیدن فسط کمینی بخول کرده بلا توقف ساعظ در مقرے در فزار کمپنی می رساند ی و بہرام جنگ بهادر بحضور عض نمودند " تجویز عالی بر بهمه فابن است - و جناب بندگان عالی امیرالهند والاجاه نواب عمدة الامرا بهادر از راه سرفرازی وعنایات خداوندی که املکاران و طازین وغیره را بحسب منصب و مراتب برکیک بعنابیت خدمات عمده بعنی قلعداری و فوجداری و عاملی تعلقات کرناگک موافق قرار بنوده کرنل بهادر مذکور و بهم عنایت جاگیرات و سرفرازی خطابات معزد و مفخ فرمودند -

ریکے ۔ روزے جناب زاب عدة الامرا بهادر بوسید تقریب شادی محدالدوله بها در بحل نواب مك الشادبيكم صاحب نشريف آودوه مرفع شكر دبخي ابنال كر بسبب چندورچند ازينال اود بسبب س كر بگرصام موصوفه پرواد جاگر واپس کرده بدوندو تنج فرمدده به نهایش بسیاد پروانه ماگیر و ده بزاد ددیم نقد برائے اسباب شادی و دوہزار دوہیہ بطرانی سلوکان بر نہایت توج بملك النساء بسكم صاحبر عنايت فرموده برائ تنيادى اسباب مننادى مالارجك بهادر را متعین فرمودند کر ایشال خود متوج بوده تهر اسباب ناید- و كمك النابيكم صاحب نيز نظر برتوج دا شفاق برا در خود خس وخاشاك کدورت دربا دلی را بروج مجت خوابری باک د صاف نموده بروان مُركور و مبلغ سطور گرفته از برادرخود نا دیر در سخنان مجست آمیز مشغول بوده مض فرمووند وسابق که قبل سه سال انه انتقال نواب والاجاه جنت سرامگاه شادی دخز خود محری سلم بایس مولف بصرف چهل بزار دویی باشکیت و نخل کم انتخارالدولم بها در ملوه المرود الاداده و بسبب سال بهادر موصوف بروز رسم در عتاب حضرت نوابصاحب نواب والاجاه جنت الرامگاه المره بوقت شبكت انسى وسفارش نواب عدة الامرا بها در كات يافة همراه نوشه بودند-وشادی مجدالدوله بهادر که از وفتر نواب سیف الملک بهادر شهوب بود به بخریز و رائے نوابها حب و احتمام سالار جنگ بها در وغیره لمازان نواب صاحب مهيا ساخة نواب مك النسا بريم صاحب از اطلاع نیاب صاحب ۳ راسنگی و درستگی مامخرخان و دیوان فانز افتخارالددلهبیال بوساطت بها در موصوف داشة بحن انصرام رسانيدند- و نواب صاحب بشب گشت باركان دولت بخان عروس تشريف آور ده تا جلوه درانجا بوده مغزز و مفتح فرمودند -

بوده مغزنرو مفتخ فرمودند -رفيك ، بدالنا بيكم صامه دختر جناب شكوه الملك نصرا لدوله بهاور محل حضرت نواب سيف اللك بهاور از فراق مفارقت بسر خورد خود، صام الدوله غلام مضا خال كه باطلاع والدين دفعتًا براے وبدن الميه خود روام نتهر نگر شدند ودرال غم و الم اندرون یک بهفته بیار شده بيجار ديم ماه سنعبان سلاله بجرى يعلنت فرمودند-نواب عدة الامرا بهادر دومزار روبير برائع بجهير وتكفين عنايت زموده صندوق ميت را حب خواسش سیف الملک بهاور به تنزیش بسیار دوان نتهرنگر فرمودند-و از سیف الملک بهاور بعد اداے مراسم تعزیب ارشاد فرمودند-شما فاطر جع وارند صام الدولم را اله نتجرنگر مي طلبم- ازيس معنى ا فالحرداري اوشال نوده معه خوابرال دغيره برولت خانه خود تشريف آورده در وارالانشاء فارسی حکم فرمودند یک عنایت نامه درباب روان شودن صام الدولم به صام الملک بهاور نوشت برسبیل دانک دوان نتهرنگر نمایند بين مضمون كر بعد فانخر سويم والده او به تعجيل نمام دوانر اين صوب كنندكه ب اطلاع والدبن خود كه صام الدوله داماد شما برائ المب نود انه ینجا زار یافت درانجا نزدشات مده است - بعد رسیدن عنایت نامه حصُّور بجناب حسام الملك بهاور بمجرد فاتحد نبارت مادرش اوسُّنا نرا بزودى زود روان مراس نمودند- چونکه حسام الدوله حسب الحکم عضور در عصه

تملیل داخل مدراس گردیده در روش باغ زود آمده بمعنور نواب صاحب معلى مروض داشت - جناب نواب صاحب ازبى خوشنود كرديده از دباني يك سوار ترب برسيف الملك بهادر گفت فرستاده بك شقه از دست عاص بقلم سرائ بنام ابن مولف بدين مضون ادتام فرمووند - بمخاواد عزیز از مان صاحب الدوله کریم میال طول عرف بغضله تعالے کم صام الدول غلام رضا فرزند نورد سيف الملك حسب الطلي من اندنتهر نگرا مده بروش باغ زود ا مده است می خوام که شارا برائے خورو خود گرفت ور فتح بوکی حاصر حصورمن شوند-الطرمعنا و معکم" عَلام صين عمدة الامرا اميرالهند والاجاه و جناب نوا يصاحب ايس شقه خاص نود را برست سید ابرایم رسالدار دا ده حکم فرمودند که تو ابن شقه بست صاحب الدوله وأده از طرف من به بمشيره مياد بيفام د بسند کم فرنند خوروسیف الملک از نتیرنگر آمره در روش باغ است كم مى خوام والماد شادا بسبب كم بودن س اوبرائ استقبال دوان الم ي كنم - شام برا الم خود مكم دميند فردا صبح بحفور ما ما ضر سود - چول رسالدار مذكور حسب الحكم حضور شقر فاص باين منياذكيش رسامنيده بیغاے درمحل ہمشرہ میان گفتہ فرستاد کم چوں جناب والدہ صاحبہ قبل این مولف مضون شقه خاص حضور شنیده حکم فرمودند که حکم . خالاے خورد گرفت بروند- وحفرت ذاب ملک النسا مبگم صاحب در جاب بردسالداد مذکور گفت فرستا وند از طرنب این جانبر . محصور حضرت برادر صاحب قبله بعد انه آداب عض کنند کم مجحرین مبادک حضور بریهم بخویز فاین و بالاثر و کلم عالی بالاس و العین تبول - گر حسام الدوله دا فخر بنیرگی نواب والا جاه بسیاد است - اگد کسے لاین منصب اوشال و مرانب باشد مناسب خوشنودی او باشد بودنکه برخورداد صاحب الدوله یک جز صنعیف گد اوشال فخر غلامی و بهمیشره زادگی حصور وارد جناب مختار اند- بهرصورت که فربسند عزت و عنایات عالی است - دسالدار مذکور این بهد محوصات مهشیره میا نه بحضور دفت عض نود-خود بدولت از دست خاص بریک پرچ کاغذ بریس بیت ارتام فرموده باز در عصد نه گهناه شب بخانه مهشره میان این بیت ارتام فرموده باز در عصد نه گهناه شب بخانه مهشره میان مده بهنیام فرستا دند به بیت

آنال که نخر باجداد می کنند چوں سگ باستخوال دل خود شاد می کنند

بعده دسالدار گفت حضور فرمودند بفضله تقید کردم فردا صبح یک سکساون شیر دیان ، با دوپیر بادود و سوار ترب محرشش پاندان و شش باددل حضور باالغوژه نواز سواری براے داماد شا بر دبور کی شامی آیدی باید که شا او را برودی دوانهٔ آبخا کنند که ۱۰ جلد حسام الدوله را از دوش باغ در باغ خاص به نصرت محل آورده مامز حضور کنند که نواب مک النسا بیم سمنجیکه کم حضور اود بهم شنیده بعد از سمواب د تسلیم گفته فرستا دند که برخور دار صاحب الدوله بالاس دالوین کم جناب عالی ، بجاخوا بد سرود و بروز دویم الدوله بالاس دالوین کم جناب عالی ، بجاخوا بد سرود و بروز دویم

صع بونت بهفت گفنهٔ این نیازکیش از عزد مراتب بردش باغ دفت حسام الدوله بهادر را درسواری اوشال سوار کنا نبیده بهراه گرفت درباغ خاص بنصرت محل حاضر نمود و حضور بحسام الدوله بسیار غصد و عتاب فرموده بهرام بهنگ را نیز بهراه داده شد بیش سیف الملک بهاور روانه فرمودند بهرام جنگ را حکم فرمودند و تست ملاتات شا بر دو دست صام اندوله از دومال بسته بر قدم بید ایشال باندازیم و از طف من بگو بیند گنهگاد شا را بسیاد گو شال ایشال باندازیم و از طف من بگو بیند گنهگاد شا را بسیاد گو شال منوده نزد شا روانه نمووه ام بخشدهٔ حقیقی بزار گنایان عاصیال را معاف و عقو می خاید این شا بهم تقعیر این تقصیر مند خود بخاطر من عفد خایند خوشودی من است بهرام جنگ بها در موافق حکم بعل من عفد خایند خوشودی من است بهرام جنگ بها در موافق حکم بعل من عفد خایند بها در موافق حکم بعل من عدد دند سیف الملک بها در نیز تقصیر ایشال عفو کردند -

ریکے بنادیخ دویم شعبان دوز چهادشنبر نواب صاحب ... ردن سواری صبح بیرون نخ چوکی بر آمر سندند- چوکیدادان... معولی موافق معول مجل بچا سه در دند- ازان میان جعفر علی ... شمشیر برکشیده بریک طرفته العین تربیب نواب صاحب رسیده ... ت بر دامن خاص دوه می خواست که طرب کند- درین اتنا محدابراهیم جعداد بسرعت تهام سهمه درست و شمشیر جعفر علی دا گرفت که قدر سه نخم بردست محدابراهیم بهم آمر و دیگر اردلان نیز برسیده دامن خاص در دست جعفر علی بود چاک منوده از جامه جدا ساخته نواب ضاحب دا اندرون نخ چرکی آور ده دا ه بند کردند- و جعفر علی صاحب دا اندرون نخ چرکی آور ده دا ه بند کردند- و جعفر علی

رابست مفید کردند این خر با نواع دانشام در شهرشهرت بافت فاب صاحب محدارا بیم را بخیمت صوبدادی سرفراز فرمودند-و برمهم دروازه الخ باغ تقید شد که امرورنت سمه جامه پوش در باغ موتوف باشد کے را درباغ نگذارند-این مکم دوست روز ماری اور الیک بهفته عشره مردمان ایل قرابت و ابلکاران دغیره شب و سوز در چوکی حاضر مضور می بودند و نواب صاحب بعد چندے جعفرعلی را طلبیده سبب شمشیرکشی استفساد کر دند و بهرام جنگ را حکم دریافت این معنی فرمودند- و بهرام جنگ و تقی علی خال علحده جعفی را طلبیده پرسیدند- اگر تو این مقدمه داست نظام بکنی بهتر، وگرمه در تید سندید بیتلا خوابی سند - جعفرعلی عرض کرد ـ اگر شایا المباد مرا راست تصور فرابند با دروغ، من ماجرات كم في الحفيفت بوقع سمده است عرض می نمایم وس اینست - انشرف علی از طرف على صين فال بيام كورد اگر فداوند نعت ما نواب سيف الملك بها در بر مسند رباست می نشستند، ما بهم سادات برمک بکادو فدیت عده ما مور سنده بفراغت تنام گذر اوقات خود با می نمودند- درین ریاست ازین ناقد کشی با که شب و روند برما می گذرد، مرگ بهتر است - درال دفت محب علی و محمر علی حاضر بودند- للمذا غلام شمشير كشيده بيش حضور آمد كم ازين كم سنكي موت بهتر است، غلام را قتل نمایند؛ که ناب نافه کشی یا منی وارد - اما اراده غلام از ملازمان حضور نه بود - بهرام چنگ بهادر

مرگذشت انهاد جعفرعلی در حضور عض کردند معنور - در بسیا ر عتاب شده فرمودند - اگر اواده سیف الملک بعد من بر مسندنشینی بوده باشد خال خام و بیجاین ی خوایم کم بعد من فردند من ، و سیف اللک می خواسند خود، و مسیره کلال می خواسند بیسر خود، و ابل زنگ در قابست خود-گراداده احکم الحاکمین سم کخه که خوابر بود بظهور نوامدسمد-بعد ازال بهرام جنگ را مكم فرمودند - جعفرعلي و محب علی اخرف علی و محرغوث را در طوق و زبخیر سلسل کناینده دواین چندرگیری نایند-ویک جعدار و دو پیره جوانان بارویک میان بباغ سیف الملک بهادر ردان کنند که علی حبین فال را درال سواری مفید کرده بیرون سرحد کشنا نابند- و چنال تاکید کنند م اگر علی صبن فال باز درین ملک مراجعت کنند در طوق و ذبخیر مقید خوام مرد-بهرام منگ حب الحکم جعفرعلی وغیره را مقید و على حسين فال را شهر بدر تنووند-و نواب صاحب ميراسدالترفال بهادر را طلبيده فرمودند-ازطف من بسيف الملك بهادد بيام دبند شاکه خیال رباست را در دل خود جا داده اند حرف عیث و بیجا است ایں خیال باعث فراموشی خدائے عزوجل است ۔ انین خیالات لاحاصل در گذشتن بهترومناسب، وگرم سواے ندامت حصولت معلوم سيف الملك بهادر باستماع ابن بيام عتاب تهین یک بیکل کلام شراف حایل کرده بهراسگی نام درفانه بمشیره کاال آمره انکار این معنی نودتد-چونکه نواب صاحب در محل تشریف اور دند- سیف الملک بها در به کل در دست گرفته ملف نموده تصفیه مرده بریائ نواب صاحب انتادند- و نواب صاحب برداشت گوگیر نموده فرمود ند- یفیس که از شمایم چنیس حرکات بو تورع نخوا به محلوگیر نموده فرمود ند- یفیس که از شمایم چنیس حرکات بو تورع نخوا به امد اما رفیق شما علی صیبی فال بسیاد مفسد است - ا و را نخوا بهم گذاست ایشال عرض نمود ند- مرضی مبارک جناب غلام ایج حضور تابیم نواب صاحب بهیشد از سیف الملک بها در بیرون بو ده ما ما تابیم نواب ما و ده مقدمات معلوم و مرایا د فاطر بود به تحریر در آمد -

شگفتگی گلدسته سویم در گلز ار دویم از سال بهجری تا سال بهجری

در مامه خود منوده و ایشال در وعده و عنایت الدین فال بخشی و عنایت سندن صوبداری صوبه محمر پور بحسام الملک بها در ومرفراند سندن دیگر الهکادان از منصب و خدمات و احداث مبارک چوکی که نمانی الحال معوف بروش چوکی است و تولد محمدی میال و سیب رسا منیدن قسط کمینی از فزان سرکاد فاص و تقسیم سندن درمامه از بنج شش ماه در فوج جوانان علاقه قطب الدین فال از فان مذکور در فواست در مامه خود منوده می آمدند و ایشال در وعده و عید امروز فردای در مامه فود مخوده می آمدند و ایشال در وعده و عید امروز فردای گذرا منیدد به خود مخود می موانال ایاب فافه کشی با نیا ورده با خود مخوید

بلوه منوده بتادیخ بست و دویم محم سطاطلسه بیری صبح توبیا از تویدفان برکشیده - دو توب برلعل درواده کلال سورده واشت در تخبش تطب لدین فال بدوند- خطب الدين فال كم باداده درباد سوار متده بدر بارم دفتند-در اتناءراه ایشال را گرنته از سوادی پیاده تموده کشال کشال آورده در تید خود داشت تا ووسط دوز بسیار متک و ذلت بر تدب نشانده در کوچه و بازار گروا نئیده بر دروازه باغ آورده مقید می داشتند. و المرورنت مردمال در باغ تنا بلوه که سر چهاد دوز بود موقوف ومعطل منودند-و نواب صاحب باطلاع این معنی براے احتیاط خود فورج از کمینی طلب فرموده در باغ داشته در باے باغ بند كناسيدند-و بومير صدبون بهت بفوج كينى اذ معرنت دصانوازفان بخشی با بنها تقسیم ی کنا نیدند- بورنکه بجر دادن درماس صورست فردستندن این بلوه منصور ندیده ، کزایخی حکم فرمودند درمام ایشال بموجب صاب برآورد دفر مرنت سيدمى الدين نوازفال دسالدار و سيد مخدوم رسالدار از فزان تقسيم كرده تبوض كرفنة ممه رأ رخصبت مُا بند- فرايكي حسب الحكم فيصله سمنها نموده قطب الدين فان دا اذ دست سه انها را منیده سود دند- نطب الدین خال در حفور گریال و نالال سمره عرض كردند- حالا سكونت و بود وباش غلام درين شهر فيل نامناسب ویے جا است - اگر حکم منود غلام دوانہ بیت الٹر شرلیب می شود-نوابصاحب برمنایت فهایش یک دوشاله سبزاز لبدس فاص خدد بعنایت خطاب ہمت هنگ بهادر سرفراز فرمودند -

رفك - نواب صام الملك بهادر بهيشه براے فدمت صوبداری صوبه محدبور معرفت کرنل بارد بها در در حضور ساعی بددند-و کرنل مذکور بمیشه در حضور براے مقدمه مذکور عرض می كرد-دوزك بناديخ چهاد دمم شهر دبيع الاول سياليك بهادر را در دربار طلبیده از خدمت مسطور د بعنایت خلست و جوابرات سرفراد و معزد فرمودند و مذر گرفتند-و نواب حسام الملک بهادر در حضور النجا كردندكم مرتضى صين فال اميد از عنايت فدادندی جناب س دارد از خطاب بهادری و جنگی سرفرانه و بعنایت جواهرات و نوبت و فیل عاری متاز گردد و نواب صاحب باسماع این معنی منبسم سنده ادشاد فرمودند- برادر من این مقدم مطلوبه شا سبل واسان بیست که در ندراند این عنابات اگر ادشال بسنج بزاد مون بديند البته سرفران خوابندستند- نواب صام الملك بهادر اقبال این معنی منوده حسب الارشاد موددیم بونت دربار در فتح چوکی حاصر گردیده عص کردند که غلام بموجب کم معم نذر ماضراست - حصور از راے صوا بدید سمرنل بارد بهادر و بیاس فاطر نواب صام الملک بهادر مرتضی صیبن فال ا بخطاب معظم جنگ بهادر و بعنایت جابرونیم سسس و رومال و فیل وعاری و نوبت و از کلم سوار شدن عاری و خدمت سیاست صوبداری صوب محدبور سر ذاز فرمودند -ریکے . بعد چندے نواب صام الملک بہادر بیاس

اینکه کرنل بادو بهادر بهیشم درکادیاے ایشال پیش حفور بسیار سی می تنود میارک باغ که نانی الحال به کمیلن خود یعنی محل مطرعلی فال حسام الملک بهادر مال عنایت فروده بهبه مودند، از کرنل مذکور خرید مرده بسیار السته نمودند بعد اراسنگی و درستگی س روزے به تقریب منیانت نواب صاحب و بمشیره کلال و بمشره زادی وغیره را دعوست منوده ميزصبح بهنمت الوان وميوه بإسط انسام جهال تيارساخة سربراے صیافت بشکلف تمام تنودند و ہزار ا دویبے در انعامات طازمان نواب صاحب صرف مروند ونواب صاحب به نهایت خوشحالی بعد تناول طعام صبح "نا دو گھنٹ درانجا درسیر بوده فاصر سر پہر سعہ بهشرگان وغيرو نوش جال زموده بدولت خانه مراجعت فرمودند رسنك و دوزے تواب صاحب بعد برخواست در بادار هایول محل بادادهٔ نشریف فرائے محل بمیثره میانه تشریف می فردوند بوركم عقب ديدانخان كال كس على دويروك سربنك برجيتمه رسبدند تحدیزے فرمودند کم دریں جا یک عارت جوبی تیار باید کرد۔ بهال ونت مستری بهولیری وغیره معادان مرکار را طبیده نقشه و ترکیب بنائے عادت با نہا فہا بندہ معرفت محد معموم از براے خریدی اسباب وغیره نیاری س طلبیده در علاته سید ا برا پسیم صوبرار عنایت فرموده ا بنا برمرعت نیاری س صوبرار مذکور و پستری پهولچری را تقید بسیار فرمودند-سیدابرا بیم وغیره بموجيب تاكيد در تليل الايام حسب الغرمايش خاص تيار ساختند

و نود بدولت کر بعد ننیاری س که از بهایون محل برفاست دربار می فرمود ندو و الم چندے اکثر دراں چوکی مذکور تشریف مي داشتند- د در چشه يک کشي خور د موافق گنجائش ده دوازده کس کنا بنیده درال چشم گذاشتند- و به دوپیر مردمال را درال سوار کناینده ناشامی دیدند و بسبب نربت خانه همشیره مبان ازال عارت نوبسیار مهشرهٔ مرکور آمرورنت می داشتند-بفصله بعد ادفانه بهشروسانه و بمشره نورد و ديوان فائه كلس محل تا بررواده وإدك فائه بندوبست ذنائه زموده بمه بمشرگان دغيره را بوتت بشت گفنط صبح كلبيده فاصه صبح مع بمشيره با دغيره درايخا تنادل فرموده تامى دون دربیرکشی و دیگر نماشا با داشتند- و انعامات بسیار عنایت فرمودند- وبر بهشره میاند ادمثار فرمودند که بنائے ایں عارست محن برائے قربت فانہ شما است و وقت گزاشتن سرم بریں عارت که از رسم مبنود کنگن در یارچه سرخ تدرے بریخ وغیره اندافن بسرم می بندند- در دوشاله سرخ بسم- ازال یک فرد بداروغه ویک ودبه بستری داده شد- همشیرگال عرض کردند-الشرتعاك ابن عادت نو به انجناب مبادك و سازوار نايده و بناب را تا صدوسی سال سلامت و تایم دارد-و فود برولت باستاع لفظ مبارک استناد فرودند-سن این عارت را بموجب گفته شالم سمی بمبارک چمکی نمودم - وطعام سم بهر نیز درانجا از بادرچی فانه فاص خود و فانها کے فاصہ از محل بمشیره طبیده تناول فرمود ند- بعد از تناول طعام بهم بارا مرفص نموده خود سوار سنده فنخ چوکی تشریف قرموده تناج الامرا بها در را بحضور طلب داشته تاکید فرمودند- بهیشم شا بعد تناول طعام صبح معر دنقا و اوستاران خود درمبارک چوکی آمده تنا وقت ناز عصر درانجا بوده باشد: تاج الامرا بهادر حسب الارسناد حضور بهیشه از نز گفنط تنا دنت معینه مقرر فرموده حضور در مبارک چوکی اوده می دفتنده و نواب صاحب بهم بعض ادفات درانجا تشریف می اور دند- و و نواب صاحب بهم بعض ادفات درانجا تشریف می اور دند- و بخریز بودکه بهیس مبارک چوکی را بالائے دیوان فارز کلس محل نیار سازند الم فرصت و مهلت نداد .

ام فهائش بمشيره خايند- بمشيره بسبب تولد شدن طفل ماه بهغتم بسايد متفكه اند-بهادر مذكور عض كردند كم جناب بيسي تشويش و وسواس را راه یاب فاطرنه نوایند بسیار اطفال درماه بهفتم تولد مشده اندومي شوند چنا پخه غلام بم درماه مفتم تولد بانته است - جناب اندلیند نفرها ببند- مگر فزندرے که درماه ششم نولد یا بد و نده می اند-از استاع زبانی سارز جنگ بگم صاحبه را تدرے تسکین عال مند و بنز حضرت نوابصاحب براے تشفی وخوش طبعی بر ہمشرہ میر ابوطالب خال بها در وامن الدين خال بها در در بهول مجلس در محل بهشيره سيانه بادفرموده ارشاد فرمود ند كسادنجنگ بهادر درباب تولد ... فالمبارك به ممشره ام گفته فرسناد - و شما ما بهم دري مندم سم بخیکه می دانند به بمشیره ظاہر نمایند-آل بر دو صاحبال عرض منودند- طفل مهفت مامه برخوردار وصاحب نصيب مي متودو وينايخ درگاه قلیال بر بهفت ماه تولد یا فتند-از ملافظه او بحصور روش سند و انه تولد این فرندر جناب بیگم صاحبه نبله باشند بیج اندلشر سيست وايس طفل صاحب نصيب و برخوردار خوابد سند-مبارک وسازوار ما شو و نوای ملک النساء سیم س طفل را بامتیاه بسیار آندوسے گفت پران جہاں دیدہ در بینیہ و برگ موز گذاشتہ يرورش مى تمودند و جناب يندگان عالى نواب عدة الامرا بهاور والاجاه ناني در جره زحيه فائم با خنده دوئي تشريف آورده انه جیب مبارک فاص یک پارچر از قسم شبنم که بسیار با ریک وخش بانت بمقدار دو رومال سفید دنگ دود بابت - لمبوس فاص حفرت تواب صاحب قبله شهید رحت الترعلیه برا ورده تبرکا براے پوشش طفل مذکور کی بیگم مذکورہ عنایت فرمودہ ارمثاد مردند-الترنفاك بشا اين بنز سارك فرمايد-بييج تتويش در دل كنند بغضل اللي ايس فبسته جان عزيزان بمشيره از عزو مرتبت بعر طبی خوابد رسید خوش باشند و پارچ مبوس مبارک حضرت جرا مجد شا كر اورده الم بطفل شا برشانند والبيج طفل ازين تبرك مر ذاذ نگر دیره گر طفل شاکرازین نعت سرزاز یانت-بفضل یفین است کم طفل مزور صاحب تصبب باستدو زاب مک النا بیگم ازین فال نبك واستاد حصور خوشحال كرديره ارداب شكريه بحصور برادر کلال خود . کیال وروه عرض کر دند ـ درسایه جناب عالی . دوه يرورش يانة بعنايات صورصاحب نعيب خابر شدو جناب مريم النساء بيكم صاحبه فبله معوف به حضرت ببيكم وسلطان النساء بيكم صاحبه وعدة النساء بليم صاحب و زنان علاقه بخيب الترفان بهادر و دیگر نان معترین ایل گویامو و نیز پرس بی صاحبه وغیره از دوز تدلد تا رسم چهی شب و روز ، کان کان کس النساء بسگم صاحبه نزد زچر بودند و حضرت نوابصاحب مدوح بم ازدود تولد در ديوان خا مة بحدالدولم سکونت داشت میزصبح در دبوانخان نزبور با بمشره زادگان تناول فرموده وقت دربار در مبارک جوکی که نانی الحال روش چوکی است - دونق افزاسنده بعد از فراغت درباد ، محل

بهشره سیام تشرلیف اورده تا صه شه پېر انا رسم مذکور تناول می نرمودند و خود بدولت مبلغ دو مزار روببه براے افراجات زعکی انه نزدمنصوم طلبیده بمعرنت ممشیره کلال به مهشیره میانه عنایت فرمودند- و برونه رسم چهنی جناب حضرت لواب معلی بر کاغذ افشانی از دسخط خاص خود خطاب و منصب بدین مضمون بغضل جل شانهٔ غلام علی محدمروف به محدی مبال نبسته مهنشیره عزبزه جال نواب ك النساء بكيم بخطاب نصيب الدولم غلام مجتبى خال بهاور اسد جنگ با منصب دو بزاری و علم ونقاره و عنایت نیم سسین و رومال و مكم پوشيدن جوابر مرصع و مرواربد سرفراز و مفتخ با شد- ا و تعالے شام ایں عطیہ عظمی بجگہ بارہ ممشیرہ میام عزیرہ جان سارک و سازوار فره بد- بمنه و کرمه الترمعنا ومعکم-عنام حسین عدة الامرا والاماه مرقوم ببست وهفتم ربيع الادل سي الابه بجرى ادفام زموده دم قطم دیگر بابت بروانه جاگیریک بزاد و دوصد بون پھولی سالبان ککور م نام نانی الحال موسوم به صاحب نگر . اود اذنام مهرالسا بليم دفتر بليم صاحبه معزاليها با دستخط ومهرو بیض فاص و نشانی مائے اہل دفاتر کھری موافق فانون نیار شده در دفتر دیوانی پیش کرنل بارد بهادر بود- کرنل خرکور حسب الحكم حصور بونت رسم چهی طفل مدبور از دست میر اسدالترفال بها در بخام نواب ملك النساء بركيم صاحبه ورحضور حضرت نواب عمرة الامرا والاجاه نانى فرسنا دو حضور فرمان خطاب د بروان جاگیر بدست خود داشت . وقت رسم مذکور فرمان خطاب بدست تصیبب الدوله بها در بروان جاگیر بدست مادرشال عنایست فرمودند و چنایخ حاگیر مذکور در علاق این میازگیش تا صبطی ملک کرناکک بود .

شکفتگی کرست جہام از کلزار دوم انسان بحری الالایم ی الالایم ی الالایم ی الالایم ی الالایم ی الالایم ی دربیان کامیاب شدن طازمان از خدمات وغیرہ و کیفیت بیماری چیک این نیاز کیش وشاوی شہوار جنگ و شادی تاج الدین خان فرزند خور د فظا الدین احمد خال بها درمرحوم و ضیافت حضرت بزرگان الی فرزند خور د فظا م الدین احمد خال بها در و شاه محمود و الدین می درباغ بهرام جنگ بها در و شاه محمود ما حب سادی و اعترامی آمری حضور بر او رالدین محمد خان بها در۔

حشت جنگ کر جناب حضرت نواب صاحب از مستدنشینی خود بسید خدمات و منصب موافق مرانب بریک و بیصنے دا از رای مبر انجلاے خاص ، و بیصنے از سعی وسفادش بمشره کلال ، و بیصنے از بخریز و مناسبت کرنل باد لح بیادر مشیر و دیوان مختاد سر فراز و کابیاب می فرمودند و چنایخ علی نواد خال از سابق الایام بخدمت عرضگی سر فراز ، و بعنایت خروان کم برادر زادهٔ کلال شال مرزا غضنفر عسلی مرزاز ، و بعنایت خروان کم برادر زادهٔ کلال شال مرزا غضنفر عسلی بخطاب بادی علی خال مفز مشده از فدمت عرضگی بهری کامیاب

گردیده ، وعلی نواز فال از خطاب بهادری سرفرازگشت برخدیت علعداری محدبور ما در ، د ببردا صفدر على برا در زاده نوروس از خطاب جبدنواز خال و ضربت نیابت شال سرزاز و مغرشده دوان محدیور گردید ند. وشسوار جنگ بهیشه حاصر حصور بدده برخارست سیده فاین و بنز براطبل معنوری مامور - و بهرمهری علی خال از خطاب بهادری سرفراز شده بر فدمت واروغگی نبل دشترفام سرگرم و نطف بیگ بر خدمت واروغگی اسپان چاری و تریب کامیاب ، و مرزا حیدرعلی بحدمت داروغگی شکارفانه سرزاز، وتطب الدين فال بهادر بمت جنگ برفدمت ايني احدات نتهرنگر ا فیصله فیما بین حسام الملک بها در و نصیرالملک بها در وجم برات فیصله تفليه و نساد مردو برادران از طرف حفور مقرر يافته دوار سانجا گرديد-دبرین منوال برکی را بقدر مرتبت و حصله او از بریک فدمت معزنه می فرمودند که مرافل آل در دفتر دیوانی د بخشگیری و میرسامانی زمال دولت ممتاز وافل خوا مربود. بباعث عدم وقفیت تمام مفصلاً

روف را نجادے بطور تنب دو نمودہ - و بعد سے دوز علامت چیک مولف را نجادے بطور تنب دو نمودہ - و بعد سے دوز علامت چیک برہمہ بدن ظاہر گردید ، و در عصہ یک مفت چناں اوفور کرد کر انسب مزنا یا کیسوں کہ تمامی عکماے اونانی و مصری علاقہ سرکار شب وروز درانجامی اودند ، و بدسنور جناب نوابصا حب و عمہ و ہر دو ہمشیرہ نادہ خورد در بیاد داری ہمشیرہ نادہ خورد تنزلیب

شریف ی داشتند- وجناب نواب صاحب مروح به بحکیدادان و کما دينره بحسب مراتب مركب يدميه ببيتم تقسيم مى كنا مندند - و بإنزوه عکیم یونانی دشش عکیم مصری حسب الحکم حضور بر دیوڑی متعین اند-د برائے مک الحکما کیم اعرالترفال بہادر دو وفت طعام از بادری فان سركارسترز الوده ، بعيشه تا بصحت اين جز اكا مذ والده ام مي آمر -وتنتیکه زاب صاحب نزد این مولف براے دیدن تشریف ی آوردند بینج بون کرک دومیه عنایت فرموده ، دوزسے ادمثا و حضور گردید-والا مزاج شا مه يخيكم مى نوا بر طام ساذند عنايت نوام فرود -این مولف حسب الحکم حصنور خوایش دل خود عرض منود کم منم سيس دروال شال سيزمد دوشاله در بدن مبادك است مرفزاز شوم وینز گهرایال جیب خاص و دیگریک گهرایال فرشی ویک سکساون بگالی ویک چارك مد اسیال با غررای س مرفرانه گردد - حضور بردر دویم ازراه عنایات و امتفاق بزرگان بهم مر بخام حسب خابش شكد سرفاز وكامياب فرمودند. والمحت برسرنام كومت بناب والده بود - غرض كر چيچك دوز بروز صورت ا فرائش كردنت . وجناب والده إم فواب عارة النساء بيكم صاحبه نبله برسبب شرت بياري وزم ناامید گردیده در بسیار حزن و ملال و انواع افکاراست

مند ناامید گردیده در بسیاد حن و طال و انواع انهاداست بنا شدند. دران حال بردو بمشره شال جمع آره به نواب ماحب اطلاع نرمودند. و نواب صاحب بجرد آگابی د اکران مانیز را طلبیده، و دیگر کا ساخه بونانی و مصری را جمع آورده،

با عليم احدالله خال بهادر بيش بهاد دفية ، يعد از ديدن حال آل اند حکیم احداللرفال فرمودند که مزاج این بیار صورت به کے خواہد شد۔ و کیم مرکور عض کردند. بنده بیش ازشش ماه در دیوان فا نه افتخاراً لدوله بها در دوبروے حکیم احدالله فال د حکیم عبدالرزاق فال بساحب الدولم گفت-از معاید چره شا معلوم می شود که چیک بشا از سندت خوابد برآ مد - اگر درین وقت شا غصد بگیرند بهتر و بشا مناسب است . گر نخوا مبند گرفت مشکل . و چپک از بسیار خواب شا خوابد بمهمد الله وقت انه فكماء يسج علاج صورت بنرير نخوابد شد وزیست شا دشوار و در محل والده سال مم گفتر فرستاد. سخن بنده نه شنید تد و بل جلاله وعم نواله کیم مطلق است از وارالشفاس حكت قررت كاملم اميد شفا است . فاما اليي علا عمتير ور طاہر درست بنست ۔ ازیں معنے نواب صاحب خور مایوس سندہ مخفی به پمنیره کلال اطلاع این امر منودند. و دوز دویم معرفست كرنل بارد دوست داكر را طبيده - در جره بيار چيكي فرسنادند-لا المران بجرد داخل سندن در جره پس با بیرون شده ، محصود عرض کردند که بیجو چیک ندیدیم و نشنیدیم - بیار ازی بیاری عابر شدن فیلے دشوار می نابد ، وجناب ہر دفت کم دریں جره تشریف فرما متوند، یک سیشه سرکه انگوری بر ویوار با پاشایند تشریف فرایند. نواب صاحب فی الوقت سیشه باے سرکه انگوری انسركار طلبيره ، بموجب گفته و اكران عل نموده ، واكران

را اندرون جوه بروند . واكوال بعد دريا فن حال بيرول سمره صورت یاس بیان مودند - ونواب صاحب مم از گفت لخاکران نا اسید شده، شب و دون درفانه بمنیره در تردوعلاج متفكر مى بودند ، چونك صعف مزاج بنار بسبب دور از وني جيك بدرجه كمال رسيد. دوز بسبتم از سم غاز بييك از صح بيار مالت روداد که بهرش د حاس و طاقت گغت و شنود مطلق نا نده ، بظا برصورت جال كندن بويدا وبديا . نواب مك الناء بريم صاحبه انه معاین طالت مذکور سخت مایوس و نا امید شده ، توکل بخدا نموده، ندرے برگ نیم طلبیده، در آب جوش داده، برگ را از آب جدا ساخنه ، باریک ساشیده ، در جحه مد دوسته نن مدستگذار تشریب سورده ،س برگ سائیده را از سرزتا با چسان منوده و والبده ، بعد دو گعطی س سب بوش خدرده برگ را در انتابه انداخته ، ازال اب تای بدن را اسسنه استه شوشیده بهم ديم وغلظت دا پاک وصاف نموره ، در جمره دا بند كناميده، بخارعود وأكرد وعير اله اطراف وجانب وادند، بفضله تا شام اذال مالت صورت اناقه بظهور آمد - دران زمان بحل این سیاد كيش عل شش ماه بود واز استماع مالت اين عاصى محل شکور بسیار منزدد و متغکر اوده ، با چشم گریال در جناب اندس الی البی براے صحبت و تندرستی مزاج شوم خود کرده، درود بر حضرت سيد عالم صلى الطرعليه وله له فرستاده ، بشب خوا بديد ند-

د بند از نصف شب در خواب دیدند که شخص بزرگ سبزیوش انشریف سورده می نایند کم اے کیز دہرا! اگر تد جان کال را عزیز داری کر جان خورد درشکم تو است ، بگذار . بعد تولد جان خورد الو درجهال تخوامد ما ند - محل مذكور درجواب عرض مخودند-البنه دبان کنال از جان خدرد عزیرتر می باشد - می خوام بندمرم مان کال صحت عاصل گردد - انعنام ارشاد فرموده - از امروز بعوم و توسفا س جانب الله عطا خوام شد . نام ا ومجرم فلم ضامن براد - درين نام بسياد منفعت باو خوا برسند . ومحل نياد كيش بعد الربيدارى فواب صبى وضو ساخة ، نماز ذريصه صبح بها ا ورده ، و دو رکعت شکریر بمرزدهٔ صحت این عامی ا دا کرده ، كيفيت خواب ازيك بي سيده علاقة خود بيان كرده ، احوال شوم دریا نت ی خودند - بقضله ازان دوز از نضل نمنال لایزال شامل مال سده دور بروز صورت محت معلوم مردديد . وخالم ماجه سیام ام که خوشدامنم بودند، شب و روز نزد این مولف با چند ننان بحركيداران مهيشم مامنر بوده ، خود متوجم دوا و غذا بودند. و بتصدق حبه و رسوله صلی الترعلیه و الله و سلم در عرصتریک مبغته مراج بکلی روبصحت آورد و جناب والده ام و فالم صاحب بعد اداے شکریہ کیم برحق گفتند۔ الحد الله ہزاراں ہزاد شکرکہ بش اذبك مفتم ينه اميد زليت بنوده . چا بخر عكما مم ايوس شده پودند که مشانی مطلق از شفاخانه قدرت خود صحت

عطا فرموده - و حکما نیز بدریافت صحت منتجب شره ، در معنور نواب صاحب عرض نمودند - ابن مقدم صرف باعث فضل اللي است که رست میات مستحکم بود - وگرم نجات ازین بیاری تعب نهایت د شوار . بود - و نواب صاحب استناد فرمو د ند . که باعث صحت اولاً نيام بدرن رشة حيات او ، و تأنياً دعائ والدة او دېم اېليان انه بسیار گریر و زاری بجناب باری البخاے صحت شومیر خود می شود - و ثالثًا السرسبحام تعالے برمحنت ومشقت فالہ میان خوشداس او نظر ترجم فرموده ، صحت عطا فرمود . غرض بعد دو ماه حضرت والده ام غسل صحت داده ، ادام نیازات و نوا تخات فرمووند - و مصرت نواب عدة الامرا والاجاه تاني دوز عسل صت برائے افراجات و انعابات کما و پوکیداراں سلغ دو ہزار روبیب عنایت فرمودند- و بعد ازال جناب خالهٔ مبانه ام نواب مک النساء بسیم صاحبه مجلس جنن گل پوشی با بخل نهام در محل خود ادا فرموده ، بخانه اش روانه فرمود ند و بعد سه بمهارماه بمحل ابس مولف فرزید تولد بانت سی بعیداله گردید . و صربت نوای صاحب معلى مبلغ بك بزاد دوبيم جهت كادردائ زيكي عنايت فرمودند. و فرزند مذكور اندردن يك سفة برحت حق ببيوست. رسك - حضرت نواب سلطان الناء بسكم صاحب برامنظ نواب عدة الامرابها در بخويز شادى شهسوار جنگ با دخر محدميات تادرعلی فال ، وزندعمس بی کرده . بی بی مذکوره را در محل خود طلبیده ، تقرر نسبت کرده ، یحضود نواب صاحب اطلاع دادند. وچار ہزار رویی براے افراجات طرفین شادی انفزان سرکار حسب الحكم طبيده ، به فادرعلى فال دوبزاد روبيه فرسناده ، و يلين محرفال را جهت بندولست امورات شادی متحين منودند-و فانه عوس درفانه عصمت مقرر فرموده که در محل مهشره کلال تنامد نوشه و در دیوان فائه سراج الملک مایخه فامه دوله مجویز سمرده، والده شسوار جنگ را طلبیده فرود اورده، براے مربرانی مجلس وغیره میرمهدی علی فال و شجاعت علی فال رأ متعین فرموده ، وبیگم صاحبه معزالیها متوجه برجیع امورات شادی . بوده ، هر دو همشره و دیگر زنان زابت را دعوت منوده طبیده ، سفانه شادی نمودند . و رسمیات عروس و نوش از خربی تمام بحس انصرام می یافت - و بهشیرگان حضور بردون درشادی خاند بوده رسوم می نمودند. و نواب صاحب ازراه عزت بخشی دوستر سنب معراركان دولت دونق بخش محفل شد، معزز فرمودندو نواب صاحب به سب برات نوش را پیش خود طلبیده ، سهره بسته ، سوار کنا بنیدند. و روز جلوه بخاطر و سفارش نواب سلطان الشاء بيكم صاحبه ، نواب صاحب معم سيف الملك بها در وممييره زادگان بخامة عوس تنترييف فره سنده ، بشراكت مجلس عقد ورسم ملوه سرفران فرمودند - بعد اداے رسمیات خکور مخاطب برسیفاللک بهادر شده، داشاره طرف خادرعلی خال منوده، "يسم كنال ارشاد ومودند - مروت فادرعلی خال را ملاحظه نایند که چه قدر صاحب مروت است - بیاس فاطرس دفتر فاص خود ارا از عبدالکریم شهنواز جنگ منصوب نمودند - و نیز متوج به فادرعلی فال سنده ، ومودند - فانصاحب شاكه دخر نود بعبدالكريم منهوب تنودند ، ازین متنی من بسیار خوشحال شدم - و امروز شا را بخطاب بهادری واضانه پنجاه روبیه سرزان نمودم . بفصله ماه بماه که پنجاه روپیه بشامی دسد ، حالا ما بردار صد روپیه خوا بر دسید - نادر على خال بها در بنج دوبير نذد خطاب واحنا فه گذرا منيده ، واداب يجال ورده عرض تمود تد - الشرتعاك جناب عالى را "نا صروسي سال سلامت دادد که ما بدولت خوایا و بزرگال ما پرورش با فته ، این خاندان اندریه اند بهم وجوه برورش ما فدویال محوظ فاطر عاطر خوا بد و و بعدادال بک بزار دوید از طرف خود و ممثیرگان بر تغربب رونهائ بقادرعلی خال عنایت فرموده ، تشریف فرما بدولت فانه فاص شدند. وعصت بي صاحبه نوشه وعوس را سوار كناميده معه جلوس بخام نواب سلطان الشاء بيكم صاحبه آورده، عوس را بر ندم فاص زاب صاحب و اواب سلطان الشاء بريم صاحبه و دیگر بمشیرگال انراخته، وض غودند. نا این زمال دخر بنیری این جائب بود ، از امروز در کنیزی جناب سمره است - پس البيدوار است كم اشغاق عداوندى بميشه مبذول حال ايس كنز بالشد نوایسامب عوس را از قدم برداشت بگوگبر کرده چند زیور مرص در دونمائی عنایت فرودند. و بهم به به شرگان و غره آواب انهنیت بچا آورده ، ندرگذرا نیدند . نواب سلطان بیگم صاحب بحکم حضور والده شبسوار جنگ را طلبیده ، دست عوس برست او سفال سبرده ، اداب سارک باد نمودند و دوز چها م بعد از اوا سه رسم چونهی عوس و نوشه را بهراه دالدهٔ شهسوار جنگ بخارم اوشال دوانه خود -

رفيك . شادى تاج الدين خان فرندند خورد لظام الدين احرفال بهادر مرحوم اذ رصيب بيكم ، صيد نواب عدة الامرا بها درك از بطن زن علاقه مهتاب بیگم . لاد بطور شادی شهدار جنگ حسب الحكم نواب صاحب نواب سلطان النساء سبكم صاحب ورمحل فودر سورده ، متوج ، بوده ، در ما بخر خام و دبوا نخام نوشه در دبوان خام رئيس الامرا بهادر و فان عروس بخام شاه بليكم دفتر خود مقره منوده ہفت ہزار روپیہ براے اخراجات طرینن ازمرکار ہمدست منودہ، سه بزار روبيه طرف نوش و چهاد بزار دوبيه طرف عوس صرف نموده ، بایش بهین حس انصرام دادند و در زنان مهان با وغیره از شادی شیسواد جنگ بهادر برنب زباده نر بودند- و وفت جلوه نداب صاحب معم سیف الملک بهادر و ابرالدولم بهادر و انتخارالدوله بهادر و دیگر اتارب دغیره تشریف می داشت. بعد از ادائے رسم چوٹهی عروس د نوشہ را متصل مکا ن مبتاب بيكم در مكان علىمه با جلوس رواية فرمودند. ریکے ۔ دوزے فاب تمانی بہرام بنگ ادشاد زمودند كه شنيده شده است شا باغ خود دا بسياد آراست نموده ادير-ی خوام یک روز روان سواری صبح بباغ شا سمده ، میر صبح درائجا تناول غايم - ببرام جنگ بهادر آداب بي اورده ، وف كرد علام و باغ علام ازال معنور است تشریف اوری بناب در باغ غلام باعث سرفرازی و عزمت بخشی خلام است . و موجب سرمبزی و بارا وری نخل مراد غلام. اذال دوز بهرام جنگ بهادر متوجم اسباب صباحت و درستگی باغ شده ، بعد نیاری بنادیج سوم ماه شوال المكرم سمام المراكم بعرض حفنور بردا فنتند . المر معنور فرا دقت روان سواری معم صاجزادگان و جمشره زادگان رون ، مخش باغيچ خلام شوند، بين غلام نوازلست - نواب صاحب متبم سنده تبول فرمودند. وبموجب وعوت بيجارم شر ندكور مدناج الامرا بها در و بمشره نادگان از ردان سواری زینت بخش بهرام بنگ مندند ويمدجب عكم فاص ببر اسدالله فال بهادر ونقى على فال بهادر و شجاعت علی خال و میر ابوطالب خال و محد این الدین خال و درگاه تلیخال وعلی نواز خال درا بخا ما صر بود تر . مکم حضور عز اصراربانت م بسرعت تمام یک ترب سوار درطلب معزت مولانا عبدالعلی صاحب وعاشوری للی وایرالدوله بهادر وانتخارالدوله بهادر دودان شود و بزودی بیارد. حسب الحکم بهم با در عرم تلیل ما صر شرند - نواب بانامی مرد مان ما صرین بر بیز تشرلیب داشته تناول فاصه فرموده ، برفاست برائے ملاحظ باغ تشرلیف فرما شده ، بعد ملاحظ کردن غیج عبرشیم را از نسیم توصیعش وافر نمودند . بهادر مذکور یکصد وبست و یک روبیه و چندخوان فلدت و بسیاد خوانهائے میوه اورده ، نذر گذرا بیند ند و خوانها میوه حسب الحکم فاص به بهم ملازمان بهرابی قسمت مخود ند بعد دو سرگرفی نواب صاحب بدولت فانه تشریف فرموده ، بهم یا دا مرض کردند .

روی دون دار سادی در درباد بشاه محود مامب سادی ادشاه خود این مامب سادی ادشاد فرمودند بسیاد دون که طعام این بنده بخانه شا خورده ام می خوانم دون کردند بخورم شاه صاحب مذکور بعد از دو سر دوز تهیه اسباب صنباخت نموده ، عض کردند . اگر جناب فردا بوقت فاصه سر پهر معه صاحب دادیا و ایل کادان که در باغ بهرام جنگ بهادر بهراه درکاب سعادت انشاب بودند ، کلیه این فقر حقر دا از قدوم میمنت دو م نینت دوند ، نوید از فرا و فقرا نوازی عالی نخوانم بود در دون در این می در با د

بساب بودند ، سب ال حقر طبر از اله عدوم برا اله در دور درور البنت بخشد ، بعید از غرا و فقرا نوازی عالی مخوابر بود درور درور دریگر نواب صاحب حسب التماس شاه صاحب بوقت معید مع مردمان مقردی دعوی تشرلیف فرموده ، از فاخر شاه دستگیرصاحب فراغت با نشر و در بوان فائر آمده ، بعد از تناول طعام کر از اقسام نمت با نبیار بود ، تناول فرموده ، در توصیف آل د طب اللسان شده ، مراجعت برولت فائد فاص فرمودند - د بهیشه در ماه دجی به بوجب دعوت

شاه محودها حب کم تواب صاحب ایشال را بسیاد عزیز می داشتند بصبع نانخه شاه دستگیر صاحب تشریف فرما شده ، بعد ان تناول نامخم به بهراییان مواری مکم تناول طعام داده ، بعد ان تناول مرد مال بدورت فانه تشریف می سود دند .

ر ملے - حتمت جنگ بہا در را بحسب عدم رسانیدن انساط بموجب اترارنامه کهری دیوانی کمنل بارفریها در و مستفائی ستدن رعایا برطلم ابشال درحضور وخلاف عمل احکام عنابیت نامجات خاص ببتاب بسیاد از خدمت سنایری تغییر فرموده طلبیده در باغ ماس کلیت اورده ، درغل و زبخر مسلسل ومقید فرمود تد و بهم اسباب اثانه فائه اوشال که قریب باز ده دوازده بندی اود برداشت درخانهٔ بهشیره کلال اورده ، دا شتند - بعد از مدت چند بسفادش بهرام جنگ بهادر و ازسی كريل بارد بهادر و بعنايت خدا وندار عفو تقصيرات فرمودند از قبد حكم ريائي فرمود ند. و اسبابيكم در علاقه ممشيره داشته بودند عنایت فرمود تد ، که ضمانت دبر باسم مودلی سابهد گرفنذ ، برخدمت تفلق دیگر معین کرده ، روانه ای او دند ب

ر اعتباد خال بها در بهیشه خوابیش خطاب جنگی و دومال شال دنیم سوسنین دوساطت نواب سلطان النساء بهیم صاحب از سرکاری داشت که ایشال سفادش نموده سرفراند کنا تند - دون بهیم صاحبه موصوفه تغریب وقت عض دیره ، سفادش براست

مقدمه معلومه بیش نواب صاحب مردند - بوای مندر کرنل بارد از رویه ایشال بسیاد ناخوش است کم ند انساط بمدجب تول اقرار نی رساند. اگر دواز ده بزاد دوییه نقد ندر این عنایات در سركار يديد، الينة حسب الخوابش خود مرفران خوايد شد. و نواسب سلطان الشاء بلكم صاحبه ازين ارشاد حصور باعتبار خال مطلع مردند-بهادر مذکور که اولاً بنج بزار روبید نذر بنواب سلطان النساء میگم ساجه بنول سرده بود ، بریس ندران نیز رامنی سردید . نواب صاحب دوزے اعتبار خال بہا در را در سبز کرسی بار و موده، خود بعد از تناول فاصد سد پهر از محل بمشيره کلال خود بيردان تشریف سود ده ، اعتبارخال را در حضور طلبیده ، از خطاب جنگی بخطاب سرجنگ و بعنایت نیم سنیس و رومال شال سفید از ملبوس فاص مرفراز فرموده ، نذر مذکور معرفت کرنل بارد^ط بهادر مخفی تشرفتنند-

درين كلذار ازايخ مقدمات واقف بودم بقيد فلم اوردم.

شگفتگی گلرسته اول در گلزار سبوم از سالاله تا سمالاله بهجری

دربیان عنایت شدن خدمت نوجداری تعلقه نیلور با انتخارالدوله بها در و شادی تاج الامرا بها در و گرفتن نامسه

شاه غازی بادشاه دبلی در کلس محل - افتخارالدوله برا در یک بزار روييه مذران بنواب سلطان المشاءبيكم مداحه مقرر كرده وبذرليم ایشال یک فرد فهرست درخواست خدمت نوجداری نفلقه نیلود وعنایت متدن نوبت و نیل عادی و کم داشتن ترب سوار و دادن قطابهاے فانی و بہادری و رائی بجند طازمان خود مع یک عرضی در معنور نواب صاحب گذرا میندند - نواب صاحب بأنرا ملاخطم فرموده تبسم كرده ادمثناد فرمودند- بربهم مفدات ملی كرنل بارد بها در مختار است. درخواست این امر تعلق بركريل خركور دارو . من بم خوابم گفت البنة درصورت مناسب قبول خوامد كردد بانى امورات بفضله در اختيار من است - گربیخ بزار روبیه نقد در نذرانه مطلوبات بول دارند البته بعد اذعنايت ضرمت مطور ازبن عنايات بم سرفرا ز خوامند شد. انتادالدولم بهادر ازس ادنناد مراسر نبين بنیاد دیگریک زد سوال دستخطی فوجدار تعلقه مزبور نیاد سافته، اذ لجاجت و ساجت بسیار بکونل بهادر داده . چندے در کچری بہادر مذکور سمرورفت برائے برامر کار معلومه واشتند - روزے كرئل بارد بهادر از انتخار الدوله بهادر الماركرد - يفضله حسب الخوابش س فانصاحب جبت فرمت مذكور ورحضور عرض منوده مي دماتم - اما ندر ايس نياد دارند - انتخار الدولم بها در فرمودند - از توجم سس صاحب

توقع الم رور بعد سرفرازی ضمت مزبور ببنایت الرببوس عاص د جوابرات بم مفتخر بشوم که نا در اعیان و بم چشان موزز باشم . دوز دیگر کرنل بارد بها در وقت دربار در فتح چوکی انتخار الدولم بهادر را طلبيده ، موانق نانون سركار تزار نامم وغيره از دست ایشال گرفته در حضور حاضر اورده ، عنایت نامه بخودای مركور وفلعت وغيره بموجب ورنواست اينتال از حضور سرفرانه كناسيد. انتخار الدوله بهادر أداب شكريه در حضور بجال ورده ، یک بزار روبی ندر گذرا سید تدرو حصور نظر سفارش ممشیره و بخدیز کرنل بارد بهادر فرد درخواست مکم نوبت و نیل و عادی و نرب سوار وغيره گذرا نبده ، بهادر موصوف را از دستخط فاص مزین فرموده عنایت فرمود ند. و مخنی بنیج بزار دوبیر ندرانه مونت چینا مورلی گرفت برعاری سوار کنانیده از حکم نویت و نرب سوار سرفراز فرمودند - ومم حكم حضور شررف صدوريا فت. از سیس بخل بر دبوری نواب سلطان النساء سیم صاحبر سفتر نذر به بلیم صاحبه بر موصوفه گذرا بنده بخانه خود روندر-وانتخارالدوله بموجب حكم حضور برديوري نواب سلطان الساعبيم صاصه قیله دفنه نذر دستی است و یک دوبیه فرسناده ، ویک بهزاد رویی نندا قاری ذمه کشناسوامی مودلی ساموے علاقه دیولی بيكم صاحبه معزاليها بنوده مرخص كرديده ، ازبهال جلوس برداودى نواب ملك النساء بركيم صاحبه عاصر شده ، بنج دوبير مذركدُراميده،

بخانة تودرفته ، انعامات به مر یک عهده داران مردمان جلوس وغیره د پاینده ، همه الم دا دخصت منوده بخشی و خوبی در کل خور رفته، عنایات حصور الهار تنوده ، بیرون محل مرده ، در دیوان فاص خود رفته تهنیت و مبارکباد گرفتند- و روز دویم جهت اداے شکریہ عنایات خلاوندی و حن سی کریل بارهٔ بهادر بباغ کرنل مذکور رفت ، ادا ے شکریہ عنایات نواب سندگان عالی نموده ، درشکریہ سی کرنل مزبور ہم پر داختنار - کرنل مذکور بعد استاع سخنان شكريه ادائے تنبنيت خدمات وغيره نموده گفت که بشما لازم است بمبشه این عنایات حصور را بیش نظر داشته در دولت خوایی و خرخایی سرکار قصوره فرمایند، و در امورات جدوی و کلی . ب کو شند، و سرسو تفاوت و مخاویز را راه ندستد ، و از فربرادری بیرون نروند، وشكايات خود درصنور كهران ندس ند و برودى رواب تعلقه خود شوندر و افتخار الدوله بهاور بموجب گفته كرنل مزور ورعصم بك مهفت ممه سرایام سفر مهیا ساخته آبجیکه اسباب صروری کردیلی بود دوان نموده و وخود در انتظاری رفصت حصور بودند . درس انن به ایس نیاز کیش سم غاز چیک گردید. د کیفیت چیک در گلدستر چهادم و گلزار دويم مفصلا مرقوم است . و از دبيرن س معلوم خوا برشد دانتخا رالدوله بهادر ازباعث دربيش بودن معالم صرورى بعداز عسل صحبت این عاصی کر عصر یک ماه کشید، از حصنور مرخص منتره ، بر طیال روایز منزل مقصور شدندو درای برصبط ونسق فارمنت خود سمور شده رفقائے خود را بموجب فرد وستخلی حصور از خطابات فانی د بہادری دجنگی دغیرہ سرفرانہ فرمودند۔ ہمیشہ سرگرم کا رابطے

ر ملك - جناب بندكان حضرت نواب عدة الامرا بهادر دالا جاه ثانی پیوسته در فکر ترویج و بخویز شادی فرزندعزیز خو د ناج الامرا بها در می بودند - روزے بمشورت بمشیره کلال خود مرفراز على فال بهادر ، فرند ند حصرت نواب شكوه الملك نصيرالدوله بهادر مرحوم را بر دیور ی مشیره طلبیده به بزار نوع متو نع سرزانی باب گوناگوں نمودہ ارشاد فرمود ند ۔ می خواہم کہ فرند جگر بند خود را بوساطت شا در فرزندی وغلامی دهن النساء بنگیم میشره شا بسیم. اگر بند دبست این امرازشا بشود عین خوشنودی من است - سرفرازعلی فال بهادر بعد از استاع ارشاد حضور ازحضور مرخص سنده ، بخان بمشيره دفنة ، بهم كيفيت ارمثاد حضور ساخة منفكر ومتردد در اقبال وانکار این امرکه مر دو دشوار ترین دشواری اند بودند که قباحت انبال طاهر، وانکار موجب ناخوشی رئیس و دریس تجویزات کم نواب صاحب از زبانی بهرام جنگ بهادر ومیراسدالشرخال بهادر بازیه سرفرازعلی فال بهادر درین باب بیام دادند- سرفرازعلی فال بهادر به لاچادی بسیاد مرضی ممشیره خود بریس امر سم ورده ، کیک عرضى متضمن چند سوالات نوشة كهنور فرستا دند - حصور بعد ملافظ بهرسوالات تبول فرمودند بهول وفت مجل مهشره كلال

تشریف ادرده دیگر بهشیره با را نیز طلب داشت ، به مجویز این با تقرر نسیت زموده به سیزدیم اه رجب دوز آغاز شادی زار داده، باطلع يمشيره كلال برائ افراجات مثادى طرف عووس مبلغ كثير معوفت سالار جنگ بهادر به سرزاز علی خال بها در فرستاد تد و دیران فاند رئیس الامرام بهادر را مچلهٔ نوشه و دیوان خانه کلس محل را دیوان خانه مجلس سنب، دمیل بهشره کلال دا زنام نوشه مقرده منوده ، حکم سراستگی س بهریک علاقه در آنجا فرمودند - ویه بهشیره کلال حکم کردند- دریس شادی شا را مختار کرده ام و توقع می دارم که شا خود برمرانجام این کار از بوتاکل متوجه شده ، حسب مرتبت من آغاز وانصرام شادی نایبند. دهر قدر که زر حرور شود ، از فزانه بگیرند - بکرنل بادد تاکید این امر کرده ام وجهت بندوبست ردوستنای و درستگی دیوان فانه کلال سالار جنگ بها در را حکم فرمود ند-دير البنام روشنائي و جلوس دغيره يوميه المرور نست نوشه اذ ایخ خانه بدیوان خامه کلال و از دیوان خامه بما یخ خیار بهرام جنگ بهادر را منعین کردند که دوفت مز گفته با جلوس د روشنائ وسمتشیازی نوشه را سوار مها دول منوده به دیوان فام الاورده بعد تفسيم برگ تنبول دگل وغيره و ما حطر رقص بهول جلوس نوشر ما كخرفان رسامت . يونك حسب الحكم خاص بغره رجب ديوان فامذ با ومحل وغيره مكانات زنامة ازفرش و تناديل اتسام و مسند ومتامیان وغیره لوازمات ا راسته و در و دیوار

بائے ما یخ فان ازگل و بوٹ طلاق و رنگ آمیزی رنگا رنگ تلمکاری ما نند گزار نازه بهار که سابق پیراسته گردیده . بود منودند. بتأریخ دویم ماه رجب خدد بدولت در نتج پورکی وقت م گفته صبح تشریف آورده، یک سخنه کاغذ زرافشال طلبیده برال دعوت شادى نورجشم اقبال مند نواب تهاج الامرا بها در بعبارت مقفع ومسيح بنام حصرت: چی صاحبہ نبلہ خود بعنی جناب لادلی بیگم صاحبہ محل فاص جناب نواب شکوه اللک بها در مغفور از دستخط فاص خود زینت ترقیم وموده ، بدست بهرام جنگ بها در داده مکم فرمودند کم این شفه دعوت شادی شا در دربارعام فنخ چوکی به همه حاصرین وربار الْ مضونش ١٦ كاه نمايند. وجهاد نقل ازبى شقر كرفة سم نقل به سه بمشره ویک نقل به برادرم سیف الملک بهاور بقریسند. دریں اصل شماس کر فنہ بر دیوڑی بچی صاحبہ قبلہ دفتہ بعد از عرض به داب و بندگی این شقه در محل بفریسند ، بهرام جنگ بهادر حسب الحكم حصور كاربند الشار نيض بنياد شدند . وفت خواندن شقه فركور حضرت مولانا صاحب وشاه فدرت الشرصاحب وسشاه محووصاحب سادی و دیگر مشایخین وامیرالروله بهادر وغیره مهم ادكان دولت وكاريردازان رياست حاصر دربار بودند، ازاسماع عبارت رنگین و پرمضمون فاص مامنرین بایکدیگر در توصیف الله مم كلام الدوند . درس اننا حضور خود از خلوت خام دونق ازائے دربار شدندر بعد از بحائے محالیاں بعض از ارکان

بعض رسایند ندکه عبارت دعوت نام شق حنور گستانیست درکشا، و رنگینی مضمونش بوستاییست خودت افزا، و به رفقه ایش گویم نیب کرده گوش ایل فن اویم حفش محک امتخان صاحب سخن، امیدوایم برفتن نقوش مرفزاز شویم ، به بهرام جنگ بها در حکم صادر مند بهرس که خوایش نقل میدارد بدیند ، بهرام جنگ بها در محم صادر مند مرکس که خوایش نقل میدارد بدیند ، بهرام جنگ بها در موجب مکم علی نموده ، خود اصل حکم نامه گرفته بر دیولری حضرت والده ما جده جناب دلیرجنگ بها در نواب نصیرالدوله نانی دفته ، بعد از ما جده جناب دلیرجنگ بها در نواب نصیرالدوله نانی دفته ، بعد از ما جده جناب دلیرجنگ بها در نواب نصیرالدوله نانی دفته ، بعد از مکم سمر از طرف حضور شقه وستخطی خاص در محل فرستا دند مکم سمر از دارس امر مراسر مسرور بران نواب صاحب و جمیح دوستان نام را برای امر مراسر مسرور بران نواب صاحب و جمیح دوستان دیوا نوایل مبادک و ساندوار فراید .

نقل شقه مرسوله مطابق اصل که از دفتر جناب دلیرجنگ شکوه الملک نصیرالدوله بها در ثانی معوفت شرف الدین ازاد الدوله بها در وقت خریر این حسب الخوابش مولف از دست مجبت علی فال فرزندگان علیمال بهرست شده داخل این سوانخات گردید .

تشفیر و بیچی صاحبه منظلها بغضله و رسوله ۱۵ له - اندرین اه مبارک دجیب المرجب دوز تولد سید اصفیا ، قبله اولیا ، مسجود ائم اولای العشر وگل مرسبار خاندان بینی و موسوف د آل من

داللهٔ مروف أعْداً من اعداهٔ ادر بگ نيب امانت و تاج مير بادتن ليلة المعراج ، نير برج دوش ارتضى اعنى على مرتضى اللهم صل علی محد و اس محد و بارک وسلم ستفاز شادی غره غرار ریاست و کامگاری و بلال دوز افزول شوکت و بختیاری مرسیم عزت وعلاء بدر منر آسمال اعتلاء معنائے تعتی مَن تشاء و توتی الملك من تشاء صاحب السيف والقلم، نواب برخور وار نواب امير المالك، اير الملك ذوالفقار الدوله محد على صين فال بها در ظفر جنگ طول الله عمره است انظر بر وفور كرم واغاض كم شيوه فدا داد این صنیف است الناس می نماید کم به فرزندان خود و قرابنیان سه نها دا از طرف این مزنب من عبادالتار ایما فرمایند که بفضله و رسوله و الله از انتا شادی تا انتها سے اس کم روزِ ولادت نبله وكيه ايمه تسم است ، اللهم صل على محد و آل محد وبارک وسلم شریک محل سرور رسوم مبارک شادی بجعیت فاطر شوند- و بهینکه بفضله و رسوله و اله شادی به غربت اتمام بذبرد باز برسركار خود سركرم باشندء نوعے كه حالا بهستندر الطرمعنا ومعكم.

غلام صین عدة الامرا ایرالهند والاجاه و پیش از آغاد شادی خلعت با و توره با بگورنر و دیگر سرداران عده گورنر کوسل و برادران و خوابران و ابل زایت و محلات و ارکان و اعیان و مادی طازمان از ادنے تا اعلی بقدر مرتبت مریک تقسیم فرمودند

دشقهائے دعوت بمعنمون مٹریک ، دودن ہریک از س غاز شادی کہ رسم چتر به چهاد دیم ماه رجب مقرد او د ۱ تاالفرامش قسست کردند وحسام الملك بهاور ازمحد پور وا فتخا دالدوله بها در از بناور صب الطلب حضور پیش از ابتدائے شادی حاصر حضور گردیدند. و رسم دنگ ما بخه عروس بتاریخ سیزدیم ماه رجب سیالانسه ابجری و بجهاد دمهم در دیوان فانه کلال کلس محل با جمیع مردبال سمیتر حضور دوبروے خود اداے رسم چتر فرمودند و مردوز در ا بخه فانه نوشاه مردمان مشریک نجلس طعام صبح و شام بهمراه نوشاه بوده ، مشخول استعال ترام مطربان خوش نوا راز میع نا م گفتهٔ سنب درمایخ خابه می بودند. و وقت ده گفتهٔ سب بهرام جنگ بهادر بموجب حكم حضور، حاصر ما مجنفان شده، نوشه را بخلعت ناده و زيور مرضع سرايا آ داست بعد از گل پوشی در محل بمشیره کلال در مها دول سوار کنامیده، با روشنائی و سمتشازی بسیار وجلوس وغره در دبوان خامه کس محل سرورده ، بعد از تقسیم گل و برگ تنبول و ملاحظ رتص که برچشم دیوان ازنغه نغهمرایان دوح افزا، و رقص د فاصال برس دبا، المور بوده ، بهول جلوس و روشائی وافل ما بخر فانه مى كردند-وجناب بندگان عالى نوابعرة الامرا بهادر اکنز دون بخش مجلس منده ، برلبنت مسند نوشه تشرلف دانست ، گاہے پیش از برخواست، وگاہے ہمراہ نوشہ برخوات ی فرمودند. و رسم نوشه از باغ کلال بمیلا پور و رسم عوس از میلا پور بباغ کلال با نامی جلوس می آمر-

روزے درعین شادمی نواب صاحب بہ تجریز دعوت صنیا نت صاحبان گورنر کونسل مصلحتًا برائے دفع مال ہمشیرہ کلان کم درشادی رئیس الامرا بها در دعویت سردادان گورمز کونسل وغيره لم . كيل موتوف نموده بودند . ونواب سلطان النساء سيم برتغبيم اين معنى فيل مكدر فاطر شده الدوند - يكرنل بادل بها در ارشاد منود ند کریک خط انگریزی از طرف گورنر کونسل بنام این جانب نوشته، بفارسی نرجه س کنانیده، ونت رفتن من در محل برست من بدبیته ، بدین مضمون که باسنماع دسید نا شادی صاجراده بلند قدر والا منزلت از چدد دوز ا فاد است مى حوابيم كم ما بابم اد شراكت محفل نشاط و اداے تہنیت سرور و معزز سویم - و گورنز بنگالہ و بمبئی وغره چند سرداران دلیگر سم متوقع سم بزی این بزم فرصت ومسرت اند، أكريك دوز منور فرموده إطلاع فرا سيد والمر خواهيم شد - كرنل بارد بهادر صب الحكم حصور خط انگریزی معم نرجمه آل نیاد کرده بدست حضور وقت تشرافید فرمائی محل واد ، نواب صاحب معرس شقه با داخل

روی من ورو به ورب ها ها ها منه ای منطر به واسی محل شده ، از بهشیره کلال اظهار فرمودند که گودنر مدراس و دیگرسرداران گودنر کونسل النی منوده اند که کیب دوز

برائے تہنیت شادی نورچشم حاضر مجلس منندہ اداے تہنیت نما بند - جنا يخم وريس گزادش خط بمن نوشتداند . پس لازم سمده است که صنیافت ایشال خایم - اگر کمنل بارد بها در تکر افراجات خابر بسیار اولے است ۔ دوز دبیگه بندوبست بهر اسباب صبافت منوده، خطوط وعوت بسردارال دوانه فرمودند . آگرچ و بوان خسانه ازاول سراسنه بود، باز بافزایش تنادیل وغره تنزیش تازه داده کو کخ و کرسی با بے شاد انداختند - و زیر شامیان کی نخت مخل زدین کا د با مسند مکلل بنواے نوشہ سراستہ کردند۔ وبرین اینمام سالار جنگ بها در و بهرام جنگ بها در و برنیاری نبز کرتل بارد بها در را مقرر ومتین خرمودند- و نواب صاحب دوز دعوت سرداران خود را بلیاس نا خراین و زبود مرصع بيراست شفيرو بين فبض وغيره الات بقراين اس مسلح شده دبردیب نواب والاجاه در دست گرفته زیب بخش محفل شرند. وموافق معول نوشه را ازمامخ فام آورده ، زینت وه تخت فرموده ، خود بر کو کخ مخلی منتظر سرداران . بودند که زیب م گهنی گورند بنگاله و مراس و بمین و دیگر مرداران بالاتفاق تربیب پنجاه کس داخل مجلس شدند. و مردمان مهنم بررک را حسب مرتبت بر کونخ و کرسی یا جا دادند. و تواب صاحب باگورمز با بریک کویخ تشریف داشت در ملاحظه رخص و بم

کلای مشغول و متوجه، و دیگر سردارال نیز به نماشائے رقص مرور، وہم ادکان ہریک براہتام کا دخود ہا سرگرم و نواب صاحب درین گفت و شنود بطورے ذکر ولی عہدی فرند خود الج الامرا بهادر شوده ، مخاطب به لارد ولزلی مارشک بهادر جرنل گوریز بنگاله شده ارشاد فرمودند که من از توجه ومبربانی س صاحبال صادق الانخاد وانن الانعنياد يفين توى وارم كربعد از من ایس ولی عبد من از مسند دیاست ورثی بدر خود بموجب نانون که بعد پدرمن بمن رسیده است ، معزز و كامباب شود، خوابرشد . گوينر صاحب درالتاس نواب صاحب جواب دادند و کم مرضی سارک جناب مم چنین اوده باشد انشاء الله تعالى اين كاربا بهين طور طهور يذير خوا برسند. اما گذارشے است درجناب کم اگمہ موافق ندر قسط مفررے کمپنی فلال فلال نعلقه اله ملك كرناطك در قبضهر اختيار كمبنى مراعات فرایند، بعید اندس افلاق و دور انه مجت و دفاق نخوا مر بود - در تبولیت این مروصنه بن رواست امورات ریاست موروثی حسب الخوابش س ندوه دودمان عالی شان، و شمع مشبنان والافاندان صورت خوابد بست واب صاحب ازي جواب نا صواب نصلے بدماغ شدہ یہ جوابش فرمودند۔ آب صاحبال نيكو كابر و بديدا است كم پررمن بچه محنت ومشقت تسخير این ملک کرده و تا دلست خود بیم عنوان قابض ومتفرف

س ال دوده . پس برمن لازم سمره كه از اعامت شل دوسنال يك یک دیمیان یا فربهنگ روز برافزائش ملک تحدد میت نود دامصروف داشة باشم ، که ناموری س مودت کبشال مجست كيش دصن ترود اين مخلص اخلاص انديش نوابر بود، واقبال سوال سو دولت محض برنادانی و بے بیانتی دال است . یقیس این امرخلاف خانون ناگوار فاطرعاطرس صاحبان صاحب بوش و دانشندان زاست بنوش، و دیگر دوسا مے مالک خوابد الرسمد گوريز صاحب ازين جواب باصواب لاجواب منده، مبر خوشی برلب گربازد - دران مال نواب صاحب بازادشاد فرمود تدكم ازمجلس نشاط و لهرب این گفت و شنور معاملات نیلے نامناسی می باید کر متوج رتص باشند . گورز صاحب در بوایش النماس منود در کر این ہم دونق و زینت ریاست از ذات فیص سیات حضور است - خدام بخناب را تا صدد سی بعد از دو شه گیری سمه مرداران از مجلس برخاستم

ذات نیمن آیات حفور است - خدا آبخناب را تا صد و می سال سلامت و تایم دارد - بعد از دو شه گرلی بهم مردارال از مجلس برخواست در جرهٔ کلال سمت نبله که اسباب میز درایجا بهیا بود، رفته در ده گفنهٔ از میز فراغت یا فته ، گل و عطر و یا ندان کرفته ، برائ تفاله آخره ، تایک گفنهٔ طاخط آت بازی کلال صحن سیز بنگاله آخره ، تایک گفنهٔ طاخط آت بازی موده ، مرخص شدند .

ونواب صاحب نوشه را نيز رواية ما بخ خامة فرموده، برائے استراحت بنتے چوکی تشریف فرما شدند. وازیں سوال و جواب گورىز ساعب تهايت مشوش ومتفكر و بريشان خاطم بودند- وبروز رسم شربت نوشد عدد بدولت در شربت نوشی نوشه از طرف خود یک نه بخیر نیل و دو هزار رویس نقد و از طرف خوابران سه بزار روبيه، اين جله بنج بزار روبيم تحويل والده ناج الامرا بها در فرمودند. و بهیشه نا انصرام شادی، فود در محل بمشيره المغرب ال مركفنط شب الشريف مي داشتند. وبر البهام روانه نمودن رسم سائجق کم بهرام جنگ بها در ومیراسدالسر فال را مفرد فرموده ، بعدادات رسم رنگ بازی در دیوان فامه کلال خور منوجه سنده ، به بسیاری سنوکت و مجل و با نما می عدگان ایل زایت و ارکان دولت روانه منوده ، پیش از رسیدن رسم سایخی تا مانج فائد عروس خود بسواری مها درول رونق افزاے فانہ عروس شدند۔

و دوز برات وقت بانده گفنهٔ شب در نصرت محل مولانا عبدالعلی صاحب و شاه مجود صاحب ساوی و علیمالتر شاه صاحب و مبادر و چند سادات بزرگ از درود و انال محع داشته بودند ، نوشه را طلبیده تیمنا اند دست سها سیرا بندا نبده ، با دوشتی نزدبان بسیار و مشانی بیاده شار سوار کنا نیده ، نود با بیاده دگام برست داخت

ن دردانه كلال ماغ خاص مره ، ازائجا سوار بسكسا دن سندند. و حفزت صام الملک بهاور با پیاره کیام اسپ نوش برست غود دانشته بمراه ندسته تا بخانه عروس رسيد تدر و بھدمہ بیادہ بائی فدرے باے بہا در مطے اماس گرنست و نواب صاحب باسماع این معنی نصلے خوشحال مشده، در جوف آل از عنایت عنایت نامه استقلالی صوبر داری صوب

محدیور سرفاز فرمودند. و بیوستر شکر گذار ایشال . بودند و بمشره دغيره تامى ابل وابت معه والده نوشه دقت رسم جلوه بخارز عروس جمع للمره ، روبروے خود ما اداے کنا سید تد - و بسیاد جوامرات و تقد در روئنائ داده ، عروس د نوشه را بهون جلوس شب گشت و تنت سر پهریه شادی فانه نوس ۲ ور ده ، بادائے رسومات سم بخا بردا خنند و بعد دوسر روز از رسم چرتهی عروس و توشه را درفانه والدهٔ تاج الامرا بهادر که متصل ننخ چرکی .لود ، فرود آور دندر . و مصور سمسِنْم از کسِلن خود مسرور و شادمال بوده نظرشفقت بجال ایشال می ریکے۔ بفعتل اہی چونکہ نامۂ شابی شاہ دہلی

از دہلی معم میںوس خاص بنام نواب صاحب مروح مترف مزول باقت ، کم حصور بکار بردازال عزا صدار شد که بران فام کس محل را از فش و تنادیل و مستدوشاسیان

تزینن دمیند . وینال بندوبست نابرک دربارمنل دربارشاهی سراسته باشد. ومهم امرا وجميع ملازمين را دعوت و مكم نمايند كم بتاريخ فلال روز فلال وقنت بازده محفظ بلند شده ديوان فام كلال باشند - كاربردادان بموجب حكم عل منود ندر-ر در دعوت انهامی ملازین فاص و عام و نست مجیس دعوت حاصر ديوان فائه مثده - وحسب الارشاد فاص كم بهرام جنگ بها در را نامهٔ شاهی برنامکی عنایتی بادشاهی گذاشته از شوكت وتجل مع جلوس رياست بالمنام نام از نصرت محل داخل دیوان فایه کلال نمودند -دران وفت حصور خود از لمبوس فاص سلطانی سراسنه، در درباد نشریف داشته بودند - بجرد رسیدن فرمان مصلے بموجب عکم بسیت و بک ضرب توب ندوند و خود تابه ناسی استقبال سرده، نامه را انه ناکی برداشت زبر شامیان ایشال میادد جنگ بهادر عنایت فرمودند کر ایشال برمستدنامه را يدست خود نهاده ، ابستاده باشند - خود به الاداب گاه دفت بهربر فدم موافق فانون بادشایی اداب بجال ورده ، نا به سند رسبده نامه را ازمبارز چنگ بها در گرفت شل تلک نیب دستار خود نموده ، بالائے مسند سے مرند -و بعد ازال برست راجم حوب چند بها در مبرمشی دا ده عكم فرمورندكم سوار چوكى مخلى سرخ شده باآ وا تربلند بخواند. منشی مذکور کاربند امر حفود شد - بجود نوانده شدن نام باز بست ویک حرب توب و شاق باسط بنادیق مرکزید-بعد گرفتن نذور ، نقسیم گل و برگ تبنول برخواست زمودند-د بهال شب مجلس عشرت بم منا داشتند.

شگفتگی گلرسته دویم درگازار سبویم از سال تا سیمالاله بهجری در بیان سرینا بازار درباغ خاص و در بیان سرینا بازار درباغ خاص و منیافت خوابرال در دیوان فانه کلس محل و مبارک چوکی و گرفتن نامهٔ ۲ صغیاه نظام الملک بها در و شادی نامرالدوله محرصیب التّد خال

بهادر و دونت نواب صاحب حسب الخواهش همشره بائے خود کوتوالی علاقہ نز کمکیری دا حکم فرمودند و می خواهم کم اطراف و جوانب سبز بنگلم و مبادک چوکی و دیوان فام کلال دوکانات جو بهریال کم نیور مرصع اندانسام داشته باشند و دوکان بیزان و شال فردشال و بیوه و فلم فروشال و شیرینی گرال بیزان و شال فردشال و بیوه و فلم فردشال و شیرینی گرال و فیره قریب بیناه بیزار دوبید . دوده باشد ، براے فریدی و وسیر زنام باندازم مناء علیه ناکید نموده می شود و سیر زنام باندازم مناء علیه ناکید نموده می شود و سیر زنام باندازم مناء علیه ناکید نموده می شود و سیر زنام باندازم مناء علیه ناکید نموده می شود و سیر دنام باندازم مناء علیه ناکید نموده می شود و سیر دنام باندازم مناء علیه ناکید خوده می شود و سیر دنام باندازم مناء علیه ناکید خوده می شود و سیر دنام باندازم مناء علیه ناکید منوده می شود و بیده باندازم مناء علیه ناکید خوده می شود و بیده باندازم مناء علیه ناکید منود می شود و بیده باندازم مناء علیه ناکید منود می شود و بیده باندازم مناء علیه ناکید منود می شود و بیده باندازم مناء علیه ناکید منود می شود و بیده باندازم مناء علیه ناکید منود می شود و باندازم مناء علیه ناکید منود می شود و باندازم مناء علیه ناکید منود و باند و باندازم مناء علیه ناکید منود و باندازم مناه باندازم با

بربک ابل شوق مفصله صدر تقید کنند که در عرصه شه چهاد دوز بریک اسباب زوش خود مهیا ساخة جهت زوفتن اس نبهائ خود را مقر و متعین کرده ، اطلاع د بهند - و از ذکور ا طفل شش ماه درانجا نباشد. بر وقت که کلم کنم جائے مذکور مثل چوک و بازار انهم اسباب ا مده با شد . و برام جنگ بها در را بهم برین کار منعین فرمودند که ایشال نیز متوج بوده ، سرانجام این کار د بهند -

کوتوال حسب حکم حضور ال بعرصهٔ مظرسے نیاری ہم اسباب ومایشی کنا نیده مرفت بهرام جنگ بهاور بعرض پرداخت . نواب صاحب ، وز دویم سم از محل ممشره کلال تا به دیوان خانه کلال و محلات بر دو نوابرال بندوبست زنام كنابيده، جابج سرابخ باكشيده، اطرانش ببره باست جوانان بارمتعین سرده ، پیش از طلوع سم فناب برسه خوابرال و متعلقان ایشال و دیگر محلات وابل زابتیان را در مبارک یوکی طلبیده ، در خربط زر سرخ از جره سادک و یوکی طلب · داشت ، بخوابر کلال دو بزار روبی و به دیگر دو بمشره بزار بزار روپیه و به دخران و کیلن ۱ نها فی اسم دو صد روبیه و دیگر زنان ذی مرتبت علاقه محلات را مراسم یک صد رو پیر و بعضے با را معه کینزال از بست ۱۰ بنج روبیه و خوابر زادگال را بهریک دو صد روپیه و بطلودنی با و امثال آن دو دو روسیم عنایت فرموده کم فرمودند که بریک نود بدوکان نود دفت چیزے كم مرغرب الطبع بامتند، نويدكنند . وغلَّه وغِره اسباب طعام صبح و شام از دو کانیا خریده برجا که خوا بند بیزند و بخورند. و براے خاصہ خور سی ہون بعلاقہ ہر سے ہمنیرہ وادہ فرمودند كم فاصر إبن جانب ورعلاقه شمال نيار مثود - يموجب حكم بمها برسر دوکان دنت اسیاب بخست طعام و زیدر و جوابراست وپارچ حسب الخواېش خود با خريده ، بخت و پن نمودند . د خريد د فروفت و پخت و پر از صبح تا عصر رسید . و خریدی اسباب وامناس تریب چل مزار روبیه شد - و خود بعد نیاری فاصد در دیوان فانه کلال در دالان بشت سند با خوابرال تناول فاصه زموده، زیب مزب بمه محلات را رفضت زموده، ورباغ مكم مردامة فرمودند-و مرفت بهرام جنگ بهادر كوتوال را تاکید فرمود ندکرچه قدر اسباب خریدی دنانه . کرچ که مده، وچر فدر در دو کانها از برخسم باتی مانده است ، در بافته اطلاع دستد -

اهلاح دمهند و بهادر صبح خود متوبه منده دو به متعدی مرکار برای حساب منفین کولوال بنودند و بدریافت آمرکه بهند جوابرات و شال باب قریب مهفت برار دوبی و تدری اسباب اذغله و میوه و شیرینی وغیره بانی یاشه است ، برحن صفور بردافتند - مکم مند-جوابرات و شانیا در سرکار غیره

تخریل محد معصوم نمایند. و نیمت جنس دیگر از سرکار داده عَمَ كَنْ كُ مَا سَدّ بِهِ دوكانها اذ باغ بردادند بهرم جنگ بهادر حسب الحكم عمل نموده دوكا بنهارا روان منود ند -رصكے ـ بتاریخ چهار دہم ماہ نواب صاحب برائے ناشائے روشنائی بدر کہ بشب یا نزدہم از دریا بدرمی سم بد، از دیوان خانه کلس محل وسارک چوکی تا دیوری خواهر خورد وسیانه عَم بندولبت دنان فرموده، سواريها انمل ممشيره كلال بوقت جهار گرای دوز باق مانده طلبیده ، بهم بارا در دیوان فاند کال جعت ورده ، فاصه سه پیر معه خوابران و خوابر زادگان در مبارک چوکی تناول فرموده ، بالاے بالا فامن سبز بنگله معرسمشره تشریب فرموده بناشائ برآمر بدر منوجه مندند. ومحلات نواب صاحب قبله جنت الرامگاه را بنز درای طلبیده بعزت و تنحیم آنها طازمت فرموده ، بنواب رئیس النساء بیگم و نواب نبب الساء سيكم والده حسين نواز خان بها در وسروزازخان بها در تواصعًا فی اسم رینج صد رو پیر دیر سر سر سر میشره نیز بر اسم پانصد روپیر و دیگر حواشیان اینها راحسب مرانب آنها از انعامات سرفراز فرموده ، تقشيم ميده ما وغيره كنا بنيده تربيب ده گفنط شب ممه دا مرخص کرده ، تقید نامه پر داشتند-و غود بفتح چوکی تشریف زما سندند. ر بنگے ۔ چونکہ خبر ورود عنایت ناسی

مهصف جاه نظام الملك بها در درتهنیت شادی "اج الامرا بها در مد فلعت بحرابر بنواب عدة الامرابهادر ازحيد آباد در مرراس بعی بست سعید الدول بها در وکیل سم صفی هی در رسبد-نواب صاحب بهرام جنگ بهادر را مکم آراستگی دیوان خانه کلس محل و مامنر سترن جميع ملازين بدقت بازده گفند دوز بلندستده درديدان فالنه مذکور . لاقت مهمرن وکیل و آوردن عنایت نامه فرمود ند-حسب الارشاد وفئ معیش تمای ایکاران و ملازین حاصر دربار بوده ، وکیل مذکور را بعرت و احترام طلبیده ، نامه و خلعت ويغره بسكيم وعرت كرفئة نام ازمير نمشى بقانون خوانا منيده برمضون مشحتش بسیاد بسیاد مسرود و معزز مثده ، بک مر رینج مرصع با دوشاله گلنادی عده و بیش قیمت انعام دیاندان و گلاب پاش و عطردان از دست خاص بوکیل عنایت زموده .

مرخص فرمود ندر المستح ، در ماه ذیجه سالاله ابیجی مقدسه دوزت ارخص فرمود ندر الم میان به خانه اوشال نوابر میان به خانه اوشال معه دیگر نوابران تفریف فرموده اودند ، درانجا ذکر نسبت نامرالدوله محد میبان سره ، نواب سلطان النساء بیگم معاصه گفتند فال بهادر بمیان سره ، نواب سلطان النساء بیگم معاصه گفتند اگرنسبت نامرالدوله با دفتر غلام جیلانی خال مقرد شود به بسیاد بی و مستحسن است - عدة النشاء بیگم صاحبه و الده عده النساء بیگم صاحبه و الده و الدو الده و الده و

نا صرالدوله عرض كردند . به يخه مرضى بزركانست من نايع امرام -نى الوقت سلطان النساء بليم، صاحبه فاطمه بليم دفتر بخيب الترفال را پیام نقرر نسبت بخانہ پہر بی بی کہ کیے انہ سرفاے کویامو خوشدامن غلام جیلانی خان بوده روان منودند کم انه بچهودی وغلام جيلاني فال بندوبست ابن نسبت تايند - فالحمد بيكم حسب الحکم به به بهجوبی بی اظهاد پیام کردند . بیجوبی بی بواب وا دىر سوال و جواب ايس امر متعلق انه غلام جيلاني فال است كم او بدر اوست داز من بينج علاقه نيست - فاطمه بيكم بموجب ارشاد بریم صاحبه غلام جیلانی خال را درخان خوشدامن شال طبیره بهول بیام اظهار سافنند . خان مذکور بر نهایت برسی در جواب سمدند و بنده درفانه خود دفترے که افایل ای تسیت باستد بنی دارد که ما غربا را از امرا چه نسیت - این کاد سندنی بنست ، ناطمه بیگم ازیس جواب صاف، سوار سنده در حضور نواب صاحب وسلطان الشاء بيگم صاحبه جواب بيمهد. يي و غلام بيلاني خال عرض منودند - درال وقت ناصرالدولم بہ تقاضا نے س طفلی گلوگیر نواب صاحب سندہ عص کمدِند۔ الموجان! المروز بهر طور نسيت غلام بمول جا نقرر فرما ببند-نواب صاحب برس معنی بسیار ضده دده از سمشیرم مخاطب سندند که چرا غلام جیلانی ازیس نسبت انکارمی دارد -خوابرال عرض کردند. بجز خیرگی مزاج دیم دیگر معلیم نمی شود- اینها نهایت خره مزاج اند. خیربجاے دیگر مقرد خواہیم کرد-استاد فرمود تد . خیرگی از دو سا بکار ننی سمید . بشما با بیم معلوم باشد پدر ایشال دقت تقرد نسبت خوابران ایشال از برادرانم صام اللك بهادر ونصيراللك بها دراز نواب صاحب قبله جنت آرامگاه بهه سوال وجواب بوجر بعنى درمیان اوروندر و بعد رسوائی بسیار و سلسل و مفید شدن در تعلقه نیلور برنسبت باک مذکوردامنی شدند. غلام جیلانی که فرزنداوشال است، شاید این سم بهمدن طور تبولی خواب كمد - بخوير فرو دند . بهرعنوان كم باشد امروز اين كار دا انتظام واده رسم عقد منووه درین ماه ذی مجه اداستے رسومات شادی نمایم - فی الحال بهرام جنگ بها در و براسدالتر فال بهادر را طلبیده، یغلام جیلانی فال بیام دادند که امروز روز سارک است بی خوام که نسبت خوام زاده خود نا مرالدوله تحد حبيب الترفال انه دختر كلال شا مقرر منوده ، اذ رسم عقد سم فراعنت یا بم-وازشادی ینز دریس ماه ذیجی که محم متریف بریک مِفت دسيده است منفرغ شويم - غلام جبلاني خال باستماع سوال فدا وندانه مفنور فیلے متردد و متفکر شده، در جوابش عرف نخود - عرض غلام دریں باب کمال گستاخی و بے دابی است. صنور فدا وتد نعبت و رئيس ماكم سنقل، و غلام كي از علامان وگلایال سمنام فیض نشاندیس ازیس سیت غیر نسیت غلام راج نسبت ؟ والمِذا جِأنت اقبال ابن نسبت مي والد-

د بر دو بهادران جواب غلام جیلانی خال بحصور عرض نمودند . نواب صاحب در بسیادی عتاب شده فرمود ند - این مهم می خوا بد از منصب بررخود که او در وفت تفردنست ممشرگان ایشال مسلسل د مقید شده بود، سرزاز شود - انشاء الله تعلط بهرطوریکه مرضی او باشد امروز بهون طور تقرر نسبت شوده خدا برستد. دران مال محدابراسيم دسالدار را طلبيده ، انجيب فاس بنج بهون برآورده تخویل او منوده ، حکم فرمودند- بنودی بنج خوان خلفتے کہ ادال چہار خوان از مصری و کہجور و برگ تبنول وگل وغیره اسباب رسم نکاح و یک خوان زیور آبنی از ڈی نیار موده بارد . رسالدار مهول وقت بموجب حكم اسباب مذكور مهيا سافنة ، در حضور ما منرا ورد . و نواب صاحب ال براے ملافظم ہمنٹیرہ با درمحل ہمیثرہ میانہ فرسنادہ ، باز ، محصنور طبیده داشتند-و برام بنگ بهادر و میراسدانشرخان بهادر را حكم فر مودند . شا بار ان يك مرتب بيش غلام جيلاني خان دند ازعتاب من ۱۳ گاه و ترسابیده بگویند که درین باسی شکرار وا صرار شا صرف بیجا ولا ماصل می نماید که بید شا در نمان نواب صاحب نبلم جنس الرامگاه در مقدم نسبت بائے برا درائم بمی طور بکرارات لایعی در بیش مورده او دند افرالام بجز اتبال انکار اوستال بکار نیا مرب پس نظر بران بال صاحب نیز لازم است كم مراطاعت را از جاده امر حضور برنداست انسال این امر نمایند - دبر فرمودهٔ حضور راحنی شوند - نتایج این سمنده بظهور خوا بد سامد -

بهادران ندكور باز بخام غلام جيلاني فال رفية از جمه مراتبات ارشاد حضور سمگاه منودند. چومک فان خکور به تباری زيدر از اول مطلع شده الدوند لاجاد مر از گربيان فرا بری بیرون کشیدن صلاح دقت ندانسته ، به چند .س سوالات تبول امر مضود نموده ، بعرض بردا فتند . وس ابنكم اولاً حضور از راه عزت محنثی کلیم فقر را از ند قدوم اشرف اقدس فاص منور ساخت ورحضور این کار صورت پذیر زما يند. وشانيا دوز جلوه عدة النساء بيكم صاحبه والدة نونتر بعربت بخشی غریب خان^۶ بنده را درم چشال معزز فره بیند. و نالثاً غلام را بدر الهربيج صدروپير زار بايد زمود . د رابعًا از خطاب بها دری و چنگی مرایس خاکسار را اگر باورج کلک رسانند-بعيد ازعنايات فدا دندانة تخوابر . بود -

بها دران مذکور سوالات و دمنامندی غلام جیدانی فان دون حفور دسانیدند- بجرد استاع دمنامندی نی الحال دسالدار دا حکم فرمود ند اسباب سهی کر از دی آورده است داخل دی نامنید و سوالات غلام جیلانی فان را مشرف داخل بخی نامنید و سوالات غلام جیلانی فان را مشرف اقبال بخنیده به بیمشیره با دا اطلاع بیمون دقت بخاطر بهشیر ناده عزیز خورد و بیاس سفارش دئیس الامرا بها در سوار شده، ناده عزیز خورد و بیاس سفارش دئیس الامرا بها در سوار شده،

بهرام جنگ بهادر وغیره را بهراه گرفت ، بخانه غلام جیلاتی فال شرف درود و ودود و ودود ، به بهرام جنگ بها در ارشاد و مودند - غلام جیلاتی فال را بخطاب افتیار جنگ غلام جیلاتی فال بهادر و بدرهابه فال را بخطاب افتیار جنگ غلام جیلاتی فال بهادر حسب الحکم موافق نانون کاربندس شده از خطاب و در مابه معزز منا نیدند - افتیار جنگ بهادر بست و یک دوپیه مدرگذرانیده تدبوس شدند - افتیار جنگ بهادر بست و یک دوپیه مدرگذرانیده قدبوس شدند - دهور سرایتال برداشته برکشیمه ادشاد و مودند - شما فاطر جمع باشند - والده نوشه بروز جلوه بخیانه شاسمه ، عودس را بهراه خوابد برد و وبه رسالدار بهراه سواری مکم و مودند - دودنر بهاد خوان مصری و کل وغیره که در فان میمشیره نمیان تباد است ، مفیاد میماد و بهنتر طبیده ما من کنید -

در عرصه دو سله گولی شای اسباب مطلوب عام و گردید به میراسدالشرفال بهادر ارشاد سند کم شاهم عالم و شاگرد مولانا عبدالعلی صاحب اند به صیغه جبیه افتخارالدولم بها در از محد هبیب الشر ناصرالدولم بها در فرزند افتخارالدولم محدنا صرفال بها در بخوا نند بهام جنگ بها در و کسیل محدنا صرفال بها در برام جنگ بها در و کسیل محد مبیب الشر اند برین طربق تا دو گولی دوز باتی مانده از رسم مکاح خوانی فراغت با فتم ادائے تهنیت شمودند و بسیار فاطر جمعی افتیار جنگ بها در بهم وجوه کرده به درفانم اوشال فاطر جمعی افتیار جنگ بها در بهم وجوه کرده به درفانم اوشال فاطر جمعی افتیار جنگ بها در بهم وجوه کرده به درفانم اوشال فاطر جمعی افتیار جنگ بها در بهم وجوه کرده به درفانم اوشال فاطر جمعی افتیار جنگ بها در بهم وجوه کرده به درفانم اوشال فاطر جمعی افتیار بیاد درفانم اوشال فیز مبادکها د گفته شودند و امروز مبلغ سله براد روبید افراهات

شادی مونت بهیشره کانم بشا خوابر دسید. بایدکر زوا آغاز دسم شادی بنوده، بسرعیت انعرام دهند کر محم متربینب تربیب تر است .

انا کا سوار شده بخانه همشره میانه سور د بهم یا نهنیت گفت ناصرالدوله را بکنار کشیره نهایت بطف و شفقت زمود ند. وسبلغ بشت بزار دوبير از فزار طبيده ازا بخل سه بزار دوبی از دست محدابرا بیم دسالدار بنام بهشره کلال اختیارچنگ بهادر دا فرستا دند و کم کردند . بسرعت اسباب شادی مهیا سافت وریس ماه میادک دیجر سفاد وانقرام نمایند وربع ہزار ردیب بہ ہمشرہ خدر دادہ ہموں تاکید فرمودند کہ بزودی زود سرانجام نوره فیان کنند که به بست د بنم این اه ادل سر بهر از رسم چونهی زاعت حاصل شود. عوس پیش از روبیت بلال کان پدر خود روان گردد. بموجب ادشاد، ا فتخار الدوله بهادر سمه اسباب مشاشب نباد كرده ، به يست و دويم ماه سمفاز رمومات موده ، حسب الحكم انواش دادند ، وخرد بدولت درتای شادی دوباده برون ، کشی مجلس نشاط و طرب معزنه ومفتخ و تودند و دربانی رنگ باذی روز رسم سایخی در ما بخه خام نوش تشریف سوده بودند. بر اثنانے بازی کے قطرہ دیگ برتیم سیس شال سفيد خدد برولت انتادر انتخاد الدوله بهادر خواسستند

کم از دامن جامہ خو د پاک نماینر ۔ نواب صاحب ہموں وقست نیم آستین از بدن برآورده ، مع اسباب جیب آل کم گلطیال و کنج د مهرجیبی و نقد زیاده از صد بود، با فتی رالدولم بها در عنایت فرمودند. بهادر موصوف سرداب سرفرازی با نیم نم سیس پوشیده ندر گذرا منید ند . بروز دویم کم شد مهر جيبي بمن بدمند، باني مهم اسباب جيب يشا بخشيم حسب الحكم مهرفاص کر بران نقش نخریر الاد، ایکفنور دسیره و شب سنب گشت بخانه ممشیره خورد تشریب آورده، بدریافت و بملافظه نیاری اسباب شب گشت که از امتنام محد کفایت السر ملازم قدیم سرکار و اجداد و آبائے ایشاں نمک خوار دربا ر نواب صاحب فبله شهيد متعين اميرالدوله بهادر بود . بهادر مذكور براے سربرای ایں شادی تعین انتخارالدولہ بہا در منووه بودند ، به کفایت شعادی وسلیفر آناری امره بود نهایت عوشال شده ، محد كفايت الله رأ در ما كخر فانه طلب واشته، الذنبان بهرام جنگ بها در بخطاب نجابت علی فال بها درمرزاند فرموده مذر گرفنندو بعدانه مهیاے سرانجام سنب گشت دوروے خود از دست ایرالدوله بها در و سالار جنگ بها در و برام جنگ بهادر سهرا بندا نبیره ، دست نوشه گرفت: در زنانه برائے دسم شربت نوشی بمراه برده ازایا ا ورده ، سوار کناندیده روایز

و نواب عدة الانماء بيلم صاحبه والده نوشه معا خوا بر الديال بصح جلوه سوار مها دلول شره بخاره اختيار جنگ بها در دفت و نواب صاحب حسب وقت جلوه جلوه ازوز خاره عوس شده ، بعد اتنام رسم جلوه بدولت فارن مراجعت زمودند عدة الساء بيلم صاحب عمله الساء بيلم صاحب عوس را بهم اه بهاه و الدى يعنى دخر مك الساء بيلم صاحب كمين خود در سوارى علحده سوار كناميده . كام خود اور دند و بهر دو خوابرال كر در شادى فارة بهشره خود موجود . لودند و سر دو خوابرال كر در شادى فارة بهشره خود موجود . لودند در در دو خوابرال كر در شادى فارت بهشره غود موجود . لودند مرصح در دو خوابرال كر در شادى فارت بهشيم عاجم با نروبند مرصع در در دو دواب ملك الساء بيلم عاجم با نروبند مرصع دادند .

دوردد.
دوز دویم به بست و نهم در یجه صبح عوس و نوشه را برای سم بع بی بخانه پدر اوشال دوانه نموده، از رسم بعد نبی منفرغ شده ، عوس و نوشه را نجا نه خود سورده ، سر پیر فقط عوس را بخانه برد اوشال دوانه نمود در . بعد از عشر محم شریف به یا نزدیم محم عوس را بخانه خود سور دند .

شگفتگی گلرسته سبویم در گلزار سبوم از سامالیه نا سمامله بهجری

دربیان سیر آرند انگور و سیر دریا و فرستا دن عرایش معه جوابرات و دیگر تخایف بطران ندر بشاه دلایت زنگ درالتی و طلب استقلالی و ولی عهدی و طانشینی فرزند عسنیز خود تاج الامرا بها در و رواد نمودن صندوق بیت جناب حضرت فاب والا جاه جنت سرامگاه به نتر نگر .

ونواب عدة الامرا در موسم بهاد و باله ودرى كم دند انگور حسب الخواهش مهنیره کلال اسباب سیر آرندانگور مهیا ساخة ، دوزے صبح از فانہاے خواہراں "نا بہ نصرت محل و فنخ چوکی وصحن فامن چرخی سب شیرین که منصل سرند انگور بوده ننامة نموده دونيمه تربب س ندو سمه خوا بران و زنال علاقه محلات ایشاں را درانجا دعوت مشغول سیرو تماشا ئے ساں زمودند. و بمشرگال بمسرت و خوشیالی نمام خوشه راے انگید اندست خود الله برچیده یکی جع اور دند - و بعد تناول طعام فاصم نقسیم آل مع دیگر بیوه جات نموده "نا دو پیر درسیر بودند - و خود مدولت بریک را از بینج اشرفی تایک ردبیه بقدر حوصله بریک ذنان ایل سیر را بطور انعام مرحت

زموده رفصت زمودند وخود بفتح چرکی تفریف زما شدند.

ارسک - بعد از چند از ناب صاحب در ایام تا بستان برلب دریا دفیروت دروازهٔ دریائ منصل محل خوام خود د برات نیاری مکان گا ب جهت سیر دریا بیم دریا دویی در علاقه انتخاد الدوله بهادر دادند که ایشال معرفت خود کیک مکان گا ب عالی شان با فرش خشت دکاب چون و بجوه باخ مخان گا ب عالی شان با فرش خشتا دکاب چون و بجوه باخ مزوری باختراعات تازه و بهایت خوشها باصحی و سیع و حصار اطراخش از ناق باکس به بسیادی صفائی و استواری اطراخش از فراش فان فرش و بطور فان به بیندولبست نیساب دوشنائی متوده اطلاع د بسند.

صب الحکم افتخارالدوله بها در بعد نیاریش دون رسا میدند و و علیق اینال تا بست دون بر رون اینال تا بست دون بر رون بیاند ده گفنهٔ دوانجا سمه بهر درانجا باهمها تناول زموده تا بست تناول زموده تا بوده می دفتند و گفنهٔ شب مشغول میر بوده می دفتند .

و دران سیر بر دوز نواب صاحب بفکر و نر دد روان نفودن خطوط بنناه ولایت فرنگ درباب گزارش داطلاع ولی عهدی و جانشین فرزند خود تاج الامرابهادر بجائے خود و فراہم آور دن مخفہ جات فرستادنی بودند و بهیشہ اذکری بارد بہادر مجدیز این مقدمہ می گرفتند کہ بوسالحت

شا بزاده عالی قدر پرنس ایجنط بحضور بادشاه دوانه کنند-چونکه از فراهمی اسباب تخفه جات فراغت حاصل شد مهم اشیاء در نتج چوکی جعس وردند-

روزے بعد از تناول فاصہ سلم بہر در بنگلم کا ہ تنریف داشته ، کرنل بارد بهادر و بیرام جنگ بها در و دیگر بعض از میبال را بحصور یاد فرموده صندد نهائے سرانجام سخفہ جاست از نتج چوکی و دو داس اسپ بیش قمت از اصطبل فاص باساد كار منديلم وزين بائے تحلى زرنگار طلبيده ونلكم طلائي سم برائے حفاظت خطوط نبار فرمودہ ، بودند ، ہم مخفہ جات کہ دراں چنداسیا سے مرصع و مرواریدی بودہ روبروے وکیل کر از کے سرداران ابل فربگ بوده در صندوتچه با واسباب اسیال در صندوق کلال گذاسشته مقفل و برال مؤم عامه با بیچا منده موا بیر بنت کنابینده و خود بمراه صندون خطوط ناکشی تشریف اورده تحویل وکیل فرموده -یانی صندو قبا و مردو راس اسب را دوبروے خود سوارکشی کناینده برجهاز ولایت دوارز ولایت فرمودند. و خود وقت سوار شدن بر سکساون مخاطب با بهکاران شده ارشاد فرمودند کم این مقدمه مقدم ایست و دور و دراز-مطوم نیست ناحصول جواب این کم

میں سے وفا وفاکندیا نئر، فدل مافظ و نگہبان ہمہ کا است رفصت شدہ روانہ دولت سرا مندند ۔ ارسکے - جناب نواب صاحب ہم اسباب روا مگی میت والدامجد خود نواب والاجاه جنت ارامگاه به نترنگر مهدا ساخة بتاريخ سويم دبيج الثاني سلالله بجرى دوز پنجف بنه صح بكان شاه محدوصاحب ساوى باجمه ابلكاران تشريف فرموده ، نمای جلوس هم نیار داشت بسالار جنگ بهادر و بهرام جنگ بها در د حاجی حافظ مغربی صاحب کم فرمورند که شا با غود متوج متده صندوق مهم را از فر بما درده ، در صحن مسجد واشته بمن اطلاع دمند- من از دوبردے خود روایه خواہم کرد۔ بهرام جنگ بهادر وغره حسب الحکم صندوق را از تر بیرون اورده ، فررا از گندم و گل نخشک کم بر فیر جمع اورد، بر منوده برابر سطح زبن ضاف کردند: و صندوق راکشاده از عبيروعطر وكلاب معطر ساخنز بند كرده درصحن مسجد أورده بعرض بردا فتند

صندر بمسجد تشریف آورده از ملاطم صندوق سیلان اشک صرت از چشم برته معیبت جاری ساخت صندوق را از پوشش غلاف ندرباف و چادر بائع گل آراستر و به سایر شامیان مکل سنون نقروی نیب داده به بهمرای معلی سنون نقروی نیب داده به بهمرای جمیع عمرگال و مشایخین و حفاظال و درود نوانال کرسواے علاقہ سرکار از طرف دخرال و محلات جنت آرامگاه علاقہ سرکار از طرف دخرال و محلات جنت آرامگاه بهم مفرد و متعین مقده بودند، باجع کیر بشوکت با د

روای سیحد سید آباد فرموده کم فرمودند تا دو دوز صنروق را درمسجد سیدآباد برارند کم دریس عصه باتی تنهیر اسباب سفر بواقعی نموده خوا مدسند و نقرر سانل مهم کرده پس زدا وتت عصر درا مجالهم دفست خوامم نمود . و خود ازا بی در حویلی نو تنیاد علاقه سیادنه جنگ بهادر کم دوبروے دریا قربب مکان شاه مجود صاحب ساوی بوده است ، تشریف و موده ، تریب منه گفته میز فاصه نیاد کنا نبیده و چند خوان طعام که از فایه شاه محمود صاحب ساوی و ميارز جنگ بهادر مه اود، برميز طلبيده با خوابر دادگان و چند رفقا ہے مخبرین تنادل فرمودہ ، بفتح چوکی نشریف ومودند. و ازانجایک کمنامه معه فیرست علحده بنام بهرام جنگ بهادر درباب روانگی صندوق و تقید منا دل و واگذاشت چهار کانی دین بطرین انعام و نیادی مسافرفان در بر منزل جهت سمسودگی خلاین وسارام مسازال تید تلم زموده ، روز دویم بهرام جنگ بها در را طلبیده فرست مذکور با چند ہزار دو ہم برائے افراجات راہ، سخویل شال منوده استاد فرمودند امروز دو سه نیمه از فراش فام برفیل با بار کرده دوام سید آباد نا ببند نا در منازل بکار آید. و ننما صبح مسجد سید آباد رفت بهم اساب سفر نباد دادند من بعد الرفاص سر ببرونت

عصر درانجا سمره صندوق بیت دوان خوایم نمود-

بهرام جنگ بهادر حسبالحکم بندوبست کرده در سیدآ با د حاضر دوند که تواب صاحب دقت عصر سیدآ با د تشریف فرموده مندوق را دوان منزل مقصود فرمودند . و به بهرام جنگ بهادر تقید و تاکید منودند .

وتنيكم صندوق تزبب نتهزنگر برسد، ادائجا فرج المكريز طلبيده از دروازه "فلع با فرج كثير داخل سوند- و منزل بمنزل بموجب فرست عل كنند - بهادر مذكور دفست منده مردیدند. و دران زمان نمیرالملک بها در در نتیر نگر او دند. چونکم از نبر روانه سندن صندون میست اطلاع یا نتند روند داخل سندن سال در شیر بایمه سایخین و علما و فضلا خود بيرون ظم مره ، بمراه صدوق تاكستام نتبرولي صاحب سهره ورسستان شرلیف پائیس قبر میادک از دست مشایخین وعلما و فضلا دفن كنا سيده ، فالخر زيارت دويم وبيستم وجهلم و خرات و روشنائی به بسیادی شکلت منوده . د بهرام جنگ بهادر بعد نامخه چیلم ہم بنددلست الم کیا بموجب حکم منوده، مراجعت كرده طامنر حضور شده بهم روداد دنن صنرون مطیر عرض منودند- نواب صاحب برکادروائی و خرخواسی ایشال بسیار خوشخال منده یک جامه شال سفید مومال کس از کمپوس خاص عنایت زمودند ـ

شگفتگی گلرسند چهارم در گلزار سیوم از سلالیه تا سیالاله بهجری

دربیان ملاقات جزل بادس بهادر و ملازمت بیرعالم بها در و فرزندشال از تواب صاحب مدوح

یمزل بارس بها ور بعد تسیخ ملک و فتح قلد سرنگ پین ورهایت بید سیسید علیه الرحمه خلف بها در مرحوم که معروف به حبید رنایک اوده و اخل مراس شد- بتاریخ چها دو بهم صفر الهاله بیجی جهت ملاقات لواب صاحب بحکم و اطلاع ایشال وقت یا ده گفت لواب ماحب بحکم و اطلاع ایشال وقت یا ده گفت دو در درویوان فانه کلس محل طاخر آمده ، از شرف ملازمت مشرف شده بهم سرگذشت جنگ و فتح تلم مذکوله و حسن تدبیر و کاله بردادی و محنت و مشقت خود و دیگر سرداران و نیز ایل فرنگ مفسلاً به بشاشت تام فخریه اظهاد کرد و نیز نقریبی و النجائی جهت شرف یا بی ایم عالم بهادر از ملازمت حضور نمود .

نواب صاحب باسماع انههار کیفیات از جنرل بهارس بها در ارشاد فرمودند - نتح د نفرت دوستان ما عین فتح و نصرت و نورسندی ما محبال است - الله تعالی این فتح ونصرت بران صاحب وجمیع دوستان مبارک و مازوار زما بد - بحول وقت دہ ہون کرکی ازجیب فاص دوبروے جزئل مذکور بربرام جنگ بهادر داده حکم فرمودند- بزودی ده بهدن را مشکر طلبیره ، تقسیم سازند- ودرخصوص ملاقات ميرعالم بها در گفتند- بعداز بنج شیش دوز کمانات خلیم منود و باشاع رسیده که میر عالم مجزوم اندمى خوامم بعدم كيكيف ادمثال لب ذبنه بركرسي ما ما تا ت نایم - و دو روز دریش از ملاتات اطلاع خواهم داد - باندان و عطردان و گلاب پاش عنایست وموده مرخص نمود تد- ویه بهرام جنگ یا چشم نمناک مخاطب شدند. انسوس صدہ زار افسوس کر کے ات حاکماں زمردست اسلام کر ازال نقویت و نوت بابل دین محری دوده ۱ ازیس و ارفن بدار بقا رفت - ان نشر وانا البه راجون - و سبلغ ده بون کم براے نایش ظاہر روبرو جزل ہارس بتقریب تقیم شکر دادہ م مخفی برینت س شهید مغفور دریاغ خاص به ففرا و ساكين فيرات كنندتا صناتش راجع به شهيد مغفود شور-ناليج

چل ابل فرنگ کمک فیپوسلطان گرفت و نمود تتل او از تزویم در سال شهادتش بخون و ما تم مرزی نلک بگفت کم مثند شمشیر

ر على عداز بند دوز از ما قات بعزل اس بهادر براے ملازمت میرعالم اطلاع دادہ دیوان فانہ کلس محل را انه فرش و تنادیل و شامیام سراسته کنا میده میم ماضرشدن جیج ارکان و ملازمان در دیوان فامن مذکور بلباس سفید و پاکیزه بتاریخ بست و سوم صفرالمظغر الماتله بیری دوز سشنیه و آماده بودن تمامی جلوس بر در دارالاماره فرمودند و خود بروز معبنه مذكور به مفت گهنا از نباس فاخره بیراسته با تاج الامرا و رئيس الامرا و ديگر مهشيره زادگان و مهم عمر كان تشریف اورده متوج بمبارد جنگ بهادر و بهرام جنگ بهادر شده منودند. دريس ايام از توجه والطاف اعظم الامرا مشیرالملک بها در وسعی و دستگیری مشمن بنگ بهادر رسالناند حيدر آبادكم ميرعالم درحصنور اصف جاه بمرتنيه اعلى ومنصب عظی سیده سرفراز شده برخدست فوجداری جبت اعانت والمراد عسكم الكريز برجنگ سرنگ ياش مامور گرديده رفت مطفر شده دوانه حیدت باد می شوند. ومی خوابهند به سفارش گورنر طازمت من خایند . امات بین دربار مف جایس پیش نظر ایشال است - شایر مراتب این دربار مرنظر نخوا مهند داشت - بفضلم تعالے شام ازعنایات حضرت الملسحانی سفاه عالم بهادر بادشاه غازی ایس دباست بهم دباست است بامراتب و دولت است باشوكت كر از پينيگاه حضور برمنصب وزارت

صوبداری صوبه ملک مرنائک مرفاد و مفتخ ایم . المنا درمین نواب صاحب نبله جنت سرامگاه حیدالدوله و ادی الدول کر از جیدا باد وارد مراس شده بودند، موانق منصب خود م مراتب ایشال مد نظر واشة از طافات مشرف سندند. معلوم نيست سم ميرعالم اراده طادست من چر طور می وارند وایشاں مجریب ہم ہستند . نبتا برا ل می خواہم بایں حیلہ بیادی بلب دیم برسرسی با طانات کتم ۔ مبارز جنگ وغيره عرض محر وند- مخوير حضور نهاييت ادلی و مناسب یمکم فرمودند کونخ مخلی سبز برائے نشست من و سی کرسی براے نورمشال وغیرہ محاذی مسند دربیش والان فرش بانداز ندو برایشت کریخ ده کرسی و دیگر یک کرسی براے كرنل بارد بهادر به نبند - بروجي كم كوبخ وكرسي با انداختر متظر ميرعالم بهادر بودند - تربيب مر گفنط ترب سوار خبر اور و کم سواری میرعالم داخل باغ خاص گردید . درین اثنا سواری مذكور بم با منتت بسياد وجلودارى باندار وجويداد و جوانان بار و سوارال بخیب نزب که زیب صد نفر خوابهند . بود، مهم را بیرون در دیوان فام کلس محل گذاشته با چند دنقا از مرداسیال و چند نفرال از شاگرد پیشه و چوبدار و باندار با دو سکساون در کیے خود و در دیگرسے میر دوراں بسر اوشاں روبروے والان ویوان فائه کلال رسیدند.

نواب صاحب سکساون بیرعالم بهادر دا تالب زینه

تربب كولخ خود للبيرند بوركه ميرعالم انه سكساون فرود أمدند نواب صاحب برفا سية بها در موصوف كرفة بالات ذيبن س ور دند . بیرعالم بنقدیم ملانات مراسم ملائمت بمزنبر ما وجب بجال ودند. ونواب صاحب مم از بظلری خود معزز فرمودند. خواستند که به بنشنید برعالم میر دوران را بیش سورده بنج مهر تذر وبا بنیده از ملافات مشرف کنا بنید ند. و خود بز و حضور برکویخ و ززند خود را بر کرسی دیگر نشا میدند. و بیند دفقائے معتربین دا از باریابی حضور مشرف شوده ، نذر گذرا سیدند و از نام و منصب بریک مطلع سافتند و درال اشخاص شخصے . مخطاب بهرام جنگ بهاور مخاطب بود . نواب صاحب بعد استماع خطابات ومناصب دفقائع ميرعالم قدرے ساكت بودہ بحیلہ چیزے مکم کار سرکار جہت ایماے بیرعالم ازخطاب فادر نواز فال که بخطاب بهرام جنگ معزنه اند طلبیدند بهرام جنگ، رئین عالم، برانست یا د فرمائی خود از جا برخاستند نواب صاحب فرمودند-من بهرام جنگ خور را طلبیدم - ازبس معنى مبرعالم منبسم سندند ونواب صاحب بهم متبسم سنده از ببرعالم بهادر مخاطب شدند كروير كارمن بم فادر نواز فال بهادر مرد نكى و نهيم و داناسئ عصرو عليم الطبع وصاحب خلق از خطاب بهرام جنگ بها در سرزاز است - بهرام جنگ سرداب بجاس دردند-ميرعالم بعرض رسا ميدند كربنده مم از اوصاف وافلاق ايشال

مطلع است كر اكثر مردم در توصيف ايشال رطب اللسال اند- العد ازال نواب ساحب مستفراحالات دوداد جنگ و نتج تلویس نگ پلن و یعض کیفیات حیدر آباد سنده دو سر گورای درین گفتگن مشغول بوده وتن رفصت، چند خوان، یک بابت دو شاله و فلعت ، و نما نی از جوابرات ، و نالت از دیگر تخفه جات مثل گرایال دگیخ مرصع کارو مندیله و یک سکساون دلایتی شیردیان کم سر سکساون از ولایت در هین نواب صاحب جنت سرامگاه سمده بود - ازال کے در ریاست خود بتاج الامرا و کے برئيس الامرا عنايت فرموده بووتد - سكسا ون اناج الامرا طلبيده بميرعالم بها در عنايت زموره بنواضع عطر د بإندان و گلاب وگل از دست خاص معزز فرموده مرفص فرمودند- و سه بهربطرين صيانت بب تدره بنجاه نواني دوانه فرودگاه ابشاك شودند و بعد از يك مهفته باطلاع ببرعالم بهادر خود به بازدید ایشال مد ناج الامرا وریش الامرا و دیگر خوامرزادگال ويعض اركان دولت تهيه تشريف فرمان منوده، جامه سنال سفید در بر بوشیره، و رومال سمل بردسنا د بسند، و کمرمند گرانی با بیش قبض دسنه کار مندیله نیب کرد علی بند کبشبا نی حایل گلو وشمشیر فیصنه مندبله کار در دست کرده نبار مندند-و الج الامرا و فيره بمراهيال بمدجب عكم عنود يا را بلباس ناخره الراست ما صر شدند بیش از سوار شدن خود جوانان باد

وشاگرد پیشد دمیشی با را دوان منودند که درانجا حاصر باشند. خور سوار چارك دوازده اسبى باتاج الامرا و رئيس الامرا سندند. و ديگر دو چارك ديگر مشيره زادگان و چند اراكان را سوار كنا بينده با پهاد سارتی و پنجاه ترپ سوار مع تروی اواز و نشال ترپ دوارد شدند چونکم بغرودگاه میرعالم دسیدند بمجر د واخل شدن سواری فاص میرعالم از بالافان زیر نردبان استقبال آمره وست نواب صاحب گرفته بر بالافات که از فرش كرسى با الراسن بود نشا ميد نبر نواب صاحب الك كهند تشريف واشتند وقت برخواست عطرو بان وگلاب از وست خود بنواب صاحب و بناج الامرا و رئيس الامرا و ديگر خوامر ذادگان از دست میردوران وبر دیگر عمرگان از دست بهرام جنگ دفیق خود داده نصت منوده تابه نردبال آمده مرفص مندند- و بعد از چندروند روان حیدر آیا د شدند و وقت روانگی ایشال چند خوان طعام بالوازمات سفر بطريق نوشه ازطرف مصور بمرامش فرسنا رتد دریں گلزار و گلدسته الم سایخیکم گلباے رنگا رنگ

بنظر آمده بود بر جيدم -

شکفتگی گلدسته اول در گلزارچهارم اد مهاله تا مهالاله بجری

دربیان بیف از احوالات متفرقه زبان ریاست واب صاحب مدوح وسیرتالاب بولی مادورم و مجوب باغ علاقه افتخار الدوله بها در وسیر فرنگی کنده و کوه آل و ما غاز بیادی فواب عدة الامرا بها در و سرمن نواب حسام الملک بها در از تهرنگر برائے عبادت .

برسال ندایب صاحب بنادیخ ششم محرم الحرام نندیل باس از لباس سرتموده منگرمنت نود درمحل نواسی سلطان النساء بريم صاحبه كسيده ، ازانجا درمكان حيدري علم كم روبروے در کلال باغ کلال واقع است و درال علم مذکور انشب ماه محم ما دوزشهادت كمعيادت الدعشره محم باستد بنكفت تهام نصب مي سند. باجلوس د گروه نقرا بمراه بهرام جنگ بهادر و مير اسدالطرفان بهادر و چند ملازسين دیگر به شه پهر دوان خوده شب بندوبست زنان ۲ کیا که مردہ تواب سلطان النا برگم با بیض سواری باے زنال علاقہ غود تشریف برده منگر و نذوری داشتند. و نواب صاحب گاب وتن زنام و گاہے خرو معم چند اہل کاراں تشریف بردہ ندور داشته نواتخه می خواندند -

ريك . نواب سلطان النسا بريم صاحبه بميشه حسب الحكم موانق معول ازبيتم محرم الحرام الله بست وجهادم ديوان فاله رئیس الامرا بهادر را براے سالگره فاص اراست نوره یا و خلون مخسوص بعده گان وابت و به بعف از کار پردازال دولت مننل بهرم جنگ بهادر وغره از علافه کارکنان خودنفسیم نموده به بست وبنجم ماه وقت بازده گفته روز بلندشده ادائے رسم رنگ و بشه گفنهٔ موازین در زناین محل خود می نمودند. وسب بناء بزم طرب نیز آماده میداشتند؛ و همیشر روز سالكره نواب والاجاه جنت المرامكاه نويها برابر عدد سال سن سرمی سند . نواب عدة الامرا بها در در سالگره خود بیاس مانعت خوامر کلال که ایشال به خیال بدیمنی کم بموتی عدد سال سن سرشدن معول است ، سس تانون را برداست مغرر كردند كه صبح سالگره خود بست وششم ماه بست و بك ضرب ندیب و بعد رسم گره بست بهر بهم بست و بک ضرب سرمی کنا سرند و روزگره بوتنت مشت گھنٹ صبح یک نوره صد خوانی طعام از با در چی فانه در نصرت محل طبیده همشیره زادگان و بعضے ازارکان دولت و عده گان وغره را . محضور باد فرموده ، دوبردے خود می خورا شیدند . و بعد رسم گره انه برادران و خوابران در دنانه اندر گرفته و گاب در

نَجْ بِهِ کَارگُرِمِ دَرجِهُ سِن کرسی از بیضے خود تذرگرفت بین ا را دادن مذربتاج اللم بهادر دیسے با را دادن مذربردیوری نوابر کلال کیم می فرمودند -

المنك . يرسفتم صغر بهرام جنگ بهادر بيوسند بمدجب تاعده مقررے فیم ال و افراش و اوازمات س و اسباسی بادریی خانه و دیگر لوازمات با مردمان علاقه بریک کارخان جوانان يهر بدركو بربيلوان صاحب روامة بنوده ، خود بهشتم ماه رفت كنادة دريا خيمه إ دده به واستركنا بيده ، يهم اسباب بحنت و يرر مهيا ساخة باطلاع حصور مي يردا فتند - نواب صاحب بشش گفتهٔ صبح و بم با فرزندان و بمشیر دادگان و طازین معنین سوارشده روانه آنجای منندند - وتا ورود سواری ، بهرام جنگ بہاور درجینمہ کاں اسباب بیز صبح فاصہ حضور وطعام برلے مرد بان بهیا کرده منظر حضوری بودند - خود بدولت دقت مهفت گفته داخل سم مجا شده با تاج الامرا وغيره فاصر بر ميز تنادل زموده ، بعد از واغت میز دیگر تمامی طازین را روبروس خود درجشم کال طعام می خورا سیدند. و وقت سر گفند بدرگاه دفت بعد فاتح خواندن بینج صد روبیم نذر داشته یه فیمه سمده تناول خاصه سد بهر نموده دوام دولت

رشك - بهرام جنگ بها در بهرول قانون بناديج

معتم ماه جادى الاول يك دوز قبل از رفتن خود بهم اسباب مثل خيمه يا و اسباب با درجي فائد وغيره براے عرس بدوئشهيد صاحب عليه الرحم در باغ فرنگی کناره دوان نموده فيمه لم تراست ونسب کنا بیده ننظر سواری فاص می بددند. و از بنم ماه پیره یاے کلاہ پوش براے امنیاط برخیمہ یا انہ کا رس سے کیا متعین ی سندند - نواب صاحب با مرد ما سنیکه در درگاه پیر بهبوان صاحب بمراه می بودند خود بسواری چادط صبح دیم نشریف فره شده ، درباغ کندیرسم نجا فرود می سمدند- بمجرد داخل شدن سواری فاص درسر مد فربگی کنده بست و یک صرب توب درانجا سرشدند - نواب صاحب از كمندير الإنات نموده بربیز نشریف داشت قدرے چاء خورده برخواست بخيم خود الم الم تناول ميز صبح فراعت مي يا فتند و طفلال را براے سبر کوہ فرجمی کنڈہ می فرسنا دند . و گاہت خود بهم نشریف فرما مننده ، انعام بإدری سر بخا عنابیت می فرمود ند . و وفت دوازده گفند کند برس بخا بها زوید نواب صاحب بهره اندوز سنده می رفت . بعد دفتن چند خوان میره و توره طعام وقت میز او روانه زمودند. و وقت سر بازر بشال و جند ملازمان بدرگاه بدوشهبدصاحب علیه الرهه برسواری سکساون معم الفوزه با و بانداز و جوانان بار دفن بعد زیارت و نا گه خوانی بنج صدردیی نزر داشة برخیه با مراجعت زموده بهم طفلان و جوانان بهره انگریز و دنقائے خود و مردمان کادفانجات بقدر عهده بهرک تقسیم بهته و انعام کناینده بعد تنا دل فاصه سر بهروقت عصر بدولت فائد تشریف می فرمود تد و درا و وقت ینز بست و یک مزب توپ سرمیشدند و دی این بهر دو آمد شد عس مکودات بهشت بزاد دو بیب بوده

رسکے ۔ ماہوار براے فاتحہ مجوب سیانی غوست الصمان رضی الترعنه یک صد و بست و پنج دوپیر بدادے. شاه صاحب كم ايشال بهرماه فاتحم ياذدهم سترلف با يكلف تنام می نمودند مقرر بود ی فرسنادند و برسال براے عرس اقدس مُركور بياز دمم ماه ربيع الثاني بيك صدوبست و بیج ہون برشاه صاحب موصوف عنایت می قرمودند ۔ و بعرس اشرف شاه صاحب که مرقد مطیرش بر راه را ست چشه واقع ميلايور كه معرد ف بجشم كلانست - خود مرولت بطور دون سواری تشریف زموده ، یکصدولست و برنج روبیب درا کا ندر داشته، نامخه خوانده می آمرند که از ایشان بساد معتقد الادند - و پرستور برس فتل شاه صاحب كممزاد مقدس نزد مسجد عامع متيال ببيم است . . وقست دوان سوادی نشریف وموده ندر ندور بقدر نیاز اسرف

شاه صاحب رورانجا نيز واشن فاتح مي خوا ندند-رفع مرائع داب صاحب در ایام البتان ورفان خوابر کلال بسیر جاندنی ورشب بدرمقور منوده مشیر کا ل دغیره را جمع می فرمودند . روزے بخواہر کال تاکید ومودند کم فروا بدر است می خواهم دو سر دوز سبر چاندنی یه بینم یه باید که شا صحن و دالان محل را مصف سنامنده ادوش چاندی الے بسیار سفید سراسند کائینہا و دیگر مهانان را نقبد کنند که یمه با بنباس سفید خدد با را سراست عاضر باشند. و کنیزان نیز برستور و دیگه خوابران و غوامر دادگال و سیف الملک بهادر و نصیرالملک بها در را نیز دعوت کنند که اینها مهم بلباس چاندنی شریک سیر چاندنی با شند. و خوانها ئے گل موگرہ و شبو و امثال س و تمقِها عابر ننياد وادند - نواب سلطان النسا بليم صاحبه بموجب مكم بهم اسباب بازی نباد وسماده کردند . نواب صاحب بوقت ببنج گمرطی شب نشریف سورده نا دوازده گمنی شب درسی نشست نموده بابرادران و خوابران و خوابر دادگان از تمقها و کرسند گلها در بازی مشخول بوده بهرسمت در سفیدمی

روزے دریں سیر ہا ہمہ خواہراں و دیگرحاصال را اطراف فرش مدور بطور حلقہ و بقدرے نا صلہ در يُكُدُّكُم نَشَا يَيْده ، تو دہم شريك بوره چند يمكيه طلبيد ند-و ارمثاد فرمود تدکم این بمکر الم سلسل دست بدیست دود زود بلا توقف بیا بر و دست کے نہر نیفتد. اگربیفتد هم تكبر لل برو بالرحموده جرمان ازو بقدر بمست ا و گرفت خوابد شد. د بناے ایں بازی ازمن آغاز است و دوسته گیری ہم چنیں بازی ہا می شودند . وگاہے دریں جلسہ با سيف الدولم و صام الدولم و حسين نواز فال و عبدالحبيد فال د سرفراز فال وشهسوار جنگ را مم مشرک می داشتند. یک دوز بعد اِنهام بازی یک صندوتی درسفید سکه قدیم اد نتخ چوکی طلبیده بر برادران و نوابران ادشاد فرمودند. بریک از دست خود ازیں زر یک مشت برداشت پیش من علخده علخده برارندیه بینم که زیاده در دست کسے می گنجد۔ چونکه مهم با برداشتند و شار کردند . زیاده از چهل روپیم بدست کے نیامدہ ، خودہم یک مشت از دست کے در برداشة شاد منودند- پنجاه و يک دديب بدور بخدشالي تمام متسم مثده فرمودند- الحدالله بنجر مكومت من بنجر است كر از بهم بنجه لا وسيع و دراز و بزرگ نز - بعد اداع مشكريه جناب بادی، به نوابر زادگال بریک دوبیر دو از طرف خود و یه نواهران بریک سه و به برادران بریک بیخ شل برست ایمیشره زادگان که ده رویس سایده دو بست دوبیر از

طرف فاص اضافه تنوده سی و به بهشرگال بر ده دویس سی ردبید ازوده چهل دوپیه را بازدایش پنجاه دوپیه شصت روبیر عنایت فرمود ند- وزر دست فاص را یک دویم ده روبید ده دوبید نیاده کرده به مهمه با بر خواصال وكابنها نفسيم كنا بيدند و أكثر درسب ماه حسب الخوابش نوابران خود مع برسه خوابران بر چارک خاص پهار اسی و اللج الامرا و رئيس الإمرا وغيره بيك عادف و جمشيره زاديال و بعضے بھانان مفردہین را بریک چارک سوار کنا سیدہ با دو بہرہ جوانان نربب برنا گھنٹ سنب از دیوؤی سمنیرہ کلال سوارشده چند سوار را چپ و راست و چند سوار را پیش ویس موافق قانون داشته کا ب طرف نا لاب سيد الم و يعض و ذن سمت الله الكم باك دنة اطراف ب بهره جوانال ترب تفيد زمام مندده ، از فادف يا بيس امده به تماشاے اللب بیج چہار گیری مشخول اوره قریب بازده گفنط سوار شده بخان مهشره آمه بهم را رفصت کرده گانه بر دبوطی میشیره و گاہے بر فتح چوکی تشریف فراستده استرامت می ومودند و بیفنے ونت بست دریا و وقت بدیگر باغات نیمه برنصب کنانیده از ننات و ساریخ با بندوبست زنام منوده با خوابرال نشریف برده سیفاللک بهادر و خوابر نادگال و برا در زادگال را نیز طلبیده بریک را یک بون یومیه بطری بهت خایت می فرموند. و بعد تناول فاصه سه بهر در صحن خیمه باکه ورع من و طول بسیار وسیع بو و بطور مشی تشریف آ در ده ، بعد مشی برکرسی با تشریف داشت فربودند. می خوابم سرعت دو بی برکیک استان کنم با بد که دو کس برایر استاده بروند، بم چنین سیف الدوله را با محیدالدوله واعتصام الدوله را با حسام الدوله و عظیم الدوله را با صاحب الدوله و مثیس الامرا را با تا صرالد وله و تاج الامرا را با حیین نواز خال دو این شدند. و و قتے خو د دامن دو این شدند و و قتے خو د دامن عامد از کرب ته باسیف الملک بها در دو برند، بها در مهدوح پس ما ندید و بهشیرگال و دوند که شایل بدوند و این با یعذر چذ عذر لنگ ا قبال این افره که دند.

دران وقت دیگر زنان حامزین را ظلبیده حبفت جفت دوانیدند و بسیف الملک بهاور فر مودند- من بهراه اطفال می دوم - د تشکد ما با برابر استاده شویم، شا بیک صداے حکم دویدگی بزند، تا برابر صدا دویده شود- بمو جب آن بهراه اطفالان دویدند. کسے از لواب صاحب بیش قدی بحرور و بیضے برابر واکٹر بین ماندند بیدا تام بازی بریک با بیش قدی محرور و بیضے برابر واکٹر بین ماندند بیدا تام بازی بریک با بینایت انعام معرونت بهشیرهٔ کلان بقدر مرتبت سرافراز فرمودند مقرر بود که و برسال محبس طرف لوروز ور فانه کلان خوابر مقرر بود که ایشان حسب الحکم بهمد اسباب نظ طلوروز یعنی شخم مرغ از کار طلائی و نقر تی و دیگر ر نگیا شد ر ممکن دو و بینای ما فتند و دو بدولت مرغ از کار طلائی و نقر تی و در محل خود مهیا می ساختند و دو بدولت

دقت تا دل فاصر سمد خوابران دم اوران د طفلان راجع موده بالاتفاق تناول خاصه فرموده انتخم مرغ بان ى كميكنا نيد ندر وجؤوهم شریک با زی می شدند- وگاہے از طفلال پنجه کشی وکشتی می گرفتند چ نک طفلاں ، یا طاعت حصور وست خود را زیروست می واشت عرض می کردند که طاقت غلامان بزور قوت جناب منی رسد - ازین معی بسیار خوستیال شده، به بریک را انعام عنایت فرمووند. ريك عدة الامرابها درب صلاح وتتح يز فوابرال ارادهٔ سیرتالاب بولی ما دورم منووه در سیرکرسی تشریف داشته یک حکم ناعهٔ تفصیل وار دربارهٔ بندو بست سیرمذکور بنام بهرام جنگ بها در آز تلم سرائی زینت ترقیم فرموده ، بها در ندکور را طبیده ممم نامه بدست او شأل داوه تاكيد فر مودند. سشا بموجب احكام دستور خاص مبلغ پنج ہزار رو بیہ براے اخراجا تش معرفت کرنل بہا ور ازخرانہ كرفنة درعوصه ينج ششش روز بجؤني بندو بست امورات سيرنما يبندر واسباب فراش فانه و با درجی غانه و جملور فانه در ست و آماده كنانبده بمراه خود برده برتالاب طابجا طائ مناسب عقب باغ گورنر متصل تا لاب استاده كنا نندبه واز فرش وغيره آراسته شایند و د ضایار فال سخشی را عکم کنند که یا نصد حوانان با رو بنجاه جدانان ترب معدرسالدار و كمندان آنها درآ سجا صاضروبرا حكام سركار مركرم دار ندر و محدر ضاكو توال علاقه كو توال تلملكهمي را تقيد شايندا كرتا بست دكان ازاجاس غد وغيره اسماب منرورى ركاب بازار بمراه گرفته درا سجا بردور و تا ما ندن من درا سجا بیکے تصدیع اسباب بخت دیر نشود که معه محلات بهفته عشره درا سجا خوابم ما ند بغضله بعد تیاری سرا سجام واراستگی جائے معلومه برگاه بمن اطلاع و بهند معلات خوابم رسید و بهمه طاز مین و علاقه داران سرکار ومزدور ما ازاونی تا اعلی تاکید بلیخ کنند که کسے از باغ گورنر و دیگر با غات سردارال چیزے ضائع بذنا ید درصورت خلاف این در برا از اولی بیزے ضائع بذنا ید درصورت خلاف این امر بسید

بهرام جنگ بها در حسب الحكم رضايا رخان بخشي را معه نوج وكوتوال را معه ووكا نها روامة عنوه ه، حذ د مهم بهمه السياب ضروريات بمراه گدفته روایه بولی ما دورم شده بندو بست تمامی امورات حسب الفرماتش فاص خيمه مإ دود كانها بركك برموقع وبرجا استاده و أراسته كنا نبيده يرائ احتياط برط بهره كذا تت بغرض اطلاع حفور يروا ختند- با ذحكم نامه تازه ازوست ما من بنام بهرام جنگ بهاور تحرير یا فته دوانه اس منجا گرد بد مای مفنون که اگریش از آمدن من درانجا فرز ندان حضرت لذاب صاحب قبله جنّت آرام گا و فرزند برا ور م مرار الملک امبر الا مرابها در و افتخار الدوله بها در و امیر الدوله ویا و مگیر کے از برا درے ورال ما آیند، با بدکہ با فتحار الدولہ وامیر الدول یک ضمه و فرزندان لواب صاحب قبله جنت آرام گاه و فرزند امیرالامرا بهاور را یک نیمد، واگر بین سوائے اینها از براوری بیایند آنها را یک فيمه، اين همه خيمه م بيرون ا عاطه خيمه سركار متصل خيمه شا باستدر و

اندرون احاطه خاص کی خیمه کلال محاذی خیمه من براسے محبس طعام مرد ماں تیار دار ندر و دیگیہ پہنچ شنش خیمہ و چند پہیجو ہر براہے تاج الاکر ورئيس الامرا وغيره خوا مرزاوگال بسمت را ست خيمة خاص مهماكنند و بندو بست طعام بینال نهایند که دو دقت قرر مل در محلات رسیده باشد واسباب و لوازمات یک توره پنجاه خوا بی برائے گورمز تنیار وارند، که بروز آمدن من بوقت میز دوپیر فزستاده شود- بهرام مینگ بها در حسب الارشا وحضور متوج بربر امرشده بند وبست واتعى تجل أورده معروض واشتند مصور سالار جنگ بهادر را حکم فرمودند بفضد من فردا وقت ششش گھنٹ صبح معد محلات روانہ بولی ما دورم سراے سیر تا لابش مى شوم رويك عشره دران جا سكونت خوابىم ورزيد سنااز راه مهر مانی دوز و شب ور باغ ما صر مانده ا خبار آنجا مرفت متصدی مشرف ديوان فالزيسان خرخبريت محلات لذاب صاحب قيله جنت آرامگاه داخبار محلات خوابران وغیره مفصّل بوده با شد- برروز سارلی روانه می منوده با شد ور منا نواز خال را تاکید شد که شامتوج بربیرهٔ حو کی در دار اے باغ فاص محلات شدہ نز دکرنل بارڈ بہا در مامنر ما نند واخار کچری وغیره مِن وعَن ور یا فتر ازلیهن بیت و منشی باطلاع كرئل باروا بها در قير قلم كنا نيده، وسم أكر خط ويا بياسم از كورنزكو نشل مداس ور رسداز كرئل مذكور ملفوف ورا خيار نامدخود تخوده معرفت سالار جنگ بها در بمراه اخبارات محلات وغیره رواند می مموده با شندر وباز به سالار چنگ بهاور عکم شدر وزندان لواب

ساحب قبله جنّت آرامگاه و فرزند مدار الملک بهاور و دیگر چند اطفال برائے رفتن لول ما دورم حکم گرفته الد اگرازشا سواری م طلب وارند، باید کر بریک را یک سنمساون مدیه یا نکرایه داده بمراه بریک جوان بار متعین کروه بیش ازر متن من روار نایند بعداد تا کیدات در محل نواب سلطان النساء برگم يوقت خاصه سته پېر دوافق معول تشريف آوروه بعد تناول خاصه مخاطب به بمشير شده فرمووند يفضل اللى يهرام ينك بها ور يسرعت تام بميندوبست سيرتا لاب تموده، جا بجا خيمه إسے محلات ومروان ووليگر كارفان إزوه، عرضى بإطلاع من لأستة است - بفضله تعالى ادا ده دارم كه بس خرداييش النظلوع أفتاب معه محلات روانه شده مك عشره ورانجا باشهم وبیش ازین معرفت تقی علی خان مبلخ دو بزار روبید بآن بمشیره فرمتاده ام ما بدكه ازال بهرود بمثيره مشش صدرويد و به وخر مشاو بعشيرةً ميانة في اسم يكصدو پنجاه دويد و بكيلن إ سراسم يكصد رویہ فرستادہ تا کید کنترکہ ہر یک بندو بست سواری اے خود دبهال بائے خور وتیاری توشه مخوده، فردادتت مغرب بمه لم ور محل سشما جع آیند - و صبح روانه شو ند - و تاج الامرا و غیره راشها يتيزے دادن مزور تيست، من داده ام

بیرت درن سرد است برگیم تقسیم مبلغ نموده نبوجب به مهان الباد تشیم مبلغ نموده نبوجب به مهان الباد قت میند در محل خود جمع آور د ند- د شب اخیر قرب صبح بیست و جها دم ربیح الثانی هاکله بیجری سوار مواری الم خود شده بیست و جها دم ربیح الثانی هاکله بیجری سوار مواری المخود شده

ردانه لچ لی ما دورم گشته وقت صبح ر وو داخل مکان مقصو د گردیدند بهرام جنگ بهادر توراسے فاصر وغیرہ کد ازشب تیار غوده بووند، در محلات و برفرزندان نواب صاحب قبله جست آرا مگاه و و سی عدگان فرستا ده برائے تورهٔ خاص و طعام مردما همراهیان سواری حضور برارو عنه با درجی خانه تاکیدو تقید نموده، خود با پیند تر پ سوار دِجِهٔ نان با ر و دیگر طوس بهفت گھنٹرسوار اسب شده، ووسم گهرای راه باستقال رفته نتظر سواری خاص بو و نده که قریب مه گفته سواری حضور به بسیاری عبوسس عِنوه ظهور پذیرونت - بهرام جنگ بهاور از اسپ با بین آنده یادوه روید بخضور نذ گزرا نیده، سمه کیفیت ورود سواری اے محلات وروداد بندو بست کا دخان جات وکا ریددا زی خود کما پنبنی بطورے مروض دا شتند لذاب صاحب از نهایت خوش حالی بارت و تحسین و آخرین و کلمات سرفراز آیمی بعنایت رومال شال سیز و بیم استین از ملیوس فاص که دران وقت ریب تشریف شریف بووبمرز فرمووند

بود معزن فرمودندبهرام جُنگ بها در بست و یک روبید نذرای سرفرازیها گذرانیده ا داب بجا آور دند- و همراه سسکمسادن تا چند قدم بیاده برمن بعف معرو ضات منروری بؤدند- حکم شد- من حسب الدعوت لارو کلو بها در بباغ اور دند الا قات منوده بیرخیمه فرود که ه خواهم دفت شاهم بسواری اسپ بهمراه من با شند-

لذاب صاحب مد بمراسال دارد یاغ گورنز شده، شریک ناست ميز صبح باگور نرگرد بده حسب الخوا بيش گور نر جهت ملا صظر استنجار وميوه جات باغ بطور مشى دفية بمعايين أراتكي ردشها و در ختها ب تخنی و پیج ندی آنیه بهتر و بزرگ ترکه بریک دانه اش در موازنه از یک زیاده بوده ، و دمیگر استجار میوه طات ا قسام وصندل و قرنفل و جوز بویه و گلهائے رنگا رنگ ا نواع ولاتی بسیاد شاد شده در تو صیفش متوج گورند گردید ند و در مودند که ایجو ورختما سے عجیب ور عرفو ندیدہ بودم، حالا از توجہ آل گورنر صاب این چنین عجائمات به نظر در رسید-گور نزگذارش کرد که فی الحقیقت أليح ورنتها دري ملك يدا شدن وبارآ وردن بسيب اختلاف تا تیرات آب دگل خیلے د شوار ۱ ما ینده به مشقت بسیار و ترود الم على يشار ابن ورختها واطلبيده وومتوجران سده، بحفاظت تنام جهت سيرگاه خود تيار ساخة ام وور ختها ا نبه در بين سال بارآور شره اندر درع مد قريب تا رخوا بند شدر ا مید از عنایت حضور آل دارم که خیمه با سے سرکار از باغ بنده رّیب تر امز، بادان جناب تاکید شود که بیزے ادیں یاع ضا نع و يا مال مذكنندر

نواب صاحب فی الوقت به بهرام جنگ بها در تقیر این معنی بتاکید تهم فرمود ندو صب اداده گورنز باگورنز سوار کشتی تا لاب شده دو سیم گروی در سیرکشتی بوده فرد د آمده پنجاه

روبیه به بیا ده با د غیره معرفت بهرام یتنگ بها در تطورا لفام داده ازگورنر مر خص گششته به خیمه الم نے خود تشریف آور وند. و لید ملا حظ ممکی خبيمه بإئے زنامذ و مردانه كه بر مك برجا و مو تعد خو د لوداشا داں ور زنامة تشريب زموده دوسه گرای از خوابران مم کلام بوده برون آمدند وخیمه سرمک نام بنام در یا فته درخیمه خاص خود تشریف آوروند. و بهرام جنگ بهاور را طلبیده برکاردانی و سلبقه شعاری ایش بهابت خوشیال شده لبد تحیین و آفرین بسیار ارشاو فرمود ند که شاتا بو دن من وریس جا حامِنر بوده متوجه بهه كارغانه عات باشند ومرائة احزاجات آنجه ضرورافتد از خزامهٔ رکاب که درخیمه من است، معرفت محدمعصوم کلیدان ازیهره گرفته عزورو برواوه و بگیرند- واج مبه ازال مبلغ سه صدوینجاه روییم ورمحل خوا بركلان يرافي اخراجات ذنانه مي فرستناوه باشندرو باقي ا خرا جات ببرو ل مثل خرج با ورجي خانه و بهدة مردمال وا نعامات مقرك را مطابق حكم نامه وستخطى من عمل نايند- و أور السع طعام فاصه و خرج درممل وببرول بعدگان وغيره موافق مراتب مرمك صبح و شام به خيمه بإئے آنها می فرستادہ باشند و مدسکے ملازمان علاقہ سرکار وو وقتة طعام در خيمه كلال روبروے خود بخورانند وخبرگرال برامر جزوكل ما شند وأتر خيمه اكفايت مذكفند ما زكرنل بارط يو مشته طلبند ومن بم ا با و تقید دری ۱ مر منودم و محد معصوم را حکم حضور شرف صدوریا فت۔ پر اگر بہرام جنگ براے اخرا جانت ضروری سرکا ر کلبد مملر خزارہ سواری فال طلبدارند که از بهره حضوری با و شال داده زرمطلو به صب ورخواست مرا

اد ازال گرنتن و بهند، بعدهٔ حسابش در دخر الله تیمن پرشاد داخل کندر دری اثنا سکیساون سر سخیام جیب خاص و بندی شمر خزانه سواری بهمراهٔ محدابرا بهم د سالدار و سیخ امام جعدار یا دو بهره جوانا ل بادا زباغ خاص و اخل خیمهٔ حفور گردید. و جناب عالی سکیساون بادا زباغ خاص و اخل خیمهٔ حفور گردید. و جناب عالی سکیساون مذکور را عقب مسند خود نز د سکیساون سواری خاص و بندی منرکور را عقب مسند خود نز د سکیساون سواری خاص و بندی شمر فرد ندر شیمه صحن دو برو سے خود گذاشته برال یک پیرهٔ شرب متین فرمود ندر

روز دویم عفور وقت بشت گھنٹہ طبیح یا لؤر حیثماں خود از تناول میز متفرع شده، بند و بست زنانه در مکان نهل پز و یچرهٔ کرم رکشی که آل حجره آداسته از آینه بندی، و آل کرم ندلور ازیرگ سنهتوت پر ورش می شدند، متصل از مکان نهیل وقریب از سیرگاه فاص بوده با محلات تشریف فرما شده دوسته ساعت بملاحظ تا شائے آل مشغول بودہ ا نعام بمرد مان ہر دو جا مكيصد روييم عنايت وعوده، مدمحلات مرانيت كرده، داخل خيم کاه شدند و تامی دور بریک بسیر د شکار دود مشغول ی لود ند. و وقت ده گفتهٔ شب تبدار فراعت امورات سیر برائ استراحت تاج الامرا، ورئيس الامرا و محد الدوله واعتماد الملك حسين لذار خال و نا صرالدوله، و ابن عاييز را در خيمية عًا ص يا وفرموده ، نز وخود مى خوا يا نبدند- واعتضا و الدولدبيب یپاری و و سشر یک سیر بنودند- اذا ب صاحب مدوج

ونت تشریف فرانی سیرگاه بر بسیاری نهائش مبلغ سه صد روید نقر و یک کھر بال طلائی مرا عنهاد الدوله بهادر عنایت و موده بهمیشه تا بودن سیر مک سوارتر بی جن آور دن خر خبریت بها در ندکورمقرم فرموده بودند. وسوار مذكور حسب الحكم حضور ان طك الحكم عكيم احرالتر خال در ما فنة قريب دوارده كفشه طامز حضور شده عرض مي تخود- و وحضور صبح لبدار زاعت وصوو فالنف وعمليات مقرسة المهفت كهنش فارغ كر ديره مه بورحشال درخيمه فاص فاصر برميز تناول فرموده مشغول درشطرنج بازى إزابوطالب خال وأجارى بريهن شده و تربی وه گهند در محل بمشیر با رفند انعامات در د نامه تقسیم می زمو دند- دگاه گاه از کابن ل_ه و مرا نیال در استهاع نغه لوده بروازده كَفنة ازخيمه محل بميشر لم برآ مرشده، درخيم فاص خود آمده، إشتغال قلبان ومطالعه كتب تواريخ و دوانين ما دوست گهرای فرموده ، قدرت قبلوله مي درمود ندر وبعدهٔ دو گهند محضور بهرا رشده ما بورهیشمال وامین الدین نهال و درگاه قلی خال درگفت و شنو دستنخان خوش طبعی **دنیز درنقس**یم میده به محلات و غیره بوده ابداز سه گفته ودر سمحل مشیره کلال براے تناول خاصه رونق افروزی شدند و بعد تناول خاصه برول نشریف أدرده كاب حسب العرص لورجينان ناشات يهلوانا ل كناشده الاحظمى زمودندروگا ب سبوارى سكساون با نور حشال و مصاحبین بسیرد میگه با غات آ نخارفته یک دو ساعت در انخانشست فرموده ميوهٔ آنجا مزيد كرده منصف در آنجا به مهم لا نقسيم كنانيده،

ونعن دیگر بحلات فرستاده، دوست گوشی درا سخالوده برماله دنگهال انعام عنایت و موده ، مراجعت به خیمهٔ خاص می و مود ند-و بیف روز دقت عصر مؤوید ولت بنا لکی ورد سوارشده، ولارحیثمان را برسواری سکساون با بمراه گرفتهٔ بسیرتا لاب می رفتند-روزے ار سیرالاب مراجعت فرمودہ فزیب باغ گورند رسیدند دران وقت یک یاغ مان دو داندانه بهاربزرگ فام يدست داشت، در اثنائے را ه استفا تذکر دک سخصے از علاقہ دارا ن سركار اب دو دا ندان به از باغ گورنر صاحب شكسنه مى يردر يونكه غلام را دیدان از دست زیر درخت انداخت و یا کی فراد شد- وغلام معقیش گرفتهٔ واستفسار این لیے اعتدالی که خلاف امرعالی است ازو تخور وادشال بوشنام ليكب إر بجواب غلام برداخت - ولهذا غلام برئے دا د خوا ه حاضر حصور آ سخناب بندگان عالی شده ، ا ز دا د سعاری الاوان حفور اسیر دار فریا درسی خواست که بانصاف گستران سرکار فيض مرار حكم عالى عن اصداريا بدرينا نكه باييز دريا فت اين ا مرتمو ده، آل سالک نسالک راه ظلم وجفا بیزامعقول برسانند. لزاب صاحب باستناع این فریاد سراسر داد بقاب

لزاب صاحب باستهاع این حریاد سراس داد بعاب خدا وندانه بوان ما در ده اظم خدا وندانه بوان به این مرایی سواری خود متعبن او کرده اظم دندو در این باغبال را مع دانهائ ایند طافر خیمهٔ من نموده اطلاع دنده از انجا ترب شام به خیمهٔ خود رسیده بهرام بنگ بهادر را طلبیده به بعتاب بسیار برسید ند که من سابق حسب التاس گورنز بشیا کرد

وسکرر تاکید کردم که تقید نایند، کسے از باغ گورنم دو بچر سرداراں چیز ضائع ونقطان مذنما يند- باي سس بے حيا از باغ گور مز دو داند انبه بزرگ شکسته باغبان را دشنام داده ر نند . با عنبال آنجا در انناے راہ ازمن مستفاتی شد- بیس من بگورٹر جی جواب گویم -بهرام خاك بها وركبال براس عرض تنو دند- غلام بجرد مكم حصور بهمه مرد مال از مازین ما و چوره وارال و از خورد تاکلال واز پر تا جواں بہر مک و بق تا کبیر شدید و ہرونت تقبیر میر مموور دگفتاً اذ كي خلاف ام معضور لفهور آيد در منزائے نامزاگر فقار و بندلا خوا مندشد-با دجودش کسے بیجیا مرتکب ایں فعل ممنوعہ حضور مثندہ است - ورب گفتگی جوان ہمراہی باغبان را معہ وا نہائے انبد حا مزیمووہ در مصنورع ف كردر كم حفور به بهرام حبّاك بها ورمشرف صدور يا فت كه شا روبرے خود دريا فيت ومنقيح منوده اللاع دمند-بهادر أغيال راجا مصطلحه طلبيده ومستفسرنام ونشان او شدند باغبال عرض كروكه غلام از نام او واقف نيست، المنسكل وشامليش اينكه مرد مميز و لاغرتن و جامه بوش ونسنالین د مشار بود - بهرام جنگ بها در کیفیت و نشان او نموجب ا فلهارزمانی بإغبال من وعن بعرض حصور رسانيد ند- ارشاد فرعو وندر وقت استفاته بإغبال خبالم برفرزيدان بذاب صاحب قبليتيت أرام كارسيده يود- حالاان علامت اظهار باغيال طور وزند مدار الملك معلوم نني شوديمك وروزندان جنت آرامكاه باستند عكم كرديد عظیم الدوله بهادر را بطلبند بولکه بها در معلی را طلب شد و ایت ا اوّل که از عماب حفور واقف شده بودند برترس وبراس

بسیاری آ مدند-در اثنائے راہ یک رسسن خیمہ در یا ست رہ سیکذری فورده ینال افتا دند که صرب بر انگشت بارسیده، قدر ورد و لنگ در با بیدا شد- بحوب لنگیدی ما مرحضور گشتند- برمدند البته بشم معلوم با شركم در باع گورنركد رفت و انبرشكست ؟ عرض نو دندونام ازی مقدمه بالکل و تفییت نمی دارد - اگرمی داشت عِ مَن مَى كردكه غلام كابِ بَآ ل سمت نرفته، أكر اذكفت ما غبان وما بكواسى برغلام اثبات شود،غلام مستوجب سزااست و لذاب صاحب گفتهٔ ایشال را قرین صدق نصورکرده بیران اعتاد نمو دند. ونظر بربراسِ ایشان، ایشان را بیش طبیده در مرکشیده فرمودند-نوبراسال مشو، سننبده ام كه اكثر وزندان نواب صاحب جنست أرام مكاه بياغات مي روند، وازسراغ و نشان باغبان كه شاتستگی می دید، یقین فرزندان لواب صاحب بوده باشند و حکم فرمود ند بعظیم الدوله بها در که سنسها با جهدا ر سواری من بخیر وزندان لؤاب صاحب قبله رفنة بهمد را دود بيا رند-حسب الحكم ما صركر دند، لو أب صاحب از قرى جنگ بها در و شیر بنگ بها در بر سیرند که با غیان گورنر در مقدمت سن انبه سراغ شامى دير- اگرشا باشكسته باشند راست بكويندايشا یترس تمام عرض نمو و ند- از غلامان این ترکت بو قوع نیا مده، و تا طال غلا ما ل ازال باغ مطلع بم بیستیم، و ندیدیم که کدام باغ باخ این گورنراست د اگر با ظهار باغبال پر غلامال تابت گردد تا بل

غناب دلاین سزاے بیساب ایم فرمود ندر والله بجرد صحبت این امر در غل وزنجير مقير فوايسيم منوول و خاطر العدے سخواہم كرد- هكم زمودند، باغبان را طلبيره آنها را بنا بند- يونك باغبان ما صر ف ارشا د نمو د ندر او یاس ا صدے از بنہا کن - در بی ہرکس که بات بلا اندیشہ بنار با عنیاں بک یک را دیدہ عرض کر درکہ غلام اور اخوب مى شنا سدر مروشرىي، وازچره اش علامت شرارت ظاهرو پيدا بود، دا مرد دربنها عا مزنيست - يقين است ازعنايت حضور آن م یه بهرام جنگ بها در عکم شد- یک کمندان با جهار جوانان بيره بارسيين بإغيال كندك ماغبال را دربهم نيمه ما وتنامى كشكر بہ بر ندر برکسے راکہ نشاں دہرہ ہے تو ف وتا بل یاس حفظ مراتب ا و ننمو ده کشاں کشاں جا صر نیا بیند۔ جو نکہ کمنداں وجوا ناں ہا باغیا در خیمه با رفتند، علی مرما ل نامی مخاطب به نصرت علی خال، مرونجیب و ذى مرتبت از طار مان قديم مركار شيبن رئيس الامرابها ور ورخيمهٔ بها در موصوف مشغول به شطر نج بازی ، ورئیس الا مرابها در دران وقد درزنانه نز دبیم صاحبه او دند باغبال کمندان وجوانان را نشال داوکه بسی شخص ا سامی من است بوانال بمجرد گفت با عنیال حسب الحكم لفرت على فال وأكثال كشال ورحفور آ وردند-لوا ماسب بنهایت غضب ہے استفسار جزے بارد لاں مکم کروند ازدستا رایں ہے عیا ہردو باند را بہ نہا بت کشیدگی بستہ لینجہ با

يزند حسب الحكم خوب رودكوب عودند- اے بے حیام انجی دائی وحکم دا به فهمیدی بواز عمّا بم نمی ترسی بود امرِ مرا گوز شرّ دانستی پس مقرع: مزاے کنده بازال کنده بازلیست اگر لذر چشمانم دیا دیگر کسے از اعیان ہم مرتکب ایں فعل شدند بالندالعظيم تعدير دسانيده مسلسل مي كردم وخود بم تميحي برست گرفته خوب زدو آن فیجی برست برام جنگ داده فرمودند ازیں ہے میا سبب سنگشگی انبہ بریرسند-انگراست یکویدوب، شاہم بزنند- نامبرد موائے نفظ تقصیر بیج بزیان نمی آورد- ہاں دم از طوق و زنجیر مسلسل کرده در میریاشد قید کنا نیده به بهرام بها در عکم فرمودند که این بے جیا سخت نالاین است و داند مرا رحم برین مردود منی آید - باید که این را تام شب دربیره راشته فردا صبح ورقيد فاند باغ رواز منوده ، ير ما لدار دست مم فريسند یزودی نروو دو کیگر غل و زیجیر منگین مقید کرده ور سواری مجوسا ل یا دو پهره جوانال بار دیک حوالدار رواید قلع چندرگری نخوده، يوليسند كر در تيد شديد بدارند. دباغبال را پنجاه روسيد العام داده تأكيد كشدكه اي ماجرا گورنز را اطلاع مذمندر بهرام جنگ بهاور حسب الارشاد با غبال را العام داده بفهان بسیار تقید برعدم اطلاع این مقدمه خوده رخصت کروندرولواب صاحب مخاطب به طامزی شده فرمووند که اگر این امر از تاجالاً ورئيس الامراك ازين إور عربت وحرست زياده كسے تيست يظور می آرد، بهیں سزا می وا دم - فاطر ا صر سے بنی کر دم - این ولدالحرام نود را چه نهیده لود که فلاف مکم من نمود بفضله آنجیکه کرد بسزایش رسید-

رسیددر بن عرصه رئیس الا مراء بها در از بیش گاه و الده بخمهٔ خود
آیدند و جمه کیفیت از رفقائے خود سنیده نا لال وگر بال نزو
نواب سلطان الشاء بنگی رفته من دعن اظهار احوال نفرت علی فاعوده
به بسیار می عضه ظامر کردند - خوابران عوض نخو وند - بسیار بجا وسخس
شد که آن نا لا آی از بی زیاده لایش سزابود - جناب که رهیم دکریم اندا

سر ۱۱ سر این موانق خطا بیش رسا نیدند- از بی گفتگو بائے مزاح داری مختلو بائے مزاح داری مختلو بائے مزاح داری متا ہے عتا ہے مزاب صاحب را قدرے فرو ممنودہ ، چند زمان خوشطبی کناں و لطبعہ گو بال را بنفزیم عامرکردہ ورکھات خندہ زنی مشؤل

منو دند. و کدورت عمّاب را از دل دورسا ختند. و ازا سنجا لبد دوست گرای بخیهٔ خاص خو برا مد فرموده از امین الدین خال و درگاه تلی خال هم کلام بوده موانی معمول

استراحت فرمودند-

وروز دویم رئیس الامرا بها در نیداز تناول میز صبح بموجب تبویز د تعلیم والده و فالهائ خودگریا ل در حفور آمده بائ مبارک افزاب صاحب گرفتند؛ دعفو و تقصیر نفرت علی فال کنا نیده از قبد نجات بخشیر ندر

لفرت علی فال از غیرت و حمیت در چندے دور از مدراسس

بریگر دیار دواز شدند و اب ما حب مددح تا بزهٔ جادی الاول ها ما مدار و این از است مدد می ماه بذکور با محات رونی از است دولت سیر برا دیا بردید بمرف آمده دولت سیاست فو و شدند و در بی سیر بزا دیا روید بمرف آمده را محک را فتحار الدوله بها در بعد چند به به تقریب و تجریز فنیات در اتنا و الد ما در محلات در مجوب باغ که اذ کاک فاص اوشال در در اتنا به در آمده است ، او برخی حفور خزیدی شرف الا مرا الا ارا لدوله بها در آمده است ، او برخی حفور تریدی شرف الا مرا الا ارا لدوله بها در آمده است ، او برخی حفور تامی باغ را نهایت آراب میا و دو ه و خیمه با از سرکا در گرفته عقب باغ را نهایت آراب میا فت بها ساختد در اینا در

بعدتيارى شام وتحال بتاريخ تنم شهرشوال هاطلد ببحرى شامى باع را زنام كناتيده ميوه عات اقسام ان بازار طبيده نصف ميوه در خوا نها آراسته داشت ولفف را مرر خنال ینال بصنعت بیسیانپرند كه دريا دى النظر عيب آن بنظر تني آمر كه كويا از شاخها برآمده أست. ورحضور جبت رونی بخشی و الاحظ باغ و سیوه جات آل عرض کردند. لؤاب صاحب حسب التجائة افتخار الدوله بهاور معه وأمرال و وسيكم علایق زینت سخش باغ شده دو روز در سیرد نیاشائے آل بو دند ـ دبررور دو وقت طعام غاصه قريب سلى خان وسواس اي طعام تقرنی در دنانه ومردانه با فراط تام فرستا دند- وزنار داران علاقة سركار وبهويان وغيره را برروز عبة بقالؤن ميبنه سركار ميدا وندر لواب صاحب دري سيير دو دوزه دوبرار دوبيه يخوا برال

بائے اخراجات سیر انعامات عنایت فرمووند و وقت روانه شدن از باغ كربنا ريخ يا زومم ماه شوال سلله بود يا فتحار الدوله بهاور یک بزار روید مرحمت فرمو دند- واز حکم نواختن نویت و داشتن کی بزار روید مرحمت فرمو دند- واز حکم نواختن و در حضور مکم استادن ترب دار بهراه سواری در تعلقات فود ودر حضور مکم استادن كاط ورنس تنبور لوقت رخصت ردائكي تعلقات وسم أمدن مجضور ال تعلقه مفتخ ماخة دوارة دولت مرائع فاص مدخوابرال شدند-رسكے۔ در تحریر أمده براے د فغ خفقان نواب سلطا ن السناء مبگیم بسیر ماغ سرکار در فزنگی گنده و کوه آل محد محلات رفته بنخ عشش دوز آنجا بها نند- حکم شد مه بهرام جنگ بها در که چند خیمه از کارها سركار ردان فرنگى گذره منوده، ازال نشه چهار خيد در باغ سركار و يكسه خیمه کلان برکوه فرنگی گنده و منوجه ت ره نصب کنانند. و م کمزیل بارد حكم و مندكه يك خط تاكيد ورباب واشتن بهره وغيره به غيمه إلى بركم نل أنجا بنوليسندكة ما يك مفت درأ سجا خوابم إندر ديراً في اخراجاتش بالفعل مبلغ شِيش مرزار رويبير ازكرنل بارو بگبرند و بندوبست اخراجا باورجی فانه و و سی کارفانه حات یمو حب فرد و سی فلی من سایند- اگرزر مذكور كفايت مكند مسب صرورت از محدمعصوم بگيرند-يهرام جنگ بهاور حسب الحكم بهمديند و بست بموده بحضور

عرض کردند. نواب صاحب معرفت خواهر کلال تهیهٔ روانگی و نگرخواهرال و تامی دنانهٔ و نگرخواهرال و تامی دنانهٔ و تامی دنانهٔ و تامی دنانهٔ و مردانهٔ روانهٔ باغ فرنگی گذاه شدند. و هر مکید را به خبمهٔ علیمه حا وا و ند

و مبع و شام موافق کم توره إلے قاصد و تصرفی که مقرر بو و می آمد و معتبہ برروز از یک دوید تا صدروید در زانه مجرفت نواب سلطان النظامی و در در زانه مجرفت نواب سلطان النظامی و در مردانه بوساطات بهرام جنگ بها در تعتبیم می کنانید ندر جد خرج یومیه ترب دو براد دوید تا بهشت دوز ددری مشت دوز یک دوری مشت دوز یک دوری بخت دوز یک دوری بخت دوز ایک دوری بخد خرج یوده و زنانه ید نه گفت می برکوه و زنگی گذاه د فته تا سام گفت در میرکوه بوده قریب جهار گفته بیشت به خود آمده موانی معمول در زنانه تا ول فاصد مخود ند.

دروز ددیم نید از تناول خاصه سه پیربرنا کمی خود موار شده، تاج الامراء بها ور ورغيس الامرابها در، وحبين لوازخان بهاور، وغيره، و امیرالدوله بها در، دا نتخار الدوله بهاور، وخوامرد ادگان، و بهرام جنگ بهاد وميرا سدالشفال بها دو وري يند ملازين متبرين را بمراه خوريايه كرفة باللسط كوه فرنكي گذرو دفية دوستم گيرای ور مكان جانسين يا در ی آنجا تشریف واست، ہمرا ہماں را قدرے فرصت وارام واده، ينجاه عون به يا درى وسى عون بآ دمان آ نجا بطريق العام عمايت فرموده، ارًا سَيَا بِارَادَهُ بِيلِ وه بِإِنَّ بِرِفَاسِتَ تَا رَاهِ وه بِإِنْرُوه يُرْدِيان ط منوده، ورا سنجا ایستاده بتاج الا مرابها ور ارشاد فر مود ند- با با جان در مراج شا بسیار صنعت است برناکی من موارشوند- وطرف امیرالدول بهادر وغيره طارمين مخاطب منده فرموو تراولاً مزاع على حسين نهايت ضيف منحیف مطاده بران در ما و گذشته یک مفتراز عارمنات بهارلوده كرمنور تاب أل برمزاج باني است، وازجره اش ضعف ونقابت

بیدا است وری حال بیاده روی باعث افزاتش ضعف - المذاور نا لكي سوار شدن مناسب مي دانم سنه الم معاف وار ند- نا لكي خاص دا طلبیده، دست تاج الا مراکرفته بناکلی سوار کرده خود بعزت افزالیش وست برناكى واست قدم بقدم آسته ازكوه ربر آمدند- وبربشات تام متوج اعيان شده و دوند كه خالي عالم وعالميان ويروردكار جهان وجها نیال بتصدی سرور انس دجال اور حیثم اقبال مند مارا ازین مرتبت سرا باعزت سرفراز ومتاز فرمود- مى خواهم كه به بهي عزومات فدا داد تا بنجمهٔ فودير ساغم بايدكه آن صاحيان نيز نقد يع بياده دوى چند قدم معاف فرمایند و خیمه ما هم بسیار قریب است بهمون طور وو برناکلی دست داشته واطراف وجوانش تنامی عد کال و طار بال نا بخيرة خاص رسبد ندكه تاج الا مرابها ور از ناكلي يا بش آ مره اول تدمين شده ووازده اشرفی مذر گذرا میدند- لواب صاحب ندر فرز مدعزینه خودرا ننبول فرموده كبلال محبت بإجيثم تمناك مكنا ركشييره فزمووند الله تعالى ترا اب منصب مبارك ساز وارفر ما يدو معيشه از فرخم چشم بر طاسدان مصنون و مامون و محفوظ واستنته بالحصول مراوات صورى و حنی شاده آباد داراد.

و سعوی سادوا باد وارود بمول وقت شامی ابل کاران وا عیان یا فتند که این ایا ایائے جانتینی مسندریاست ولی عهدی است و چوبکه خبر ظهورای امر بنواب سلطان النساء بنگم رسید، ورئیس الامرابها وریم مفعلًا ظاہر منود ندی سبجائے وو مترود ومتفکرت ده از تول واقرار مرادر نود مایوس گردیده، ازین مکدر فاطر بودند- دو میگرخوابران نیزازی ایرامتجب شدند، کیرا از برادرم این فعل نامزا دشگن بر بظهور آیده، فداند کرده باشد شاید که از زندگی خود بایوس گردیده اند، اینهایم ازین خیالات و دسوسه از زندگی نواب صاحب ناامید شدند، و بروقت و دبهین نکر متفکر بودند- و لزاب صاحب موانق معول بهفت گفیط شب در زنانه با خوابران مگفت و شنید بودند-

ا ما لؤاب سلطان النساء بگيم ورم ركام ايبائے نا يؤشى مى كردند لؤاب صاحب گفتگوئے كمايہ آميز ايشاں وايا فتہ خود م از ايشاں كمك خاطر شده كار بند مردت ظاہرى لود تد-

بها ده با نی نداشت - بنا برال برسواری ناکی ازکوه یخمه آدردم - دولی پر د دراشت دجانشینی موانق قانون یقین به فر زندی رمد- ۱۱ نشانیدن اد بر ناکی مطلب از ارادهٔ معنون فاطرسشا با نیوده مالند تعالی فالق

برحق قادرمطلق است بر کسے راکم ذامد ازمرانب عظلی سرزادی ی فراید-

بمثیرهٔ کلان ناحق از من رسنجیده خاطراند. از زنانهٔ مرخاسته درخیمهٔ خاص بیردن آیره، از الوطالسب خان داین الدین خان و درسیخان خان درسیخان خوش طبعی مشغول

بوده استراحت فرمودندوصبح ہفتم ماہ سخارے بطورت خفیف و دوست آبله ازقسم
خارش کے زیر گردن د دو بر بازو سے راست تایاں شد- و طعام میر میم
خارش کے زیر گردن د دو بر بازو سے راست تایاں شد- و طعام میر میم
نیز طوعًا و کرمً قدر سے تناول فرمودہ، وقت سے بہر سوار بر سکم سادن
شدہ در زنانہ تشریف آور وندر و بعداز تناول خاصہ سلہ بہر جحینہ مراجعت

دولت سرائے فاص منودہ، شب درمحل استراحت فرمود ندر روز ددیم ہمہ اسباب و چند سواری ائے زنانہ روانہ فرمودہ خود محلات سرمغرب بیشب نہم ماہ سوار شدہ قریب پنج گھڑی شب وا فلِ باغ خاص گرویدہ، در محل ہمشیرہ کلاں تشریف فرمودند۔ ریکے۔ میچ ہم ماہ کہ روز عرفہ بود بہرام جنگ بہاور را حکم فرمودند

که فرداردز عیدالفلی است من نمی توانم که نمسید مردم تاج الامرابهادر را تاکبید کرده ام که ایشال بردند دشنا موافق معول جلوس وغیره بر دردازهٔ نتج یوکی تیاردارند. مجدجب حکم صبح عید حلوس و تما می اعیان وارکان دولت

بقان سواری خاص بر فتح چوکی حاصر شدند-بیرئیس الامرابها در حکم شدکه شا در نتح چوکی رفته با تاج الامرابها در با بم یکجا در مها و ول نشسته بهرام به بها در را رو بروسے و د نشا نبیره بر مسجد مروند- حسب الحکم تاج الامرا بها در ورئيس الامرابها در در مها دول ميجا سوار شده كه بهرام جنگ بهادر واور مها دول حسب الحكم ودبروے وران ميده يا جم كثير بالمسجد فات رفته مناز مؤامده بفتح يوكي المرندرووراني سخورة بإنى منوده بهمول طوس جهنت تذر حصور ورمحل سلطان الشاء بسكم آ مده نذر گذرا نيدند و يصف عدكا ل تذرحصور ور زنامة فرستا د مذرو ليض مرد ما ل راتاج الامرا بها در و یصے از متصدیا ل وغیرہ را مکم شدید نیس الا مرابها در نذر ديوان ظانه پرېند مهم لا بموجب کې خاص عمل بمؤوند و موافق معول تويها بم سرشد ووقت سند يبرلواب سيف الملك بهاور ومردو غامران وخوامرنا دگان ورمحل خوامر كلان حاصر منده ندر واوند وروز دويم عيد ورمزاج لواب صاحب ازموزش أبله وموات ت نهایت بیقراری پر اشد- نواب سلطان النساء بیگم خودسم باضطراد برادر بخو بيقرار ومضطر تنده هكيم احداد للرخال مك الحكا وحكيم احد خال د حکیم علی نعی خال و حکیم محد واصل که اینها صبح و شام طاهزمی لودند، موائے اینها عکیم کمال الدیں خال و عکیم عسکری خان و حکیم عبد الرزاق غال وغیره جمیع حکمائے یونانی و مصری را جمع آوروه کیفیت سوزش آبله وت و بيقرارى كه برتبه تام بود ظاهركنا نيدند - حكيم احداد فأن برجيز خود در علاج رف تپ و التيام زخم آييه گردن متوجه وسرگرم يودند، دري علاجها يومهٔ دو سطه دوز اليك ويكر در كمال سوزش وحوارت يربيشت نایاں شد۔ ہم خواہراں شب درجو کی می ماندند۔ روز کے کرنل بارو بہاور وقت مردانه حاصر مقدہ احوال مزاج

در بافئة باكر فزال خط متضى كيفيت بارى واب صاحب وطلب او نوشة فرستاد واكر وقت يازوه كهنشه طا مزشده ورحضور بارياب كرديده از حكما وريا فت علاجات عنوه از كرنل بارد ظاهر نمود- اكره ازكرد تايشت سيهاراً بدآمده است الله بينت نهايت و فلك مرقدم کم در علا بیش سرعت شود بهتر، وگرنه محل اند نیشه است - کرنل بار در بها در ور اظهار دالل بحضور عرض نموور ارشا وشدكه واكر ما بديشت را زما وه از ألبه إع ويكر يغوروما فل ويدر شايد آل أليه از تسم سرطان يا شدة عرض منود اگریم آیله بریشت است را ما آل مقام سرطان نیست ر جاب اليج كرية فرمايندا و مرضى واكر بربود ن جناب دري مكان محيط كه راه أمد وشد مردت فرا مسدود است انست بالائے بام تشریف واستن خیلے مناسب می واند - اگر حصور بر نفرت محل تشریف فرماید، اولى وانسب است - ارتثاد شارمنی خوامرال نيست كه يك لحظ ار من ملا باشد عوض كروكه اكرزنانه را درعقب لفرت محل بدار ندومفايقة ندارد-كه از حصور قریب تراست و اب صاحب وقت دنانه ازخوام كلال ظاہر ما ختند کہ مرضی واکر بر بوون ایں جانب وریں مکان نیست برائے . سكونت بضرت محل را مناسب مى داند. بذاب سلطان النسابيكم و ويكر خوابران باتفاق عرض منو دند- برهاكه مزاج مبارك خوابيش دارو تشرلف دارندر ما بالهمو جا ها صرخوا ميم ما ندر اما از معالجه واكرط را صى نيستيم كه علاج وظاكط بسيار سخت است، وازال فوف مي آيد- ارشا و شدك معالجه ہم بینیں آبام تعلق به والكرامى دارد بيراكم اين كار جراحى است و در

ن جراحی و اکر ال محال می وارند- از حکامتے یو نانی کار براحی غیر مکن -اذاب سلطان النساربگيم مخفي زباني ميرالدوله بها در بملك المحكاكيفيت رجوع آمدن مزاج لواب صاحب برعلاج داكر گفتيا دارند. تجب بزار تجب كرشاع با وجود كمال فن حكمت ورعلاج كي آ بله عاری آمده لوای صاحب را وروست و اکو گرفتار می کندر مک الحكما عرض منووند- الربيه اين آبله جندال مهلك نيست علاج ازين صعب تراكبه لإ از ينده شده است ومى شود. بزاب صاحب را منا مسب نیست که یا وجود لوون ما فدویا ب دیا فتن بزار با برائے پرورش خود با رجوع يداكر غايندكه ورعلاج واكر بسيار خطرا است وى إيدك چندے تدبر علاجش باختیار فدوی بدارند و نشاء الله نفالی از فضل نضال لا يزال حكيم مطلق وشاني برحق است. مزاج ورع حد قليل روجعت خوا بدآمد فدا نخواست درصورت خلاف این لا جار از دا اکر رجوع فراید أينده بناب مخاراند ميرالدوله بهاور ورجمه اظار تك الحكا بحفور لذاب سلطان النساء بيكم ظاهر تمو وندر ايشان باتفاق مردو خوابران كريان ونالال سرائکسار برقدم لواب صاحب نهاوه عرض نمودند که جنا ب سیدے اختیار این معالج بر ملک الحکما برارند- فدائے تعالیٰ حکیم مطلق است از حكمت كا مدُنود شفائے كا مل و صحت كلى عطا مؤا برفرمود ارشاد فر مو دیر مقدرم می خوابد که علاج این بیاری از داکل کند-از يونانيال غيرمكن ديس الأده دادم فزدا صيح در نفرت محل رفة والكرا را برعلاج معين سازم، وبرائے أشا إلى كانے قريب ترعقب نفرت محل

تجيز نخوده ام درال فردو آيند-

دوز دوم صبح برنا کی خود سوار شده، بنصرت محل تشریف فرمود ند، دوقت یانده گفتهٔ و اکر فزال حاضِر شده کویند راد وواماز

وجراح كه از طازمان مركارلود ازدست او آغاز علاج تمود . كم يا زوه

ذ لو اطراف آليد جيسيايند، وروز دويم لذاب سلطان النشأبيكم ما ويكر خوابران اد مكان و ودكاه خود ورجره نفرت محل كه بسيار قريب الدكواب مل

بود سکونت ور زیدند و حکیم احدالله خان دونگیه حکاشب وروز ور فتح

چی طاضر لووه، دو وقت در حضور رفته، دریا نت احال مزاج می مودند برستور مردمان ابل قرابت والمكاران ود دفتة ورفع جوكى طاصر شده، خرخيريت مى گرفتند و تاج الامراء بهاور ورئيس الامرابهاور وغيره

خوامر داوگان حسب الحكم حصور از صبح تا نصف شب يك يك ياسس در چی کی دو کس مقرر شده اشتغال نسانه گوئی و حملهٔ حیرری خوانی میداشتند

ولواب صاحب وو صدروبيد به ذمم لوريشال كروه وربرديك مقرر فرمود ندكه از محد معصوم گرفت ورا فراجات صرورى سركار صرف نايندر

مولاناعمیر العلی صاحب با مشاشخین و درود خوانال از فاصلهٔ دورور طامزشده، آیات کلام شریف و دعائیات اسنا دو اعادیث شریف بد حصور وم کنا منیره، دوست گوای این نخانشسته، احوال مزاج دریا نت،

ی دفتند ولواب صاحب وری بیا ری بم درود معولی عل صبح وسنام خود عاری داشته چرب ندر الله به مشایجین و ساوات می فرستادند وتصدقات اقسام مثل كوسيندان وميش كاوان وفيل وشتران بوج گفته منجین میدادند- دوزے نواب سلطان المنابیگم و جهاد کیزاز فانه خود بلباس خوب و چند نوبولاعلی طلبیده بهر یک پنجاه روید نقد داده، بهنت آزادی از طرف نواب صاحب آزاد کنانیده، کیک و در بیش و تا نی دا در ترمل کهیری و تالت را در میلا پور و را به را در پلی ما دورم بر سواری اردانه مؤدند که آنها بر حاکه خوا بهند بها شند- و تا بیاری دوسته ماه بر دوز دو قد طعام برائے تقسیم فقراء برسبیل کنگر از جانب خوابرا ق

د د اکر مردوز صح و شام آمده ما لجات گو تاگون می نمود -الما آن آبله بيني صورت التيام تني گرفت، وران حال و كاكر الكرش باردً بهادر تبحرير نشتر عوده بالذاع اقسام فاطرحيى لذاب صاحب كرده، الدووطوف آبدرا تراسفيد- درال وقت ينال ادية وورو بهم رسید که بریشم نمناک که یک نفظ المندکریم برکشیده فرمود ندا كه نيا درمن بس كن، بس كن، مرا زياده از بي تاب وطاقت منبط و صيرنيست دىنى دادم والكر ليد فراعت كار خود برتشفى وفهائش اذاب صاحب برواخة كويندراؤ رابرات بستن يى ماموركروه برون آمده از کرش بارو بها در بهر کیفیت اظهار تنوده رفت. لذاب ما حب بدرنت او ورزنان با خابرال حال مزاج

واب ها حب بيدرس او در د ما د به وابرس سرس ري خود ظاهر نموده در ذ نامة بيرزے تناول فرمودند و خوامرا ف بر حالت البتال التک ريزال شدند لواب صاحب فرمودند فداكريم امت فضل خود شامل حال خوامد فرمودند و عا در فضل خود شامل حال خوامد فرمود عنه و مسا وقت قبوليت وعا در

تشدد درد خود به لبها ابیات تصنیفِ خود مجمنمون التجائے صحت از مجيب الدعوات و در بناب رسالهاب وآل دا صحاب اظها رسس با واز بلندو حزی با چشم گریان خوانده اشک از دست خود اعتقا داً بر مى ما ليدند و وطاكم وه دوازده روز سر دنيد جهت التيام زخم آبله سعی بلیخ تمنوو مورت ورستگی آن ندید نهایت مشوش شده روزی وقت سم بهر باطلاع گورنز با دو واکران و بگرامده بازسه جانشر نموده از میل ریم آل پاک کرده مربم تازه انداخت و لؤاب صاحب وقت ميل كشي بمرتبه بيقرار شده يآ داز بلندا ه مي كروند- وكرس ماروبر روز وو دقت بينج گفشه بيش مغرب ما منرشده مم كيفيت مقدمات سرکار بزیان انگریزی عرف کرده بموجب کلم کاربندا آ می شد۔ ولذاب سيف الملك بهاور برائے عياوت اكثر باسته بهر آمده دوسته گفری در حضور بوده ، لیدآ مدن کرنل بارو و داکر در جرهٔ فو ابر کلال آمده حسب گفتهٔ ایشال کوش برگفت و شنیدلواب صاحب وكرس مارو بها ور واشته ازجواب وسوال آنها بخوابرال اطلع میدا دندر چوبکه خو دیدولت از بی معنی مطلع می شدند از بهشیره قدر كران غاطر شده مشورت ازكرنل بارو بها در موتوف مؤوند. وواكر و تنبیکه روز ا فرونی بیاری بگورنر خبر دا د ، گورنر حکم کرو راون میجر که در سفته وديار رفية خبر خيريت كرفية إشر لون ميجر موافق عمم كاسم بيازوه كَفنة صبح وكا س به ينج كفنة وركيرى كرنل اروا آمده تعدع ض اطلاع با کرنل بارد باریاب حضور شده از ظرف گورنز استفسار جیریت نموده

دریا نت الوال کروه می رونت.

لذاب صاحب وقت ملاقات ميجر دومال شال برسر بيحيده وازجا درطل بوسنش مدن عوده مدقت بسيارنشسته سخنها برور و فقرت ی فردندگرتا که اینینی ا دال بیاری وضعف د بے طائق با و دا صح نشود و او گورنز ظاهر ناید - بعدر خصت میحر با عاصرین بين مطلب مصنر خاطر حذو انظار فرموده مي گفتند- اگرچه من اين نعل لأ مناسب وقت دانسته بعل مي أرم ا ما لا حاصل كه معالج من من وعن كيفيت از ائش بيارى وكاستكى مزاج مفصلًا كوش كذار كورنزى نايد عكيم مطلق وشافى برحق از دار الشفائح كميت كالمد يؤو انشاء الدصحت مح مل عطا خوا بدو مودر الحاصل بمارى روزبروز ورطوالت ولحظم بلحظ ورتزاير بودر دریں موکع محرم الحام قریب رسید- بتاج الامرابها در و رسیس الامرابها در عكم شدكه بميرورويت بالل ماه محرم علم حيدرى موانق معول نفسي كناندايتان حب الحكم بقان وقاعده مقرر برساله حيدرى علم بشب غرسه ماه محرم الملائلم البحرى تضب كنا نيدندر و خوا بران از سیم تا دقت عصر بیش لزاب صاحب لوده، العدازان جہت اعورات عاشور خابہ اے عود بناند فدو ا می رفتد۔ وبتا الح مشتم اه بمه اسیاب نگر نواب صاحب تیار نموده وقت سه بهر مزو نواب میاحب آورده ۱۰ دائے منت نگر کرده حسب معول ہمراہ بہرام بنگ بہاور روانہ مکان حیدری علم مخودند وسواریہا

زنانه نیزاز خانهٔ نواب سلطان النساء بگیم ممکان مذکور رفته ندر داشته نا تحد خوانده آمدند. وشب وبم تاج الامرابها در درييس الامرابها ور را از حكم اذاب صاحب مجان حيدرى علم دفئة الميرالدول بهاور وافتخار الدول بها در دیرام بنگ بها در بر ابتهام روشنا نی وغیره علوس متعین سانتند کتا بازگشت علم بمراه با شندر و ببیت و ششم ماه محرم نیر دستم سالگره خاص که بالا مذکور شده است ، بهول طور ا دا منووند- و خود بدولت در مالت بیاری بیقرار بو دند-ر ملے۔ و تنکہ کہ خرباری اذاب صاحب ور نتہر بگر بنواب عسام الملك يها در رسيدًا يشال معه فرزندع زيز خود مطمعلى خال بهاور با دوصد نغر جوانان بار و ترب دبیاره و دو توب معه باردد كولم أن جهت احتياط خود بانديشه راه زنان وبالكران كم قطاع الطريقي می نمود ند، و از نتهر نگر و افل مدراس شدند- و یک روز قبل از وافل شدن ایشال در مدراس اداب صاحب بسبب خفقان از نصرت مل نقل منوده ممجل خواهر كلان مؤدا مرند روز دویم لذاب حسام الملک بهاور جوانان وغیره را ور مبارک باغ گذا شنة خو معه فرزند آمده نذر گذرا نبیره از ملازمت لذاب صاحب و دبیگر برا دران و خوابران مشرف و مستفیض شدند

الناب صاحب و دیگر براوران و خوابران مشرف و مستفیض شرند و از کیم از از میم خود و و آمرنگر و کرنل بار واز آمرن جوانان بمرابی او اب حسام الملک بها در مطلع شده ، مخفی در حصنور عرض کرد که فلا ل حسب الایمائے او اب سلطان الناء بسیم

بخيالات خام ولا حاصل بحيله الذليشه راه فرج با توب بالهمراه آوروه در مبارک باغ داشته اندر

غود بدولت از استعاع وريا فنت اين منى از بمشيره

بهایت گران خاطر منده ، دوز دویم گفتند- اگریم مرضی من ازین

عا بجائے دیگر نن نیست کر اکثر در بیاری با دریں جا شفا یا فتم راما

واكرا بسبب ناموانقت بوائد اينجا خووهم مى كويد وازكرنل باروم عوض می کنا ند که با لائے نفرت محل سکونت بہتر می نا پد بوائے

اً نجا نها بت موافق مزاج است مى خوا ہم فروا صبح منصرت ممل بروم. شنا با يدستور ساين در أنجابيا ندر

عرمن كردند برجاكه جناب مناسب دانند مناسب است الم ایم طامنریم. بقیع بهارو بم صفر ۱۲۱۲ این کری از محل خوابرکال بین ما من میل تشریف فرمود ندر خوابران و مکا و طازین بدستور

گذشت ورا نجا حاضر بوده علاج از واکر میکنا نیرندر و گورند هم هیشه احوال مزاج از داکار دریا دنت ی کردر

بنگفتگی گلدسته دویم در کاراجهام ان الله المالاله المجرى

دربیان شدت بهاری دمالحات و اکران دیجربزوتحریرویت بنام تاج الامرا بها در و آمدن خفکی سنجانبین بواب سلطان النساء بیگم

و داب عدة الامرابها در و داخل شدن نوج انگریز ور باغ خاص ور حلت داب صاحب مدوح و سوال و جواب گورمز مدراس اذتاج الامرابها در و مسند نشینی امبرالهند والا عاه دواب عظیم الدول بها در در طت تاج الامرابها در-

بها در در طنت تاج الامرابها دریها در در طنت تاج الامرابها دریها دی بیاری لؤاب صاحب دوز بروز لطوالت می انجامین و دو اکران بر مین سعی بلیغ نموده و دو اکران بر مین سعی بلیغ نموده آمدند - اما بیاری انحطاط نمی پذیر فنت - و دو وقت دیم و علظت از میل یاک وصاف میکردند - وقت میل کشی در حالت بیقراری و آه دل سوزی لؤاب صاحب که بیجر والحاح از دو اکرا بر بان انگریزی و آه دل سوزی لؤاب صاحب که بیجر والحاح از دو اکرا بر بان انگریزی می نشستند، ما مند ما بی بیقرار می می نشستند، ما مند ما بی بیقرار می

وا ہ دن وری وری کہ بیس جرہ می نشستند، ما شد ما ہی بیقرار می شدند۔ ہمہ طاحتریں کہ بیس جرہ می نشستند، ما شد ما ہی بیقرار می شدند۔ وظ اکٹر سروقت کا م طانیت امیز می گفت۔ دور نانہ مخاطب بخابراں شدہ دور نانہ مخاطب بخابراں شدہ

خوا بد دا شت اسلی مبدا و ندر ریکے مروز دو یم و قت عصر کرنل بارد بها ور د سالار

بنگ بها در و بهرام ینگ بها در در خلوت طلبیده کیفیت بیاری خود ونا اميدې از زيست ظاهر ساخة، به تجويز كرنل بارو بها در بصلاح سالار جنگ بهادر وبهرام جنگ بهادر یک قطعه وصیت نامه بمضمون وعبارت استوار با دا خله سالار جنگ بها در ونعی علی خال بنام تاج الامرا بهاور از دست خود زینت ترقیم و موده، مهرِفال كمييش فواہر كا ل بود بحيلہ طلبيده مبت موده روبروے واخرين سیرده تاج الا مرابها در منووه، با چشم نمناک ارشا و فرمودند - که لے جان پرر! ولے لختِ جگر! قادر متعال لایزال از فضل پہما ل خود ترااین منصب ومراتب ا قبال سرفران فرموده ا ست-باید که برانالی و بوسشیاری بسیار سردست شعقل مندی را از دست نه و بهند، وكار بند بركار بآيتن مبين شوند، تا غنان اختيار ضبط ونسق دوليت برست آل نورجيتم قائم باشد، كه مقايد از شيران فراست وبهوستمندى افراده است، و ننجو يزو مصلحت برامر ما دو ستال د مشيران خود قبل بهرام بك بهاور و سالار جنگ بهاور و کرنل بارو بهادر و میراسدانشرخان بها در می نمود باشتد-باتی کیفیت در و صیت نامه مندرج است ۱۱ دیدن مفهوم خوابد شد- اد نعالے شامذا ک لؤد حیثم را پرد سنه در حفظ و حمایت بنو و داشته الزعيشم زخم عاسدان محفوظ و مابون وارور مالار حنگ و تقی علی خان و میرا سدا دند خان را حکم فرمو و ند. كاغترد صيت نامه ازماج الامل بهاور گرفته يديوره ى والده ايت ال رفت از طرف من بهام وبندكم خدائ عالم وعالميان الألطف رمول خاتم بخيرا

فرزند عزیزشا را ازمنصب ریاست ملک کرناطک سرفراز فرموده، بهشا مارک و ساز وار فراید- وازفرزند خو چاکه با پد خروار باشند و رضالواز فال بختى را طبيده حكم فرمود ند- النّد تعالى على حبين را برمنصب من تائم مقام بموده است. شا بهیشه با چنداد جوانان خود سب و روز ن: دعلی حسین حاضر با شند- و بناج الامرا بها در حکم شد؛ از امروز سشها

نزومن شب وروز ما شند. مجه وشام دو دفته آمره الوال من ورمافة بر دند- بها در موصوف ازال روز بموجب تأكير كاريند شدند- وسالار ینگ بهاور و بهرام بننگ بها در و تقی علی خان بها در و میرا سدانندخان بهاور حسب الوصيت شب وروز در حضور تاج الامرا بها ورحاضر ما شي

می تمو و تدر در و تنتیکه کیفیت و صبت نامه جا بجا اشتها ریافت افزاب سلطان النسأبيكم باستزاع اب امران نهايت غم وغصة بين سيف الملك بها ور با اذاع وا تسام شكايت اذاب صاحب مووند وگفتند كه اذاب

صاحب اد ما چشم گردان شده أيميح وعدهٔ خود اندمن وفانه كرد ند-الف ابى وعده خلافى يُبشّ قاصى حقيقى كه صادق الوعد است بطهور موابد أمدر سيف الملك بهاور جواب واوند- بمشيرة من ابس كلمات ناسنرا یں ہشیرہ بالکل نا زیبا است۔ پیش دیگے سے ظاہر کمنند کہ برائے سٹما قباحة است نامناسب.

بور و قت ملطان النساء سليم بهيشه از لؤاب صاحب برول بودند. وقت ملاقات گفتگوے كه ازال ملال خاطر بوده ظاہر نمودند.

ولااب صاحب آن سخنان را وریا فقه بتجابل عادفانه ی گذرانیدند روزے بیگم صاحبه گرانی فاطر را باین طور اظهار سافتند که اگر بآن براور از طرف این جانبه شکے و شبه ورفاط طاکروه با شدفاصهٔ خود را از و یکر جانیاد کنانیده تناول فرایند. جواب فرمون، از شها بیج طالع و اندیشه بخاطر نیست و دنی وارم شاعبت این خیالات بیجارا در دل خود راه واده اند

ازاں روز براے خاصہ خود ور محل والدہ تاج الامرا بہاور تقید فرمودند۔ دگاہے ور زنانہ واکٹر در مردانہ تناول می فرمود نداکج بظاہرا دطرفین گفت وسٹنید محبت آمیزی شد، اما ورباطن فیما بین صورت ناخوشی پیدابود۔ چونکہ لؤاب سلطان النما بھیم را بدریا فنتہ مخفی از حکما از ذندگی ایٹ ای یاس کلی حاصل شد۔ ہیشہ ہمراہ سرا منجا مؤد اسباب و صند د تہا ہے سراہ رکہ در علاقت ایٹ ال بود بہنا مؤود اردانہ می عود نے ہروقت بنمائش ظاہر گرم و زاری می کودند۔

روانه می عووند بهروقت بناکش ظاهر گریه و نزاری می کودند رفط منگے می بونک بابل عکومت فرنگ از سابق المایام ضبط و نسق ملک کرنافک با ختیارخود واشتن منظور بود - اما نمی آمر بهی بیاری ا وسیلهٔ آن بموده از و اکوان احوال مزاج لزاب صاحب دریا فقه دوز و می بیم موافق معول چهت خرخیریت در فتح یوکی آمده بیمراه کرش بارد با دیا بی حفور مشرف شده ، از کرش بارد چند مقامات محفی دریافت چیز سے سیجی بزیم بموده رفت و مهدروز کرش بارد مصلحاً وقت مزب بزد لواب صاحب حاصر شده ، با خفاع فن کرد که سنیده ام لواب

ملطان النساء بنگم صورت بیاری جناب ویده از زیست مایوس شره در دادان خاند رئيس الامرا بها در اد دوست دوز به بتقريب علياست صحت جناب قريب صدكس مسطح عن أورده اندر وحسام اللك ببادار نير حسب الطلب سلطان النساء بلكم فرج كثير با توب وبارود وكوكه وآلات حرب ازنتهرنگر بهراهٔ خود آورده، ورمبارک باغ داست، ا مذر وربی صورت معلوم نیست که چه فسا دیریا خوا مپند کردر غلام اطلاعاً عرمن منود الذاب صاحب ازي خبرفتنه الترخيك مترود شده ارأشاد فرمو دندر دو ست من فکرایں ج باید کردر عرض نمود که درعقل ناقص غلام می آید که از کونمینی قدرے فوج طلبیدہ جا جا در باغ تاصحت جناب بهره وجوكى بدار ندكر مصلحت وقت بهين است ـ بفضله لعدصحت عضور روامه خوا مند شدر لواب صاحب بتا مل بسيار جواب واوتدران صلاح قربن مصلحت منى والنم كم فذج المكريز طلبيده ورباع بدارم. عرض مخود كه دري تجويز الدليث به فرمايند كه اين شجويز فيلے معقول الت، و قبا سے می دارور بلک براے مفسدان و فلند الگیزال ببیارمناسب وجهت حفور وصاحبزادهٔ بلندا قبال هم امن وآرام است -لا جاد فرمووند - آنچه شا مناسب دا نندر بعل ور آرند-روز دويم كه شانزوسم صفر ۱۲۱۴ د ايجري بود صبح كرنل بارد عامِر شده احوال مزاج عصور در ما فنة مجدداً عكم آورون نوج الكريز

ها مِرسَده احوال هراج محصور وريافته معجد دا معم اوروی توج اعرير در باغ که فنه بهاغ گور نزر فنه تقبد فرستادن فوج مخود و فود مراجعت که ده بر دروازهٔ باغ خاص آمده تاکيد که د که فوج ازکونپی

ميردادان الم مكم لواب صاحب واخل ى شود، ما نفت كنند- و نوج که از ستیها دروز درباع گورنز تبار بو و عقب کرنل بار د كرنل كلين يا دو قيل بارخيم لا و چند لاپ و ياروت وگوله وغيره اسباب حربي و لوق وزنجير و ده يا نزه نميان مده ويگر سرداران كه كرنل بارد ما في يوكى رسيده يود، وقت ده گهند دا خل باغ فان شدهٔ بر دروازهٔ فع جو کی عاصر گردیدند لذاب صاحب ازآمدن فزج بسار مشوش شده، رباني كرنل مكلين ليد سلام يبام وا دندكه بهرام ينك بها در وسيدر فالزازفال بخشی هرها که گویند؛ پهره شا همراه بهر سرکار من بدارند، و تقید کنت بقضیه و ضاد و بهرکس که جوانان بهره سرکار ما بفت آمدورفت خايد، تا يع أنها يا شند، ومركرا جوانان سركار دليش كنند اينهام خايند-وبهرام جنگ بها در دسبد رضا بذار خان بخشی حکم شد که گورنرهای ازاه مربانی ہمراه کرنل مکلین فرج از کونینی برائے احتیاط چند امور فرستاً وه الله من مم يكرنل مذكور ايمائ بيف مقدمات تنووه ام شاہم نزداو رقة خمہ اے ہمراہی فوج واروبروے صحن حویلی

قدیم کم متصل در وازه کال باغ است نفب کنا نند و حویلی قدیم را زود تر در ست کنا نیده کرنل مکلین را درا نیجا فرود آرند، ویک کات کمینی بر در وازه کلال و بر دیگر در وازه فی باغ دو پهره بوانان کمینی و بر در وازه نفرت محل که سمت دیوشی بمشیره کلال است پهار بهره جوانان کمینی و بر دیوشی فی یک کا ط

جوانان کمپنی با یک پہرہ سرکار با مدر داشت۔ و تو بہا وغیرہ سیبسس بعد ار ابرائے ایں اسکام خبرانجام و مندوبست آل کہ مَا بَهِ إِن سِرَا عَجَامِ يَا فن . حَكُم ولَكِي كَلِم بْلُ بارو مَثْرِف صدوريانت كه بهصته وج كيني موافق قالون از معردت تفي على خال يوميه بيش كرنل كلين بابد فرستاد وشاهم خرگيران جميع امورات آنها باشد چونکه خبرا مدن و ج درباغ شهرت یا فت، تامی عالم در براس و ف كر مشوش اندر و بهشبرگان حضور نير اند واغل شدن ورج ماس حربي ومحبوسي مطلع شده، در حصور نا لا ل وگربال عرض نمو و ندر الله تعالى ساية جناب را برسرها تا صدوسى سال سلامت وقائم دارد كه بهمه وجوه وسسيلة مايا ل اندرا ما موجب آمدن فوج انتكريز ورباغ معلوم بگردید. نواب صاحب با چشم برگه اشک به تسلی ایشال پرواخه وزمو د^اند بهراسان نشوندر مشنیده اشده است که درای ملک یالیگار وغیرہ ازراہ سرکشی بیزے بنبرگی اختیار ممودہ، جا بجا فتنہ و ن د می خایند بنا برا س گورنز مدراس از را ه مهر با نی و خیرخواسی برای احتباط ما نوج از کمینی روانه نموده است، خاطر حمع وار ندیرمیج انتش بخاط باراه ندم ند خوابران به نهایت ور دوالم گریه و عنم خود بارا بريائے براور انداخة دعا لائے صحت با بذاع وا قسام كروه مرخص

الحاصل چو مکه بیاری قدم بقیام وتزاید حو و قائم کرد،

قرت وطاتت د صحت ازیدن روگردان گردید- بر چند داکر ان بمالیات کوناگون متوجه حال بودند امایه علاج موثر و مفید منی شد. شب وروز از ور و موزش بیترارد بیتاب بودند

روزے تاج الا مرابہادر راطبیدہ بعد چندیں سخان نفیعت آمیز ادشاوز مو دند کہ فرزند امیر در مزاج بسیار عزبت میدارد. باید کہ میت باخو و داشتہ خبرگیران اوبات نداو طعام ہمراہ خور کؤرا نندا واز خود فرا نساز نداو برہمہ کار از دانائی و ہو شیاری کاربند شوندو ماہر بیک رویہ دوستی و مروت مرعی دارند۔

تاع الامرابها در بموجی وصیت پرد عظیم الدوله بها در را باخود داشتهٔ مراتبات مردت بجای آور دند. و بهشه دو وقت برائه خبر خبر خبریت پرد خود با جانان بار وجو بداران وسید رفنا واز فان نجنی و کامه یا تقی علی فال بها در و سالا رجنگ بها در پیش پدر آمده دو سلم کم می رفتند.

مسته هری رسید و تاب وطاقت برداشت و سوزش بسیار درو آبله آبده اواکر صیح ابیات دمانیه التجائے صحت و تندرستی خوداز شافی مطلق، صیم برحق در تنها فی التجائے صحت و تندرستی خوداز شافی مطلق، صیم برحق در تنها فی با داز بلند و محزوں بریالائے یام سکونت خاص خود خوانده یکصد و بست دیک بار استخفار گفته بعده لفظ توب "توبه" توبه بیند مرتبه برزیان می بار استخفار گفته بعده لفظ توب "توبه" توبه بیند مرتبه برزیان می بار استخفار گفته بعده لفظ توب "توبه" توبه بیند مرتبه برزیان می بار استخفار گفته بعده لفظ توب "توبه بیند مرتبه برزیان می بار استخفار گفته بعده لفظ توبه "توبه" توبه بیند مرتبه برزیان می بار استخفار گفته بعده لفظ توبه "توبه" توبه بیند مرتبه برزیان می بار استخفار گفته بعده لفظ توبه "توبه" توبه بیند مرتبه برزیان می بار استخفار گفته بعده لفظ توبه "توبه" توبه بیند مرتبه برزیان بیند برزیان برزیان بیند برزیان بیند برزیان بیند برزیان برزیان برزیان بیند برزیان بیند برزیان برزیان

خود آورده "العفو" العقو" یا حیثم گریا ب ارشاد می فرمودند کر آوار الحاح وزاری بزیریام می آمد که ما ضرین ازان آواز ورو ناک عکین می شردند

دا د در سوس می منو دند- در گاه مولانا عید العلی صاحب و ستید سشا ه كريم الله صاحب وشاه محوو صاحب سا دى براس عيا وت می آ مدند ازیں با با نکسار تنام النماس براے دعائے متحت کروہ می آ مدند ازیں با با نکسار تنام النماس براے دعائے متحت کروہ می فر مو دند کہ حالت من بسیار تنا ہ است، صورت زندگی معلوم می شود. و آن برسته بزرگان بهدشنیده از سخنان تسلی بسیار بحضور نستی و طها نیت وا ده می گفتند که حضور مشوش مد شوند النگرتمالی ميم مطلق وشا في برحى إز دارا لشفاء قدرت حدو تفعطا حوا بد فرمو در او تعالیٰ شانه جناب عالی تا بکصد وسنسی سال با صحت و عافیت وسلا خوا بد داشت را ما این تصدیع بیاری دو روزه است، نخوا بد ما ندر قول تعالى خان مع العسو ليسواً انَّ مع العسم ليسما أ كُفته، و يند ا یات شفا از کلام مجید سخانده برحضور وم کروه مرحض گرویدندوم با لذاب صاحب بازهمول وقت مولانا صاحب را بإوفرموده، نزوبالين خاص من و نشانده ، مردو دست مولانا رابد سروحیتم منو و داشد،

أنست وعلم مذكور يراور عزيزم نصيرا لملك لالوميال ودعادت باع مكن ما از مرصى من تا زمان دولت عفرت لواب صاحب قبله جنت آدامگاه بعشرهٔ محرم نفب می نود د آمرند و اینجانب يْرْ خِرگيرال بوده ، با روشي وتسجل بشب عشره حيدري عَلَم را بر بودج فیل برگردش می آورو- و درین حکوست ما که علم مبارک مذكور را بياس بمشيرة كان در حويل قديم رويرو ف دروازه باع کا ن خاص جا داده با دوشنی بسیا ر درعشرهٔ محرم امتا و کردن حكم دا دم و بمشيرهٔ كلال نيت ومنت لنگر ما و اينجاب و محلات وغيره دراً نجا أمده مخو دند- واگر دري امراينجا نب از علائے دي ان إعث أل يبيزے تعود ايان ي وانست ، فدا عليم است يك لمحد أن طرف متوجه عنى شدم والاورين وقت رويروسه أل حفرت ا قراریدل می کنم ر خدائے لاشریک گوا ہ است من برمذہب پدر خود قائم ام بيوں مرايقين كلى است اذبى بيارى مهلك جا ل برن خواہم مناوکد دود بروز بیادی درتراید و بیشه در ضعف گرفتار وطاقت امرون وزوائتی با شر، ومرضی اللی ہم چنین است - م خینا برضاء الله وا دان قبله توقع دارم بوقت اخرا أسخفرت تشريف أورده او نام بادی تخالے و محبوب ا ومرا تلقین و موده ۱۷ علیم العرشاه حالب مورة كلين فوا مده و نيدا ساني روح برستور روية آ با وا ديرا د من سیاب سفراً سخت کنا نیده از عذاب اسخت سخات خایندر ومولانا صاحب باحثم يرتم بيردن أمده دوبرو مے

امیرالدوله بهادر و افتخار الدوله بها در و سالار جنگ بها ور و بهرام جنگ بها در د مبرا سداند خال بها در وغیره من وعن اظها د او اب صاحب ظا برسا ختند- روز دويم ولا اكرام م إز علاج خود ما لوس شده واز زنرگی لذاب صاحب نا المبيد كرويده بيش كرنل بارو كيفيت از دريا فت عال عضور امروز معلوم می شود که آن آبه با لکل النیام پذیر نیست بلکه تا حجر سرایت نموده مهمان دو سلم دوز آندر آ دننوس محنت مفت ضایع و ناچزگردید که بسیار تو قع داشته بودم کرنل بارد از زبانی وللمر شنيده خيلے مضظرو مشوش شده، سالار جنگ بهاد وتقی علی فال را بمراه گرفته در فتح چوکی نز و تاج الا مرا بها در رفته کیفیت ز با نی داکر عرض کروه ، در مشورت خود الم در بندو بست چندامور و دو سعه روز در تهی حالت ا ضطرار گذشت بشب سیوم تنام عابد حال گرویده نوبت حالت نزع رسید عکیم احداللدفان

ر بیج الا دل الالار بیجری مقدسه که شب چهارست نبه بود بیتراری برتبه و ولیگر چند حکما با تهامی ابل کا را س و ابل قرایت از مغرب تا صبح درانا عاضر بو دند- براً ن و برلحظ بدريا فت مزاج از نبض ومالت ظاہر ر مکے۔ جو بکد آ فتا ب عالمتنا ب صبح سیوم ماہ مذکور از

عالم بنیا بی و بنیراری عنم و اندوه این الم بروه حجاب ازرخ برکشیه و سینه سَحِ درین مزن و تالم چاک گر دیده سالا رجنگ بهاور از

حكم تاج الامرابها در مولانا صاحب وشاه غلام الله صاحب، ودليگر

مشاکیخین را طلبیده خاصر حصور کروند که در ا در کار قال اسد و قال الرسول مشقول باشد - تأگوش و زبان نواب صاحب ازین جوامر آیدار قیل وقال ایان مزین و بهره الذور دارین شودر وافتخار الدوله بهاور نیز از خرخوایی و محبت دلى الاوت سورة بلين ى كروند يونكه أواز بلين خواني بكومش غوابران نواب ساحب رسید، شور گریه و زاری از زنامه بلند گردیده. تاج الامرابها درای معنی تاگوار خاطر شده ، در زنامه بیش عمه به آمده بتعدی تقید کروند و گفتند- که مردان بسیار قریب و او اب صاحب در طالت غش اند این نتان وگریه مناسب نیست که آواز گریئر شال بيرون مي أيد بروند بخامة لأئة شا- بؤاب سلطان النسأ بيكم وغيره يري كلمات ورشت حكوست نا ونش شده بمول وقت سوارگرويده، یخانهٔ با روانهٔ شدند- و مرآن خبرگیری براور خود می تمووند عكيم احدالله فان ودير ككماكه لحظ بلحظ متوجه نبض بيني يودند دران طال از سالا رینگ بها در وغیره انطهار کردند. ا دنسوس صدا دنسوس كه الأبت لواب ما حب بيك دو ساعت رسيده است ر واكر پيش از مِفْتُ أَذَ عَلَاجَ بَوْدِ مَا يُوسَ كُرُدُ مِيرً مِكَ مَا • قِبَلَ وَلَا أَكُرُ وسَتَ أَزُ عَلَاجَ مى كتيد مايال علاج ميكرديم - اين بم خوبي قسمت ما دولت خوالال على كتيد مايال علاج ميكرديم - اين بم خوبي قسمت ما دولت خوالال است. ولواب صاحب از صبح تا سد جار گردی دوز بلند بده ور مالت تزع بودند بعد ازال باقاقة أنخرى شل بيراغ صبح كه دم آخ

ردش ترمی شود از خواب نزع بیدار شده با دار بدند گفتند که ان شؤرو عوٰ غا وکثرت ہیجوم مرد ماں نزومن براہے جیست۔ از من دور شوند وبروروند- سمه لم يك يك بيرون أسدند بعد دو سه گهرای محدمتصوم و محدروش طافران حفور ما إضطراب تام آيده ، مولاتا صاحب وسالار جنگ بهاور را خر واوندكه وقت لؤاب صاحب بسيار قريب است رباستماع اين معنى بها در مذكور ومولانا صاحب با حكيم احداليُّر فال مزو نواب صاحب آمده احوال از نبض دریا فته سمه ما را عکم آمدن مزو حضور وا وند- عليم الله شاه صاحب وغيره نيز جمع آمده بتلاوت أيات و سورهٔ قرآن مجید مشغول شده و امیرالدوله بهاور وافتخارالدوله بها در و بهرام جنگ بها در با ندایشه عناب حضور نیا مدندر وری عصه کریل بارو مع واکر ما ضر گرویده خواست کنفن به بیند، مولانا صاحب معرفت سالارجنگ ما نغ شدند که این وقت نها صنی واکران غیرمناسب، سالارجنگ بها ور مزو کرنل بارودواکر رونة بطورے فہا نبدند بردوا دنفرت محل فرود آمدند ولذاب سام الملك بها در به نفرت محل تشريف آوروه باميرالدوله بها در و ا فتخار الدوله بها ور و بهرام جنگ وا غل تنبیی لذاب صاحب شدند حكيم احدالله دست از نبض بروا شته يا واز حزي وبلند وغناك ا نایشه و انا البیه ساجعون گفته بر ظاستند. بمیرد رسیرن ای مسآ عال فرسا بكوش مصيبت زوكان واوه ستم سور طوفان ورووالم

از سطح زین تا بفلک ینی لوش این غموماتم بدند گردید. و در تمامی ملات وخانه بخانه وكوچه وبازار وسنسريشهر شور محترے يريا بود. و جناب حسام الملك بها ور معد خوام رزا دكان كريال بيش بالين میت آمده در آه وزاری بودند. درین انتاتاج الامرا امیراللک بها در طا صراً مده بریائے جناب معنی ان بسیار غم والم افتا وندر و معلے الیہ بہاور مدوح را ازیابر داشتہ بغل گیر نمودہ باتشفی بیار در فتح يوكي مكان نشستكاه او نشال أورده ازو مرخص يا فته معد خدابرداد کان با چشم کریا در محل بمشیر کا ب تشریف فرما شده بابرسله سمشیره د بمشیره زا دیان وغیره گریه وزاری کرده مرکب را خاطر تسلی مزموده ، بربنگه سکونت گاه خود د نتندر و بداریک دو ساعت کرنل مکلین کمندیر باغ بموجیب

و بعد ازیک دو ساعت کرمل طلبن کمندیر باع بهوجیب علم گور نمنط پینه بهره جوانان با همراه گرفته بر مهر دایده محلات و دروا ده باغ باغ افر و دی جوانان بهر کی جا داشته بهر کیب جا داشته بهر کیب جا داشته بهر کیب جا داشته بند و بست مهم جا کرده در قبد و حکومت خود آ دار ده دوانهٔ عمارت خود گردید

وتاع الامرابها در که بهرام بنگ دایا دکرده عکم نمودند برای تنجیبزو تکفیس پدر احجد خود حکم کروند که از کرنل با روبها در سته بزار روبیه بزودی گرفته بشراکت مولانا عبدالعلی صاحب قبلیه بهمه مهبا ما خته صندوق میبت حصور دا بهراهٔ طافظ احد خال یا تجل بسیار روانه نته بنگر ساز نهر و حسب الحکم بهرام از کرنل مذکور مبلخ مذکور

بهرست كرده باتفاق حضرت مولانا صاحب دغيره علمائ دين در غسل وكفن مشغول شدند إماب ببي جيد سوال وجواب ردويدل فيابين لذاب سلطان النسأبكم وتاج الامرابهادر بمعرفت ببراسالله خال بها در حال در مقدمه دوانه کون صندوق میت از در واز ه كما ني علاقة نفرت محل سمت ولور ي بكيم صاحبه معز اليها بوو، رائے انفراع از عنل وغیرہ میت یک دو گھو کی روز باقی ماندوار عدم د ضامندی بیگم صاحبه مطل الیها درباب ا جازت وروازهٔ کهانی بغرت محل كه صندوق مذكور را با غلاف و شاميا نه وحفاظاب در دالان ت مزبور روبروے دروازہ کانی مذکور تمام شب ورا نجا گذاشت بروز ویگر وقت دو گره ی روز بلند شده با جاعت کثیر در صحن نصرت محل ناز ميت اداكروه، بموجب عكم تاج الامرا دلوا ر عقب محل مزلور ستكسته اذال طرف صندوق ميت بالتجمل و شوکت و طوس ریا ست به بهرای ما فظ احدفان روایهٔ نتهر نگر منو دند کہ وقت برداشتن صندوق میت توپیائے منط کن موافق تعدادس شريفش كه ينجاه وسنسش سال بود بر قلعهٔ مدراس وجهازات مرگروید- د حکم گور مزیداس به کمندیرا نخاارتام یا فت که صندو ق ميت حضرت لذاب بندكان عالى لذاب عمدة الامراوا لاجاه ثاني ازيجا روانه أنخا كرديد ويدكم بانوج تامدون كاه دساندر مينانخ به متمر سكر به مه قلعات مك توبها سرى شدند نظم ما رايخ لذاب عدة الملك صاحب كرم - بول جال ي سيردوجهان فنا بهست

دل مى يخود فكرسنش گفت لاتفم تاريخ سال دهلت اوشد در بهشت ر ملك ميرودوان شدن صدوق ميت لواب صاحب غفرال مآب مسطویب و کرن کملین در فتح یدکی بکچری کرنل بارد آمده تاج الامرابها در جهت طاصرشدن خوط اطلاع عنووند. درال وقت تاج الامرابها در بالميرالدول وافتخار الدوله بهاور وميارز جنگ وسالار ینگ وبرام ینگ ومیراسدانشدفان و تعتی علی فان وغیره در دالان فتح بچو کی دوبرو سے نفرت محل باور و والم نشستہ بو د ندر کرنل بار و معه مسطر کملین و مسترویب داخل حضور شده ادلاً تغزیت ازطرف خود في د گوريز ادا منوده گفتند كم اراده لارد صاحب بعد از فاتحسيوم ور خِمه الم الله مع ومروحة وروازه آبني باغ واقع است حاضر شده، انشرف طازمت مشرف شوند تناج الامرابهاور بتفكرتهام جواب دا وند- من ورغم والم بيرر خود متلاام - الحال جواب شما مني توانم كه برم. ازی جواب مرفص شده بیجهری کونل بارد آمده در تجویز بودند تاج الامرابهاور از مروان طاهرين خوو ومووند - بيام طاقات گورنر كران عيله تعزيت بمن أمره است دري بسيار قبامات مستوداند ا نتخار الدول يها در و سالار جنگ بها در و چند ط ضرين از آج الامرابهاور مرض شده ود کچری کرن بارد آ مدند-کرن بارد روبروے آن سرداران ازانتخار الدولہ بہاور اظار کرد کرویب ما دب و ملبس صاحب از مرضی گورنر صاحب ایما کنند که اگر لذاب صاحب الأفا تحرسيوم فراغت يافة بعد الالاقات كورنر

صاحب اداده طوس فایند، بهتر دری امر موجب صلاح دولت است، وسواے این غیرمناسب - سالارجنگ بہاور جاب وادند- مایاں غلام مركاريم. أني لبها عت ما در رسد، يعرض حفور خوامي بروات أتنده حفور مختار ابذر مصرع

فعلاج مملكت خولين مضروا ل وانند

لذاب عدة الامرابهاور بعد فاتحد سيوم لواب صاحب جنت آرا مگاه ب استفواب و اطلاع گورنر بر مسندر باست جوه افرور نشده بعد از فا تحرر بارت پیرخو بجائے بیرر شده رونی بخش مسندریاست شدندر شاید ایشال بم بهال قالون معردے کادبند خا سند شدر ما خيرخوا بان دولت را دري امر ميال لب كشائ نيست . اگر گور نر صاحب بعد علوس مندنشین سلسله جنبان سوال وجواب خود شوند، المکان دارد مسطروبی ظ مرکرد که بیند کوا غذات مهری و وستخطى لذاب صاحب غفرال مآب خلاف مصنون تر في از جائے بكور مزكو سنل بنكالدرسيده دارا سجا برائة وريافتنش وركورمز كونشل مدراس بعين بهارى اذاب صاحب أمده راكد لذاب صاحب ازی بیای شفایا نتند البته دریافت و بازیرس ای کواغذات کرده، در عوضش طک کرنا کیک ورصنیطی کونینی می آور دند- الحال برائے سوال وجواب این مقدمه از فرزندان ایشان منوده برضامندی طرفین

تر نی تا زه بقول و قرارات جدیر ازیشا *ن گرفته مسندنشینی خواهندخود* اكر مے مرضى كورنرنسل عمل خوا بهندكرو ؛ بسيار قباطت وربيش خواہداكد

كرنل بارو وسالار بناك بهاور ازي گفتگو ورسيرت اندند-ا فتخار الدو له بها در بمسطر ويب متوجه منده ، بداب دا دند كه آل مناب را در من نواب صاحب این کلات غیلے نامناسب و ضطی ملک در كمين حين لذاب صاحب غفرال مآب ان جلة غير مكنات بدوء از شاع ایسے منی شد که نشو و نائے اہلِ فرنگ دریں مک باعث عنایات لذاب والاجاه جنت آرامگاه است ريس در عنيت اوشال اين سبخنان ناسترا است - دبر مسندنشين پيرىند و فرزند قائم مقام دا احتياج مکم گورنر کو نشل نیسست ر مسطر دیب به نهایت تندی مزاج یا واز بلند جواب و او ر خانفاحب این مقدمه مقدمهٔ ملک ورماست است ماحب که درین گغنت وشنید دخل دا دن غیرمناسب ر ما دانیم وکار ما دولت الورثیت بركه ستمشير زند مكه بنامش خوانند كرتل بارو وتقى على خال وسالارجنك برخاسة بحفور تاج الامرابهادر عدكيفيت ددو يدل مذكورع ف عودند- تاج الامرابهادر ازی قصه و خبر مردد و متفکر شده : به تجویز رائے خود بتاریخ ششم اه ربح الاول سلط بهرى رود سننه در فتح يوكى مخفى از وست مالاحك بهادر وببرام جنگ و تقی علی خان و میرا سدانشرخان و اشال آن زیب سى كس نذركر فتندر وعمايت نامه جات سجالي واستقلالي عاطاك مل كرنا فك لويانده، از مهر و مين خود مزين ماختر، بيهل داك

رواید تمورتد-

بوقت اجرا والفرام احكام عنايت نا معبات لوليى خاب بناب بواب عظيم الدوله بها در شركب مجلس بو وندر ازال جا بدبوانا منيس الامرابها در تهره بهمه رو واو آ منجا با خفا از رئيس لامرابها ور تنيس الامرابها ور تنه نداب سلطان النساء بيكم وغيره ازي ا فبا رئاخ شكوا د مطلع شدند ، تا ج الامرابها ور را قابل رياست ندانسته ، ناخوشكوا د مطلع شدند ، تا ج الامرابها ور را قابل رياست ندانسته ، در شجويز لوشتن خطوط گور نزكو لسل در بارهٔ نارها مندى خود ما وابل

خاندان ادبیت ایشان وعدم نسلیت ایشان مستعدشدند. روز دویم تاج الامرا بها در بعد فاتخه زیارت پدر خود بوقت ندگهنده

روز بلند شده بر کساون نواب عدة الامرابها در سوار شده با چند جوانان بار واردلال وباندارال والغوزه معه سالار جنگ و بهرام جنگ و بیرا سدانشدفال و دیگر چند ارکان در دبیان فایه کلس محل آمده از چند کس نذرگر فنه دوسه ساعت نشسته به بهرام جنگ وسالار جنگ حکم درستگی و آراستگی دبیان فایه کلال و لا بیا نیدن ازاد شقه با سط درستگی و آراستگی دبیان فایه کلال و لا بیا نیدن ازاد شقه با سط

وعوت علوس مسندنشینی بروز جمعه دیم شهر ربیع الاول سسندالدیموده سوار شده یفتح چوکی آمدند. در حال کرنل مکلبن ازین کیفیت مطلع شده برور دلوان فانه

ور حال رس سببن ادی سیست و سده بردر رد به ساسب کال آمده از بهرام بنگ و سالار جنگ مستفسر شد که اواب صاحب درین با برائے بید آمده بودند و چه کم کردند که آنها جواب واوند از روز انتقال بدر فود که یکیا نشست واشتند در مزاج قدرے خفقان بیداکرده

برائے دفع آں دریں جاآمدہ ووٹ گھڑی تشریف واست رفتدر يرسيركر برائے آراستگی ديوان خانه و لاشتن رتعات وعوت جلوس مسندنشینی کم تموده اند. گفتند، دری را ب کم کردن مزور نیست دتا طال اذعم والم بدر فود متوج سرانجام مسندنشين تشدند- بففل یقین است امروز فردا خواهند و مودر پس مارا لازم و مزوم است كم ييش از حكم ايشان بم اسباب واساس علوس مهيا وارند. بروقت كرمر منى مبارك باشد ما دولت خوالا تابع امر خداوند نعمت نودخوام بود كزئل كملين ازي منى إسفصل يكورنز كونسل اطلاع نموده ارْ حَكُم كُورِ رَكُونُسل في الوقت كواف على أوروه بر ديوان خانه كلس محل جايا يبره كذات تقيد منود كه كسے از علاقه داران سركار را دري جا آمدن ندمند- و ازانجا بر دروازهٔ فتح چوکی و نفرت محل و دیوری والدة تاج الامرابهاد أمده، ورانجا ينزبهر لا قائم كرده، از زباني كونل بارد بتاج الامراييام داد كرفردا لاف صاحب يراس طاتات نواب صاحب مخیمهٔ خود که در باع خاص متصل در داده آنمنی است مى أيند، جناب بمتشريف فرموده ملاقات نايندر ماج الامرابها در روز دويم سيجويز و مشورت كرنل باره و به

سالار جنگ دغیره خوابش گورتر بولت بهشت گفند روز بنند شده به تشین تمام با اسیاب موادی مثل مورهیل و آفتاب گیری و النوزه روانه بخیمهٔ گورنز شده مالارینگ وغیره در یک خیمه علیمه گذاشت ينو بخيمة گورز رفته تا يك گفيط بهم كلام يوده برولت خار خود

تشریف آور دند-

دری اثنا خط ط لواب سلطان النساء بگیم با مور برا بل فاندان در باب نا دخا مذی خوط از مدند نشینی و بیعت تاج الامرابها و گورنز کونسل رسید و تاج الامرابها در دوسته روز متواتر بطور ملاقات مودند یونکه دوزچهارم فیها بین ملاقات مودند یونکه دوزچهارم فیها بین ایث و گورنز سوال و جواب فلاف مرضی مید کیر بمیان آمد، موافق عز و مرتبت ایثان مرخص نشده، ورئیش و تنبور بیم از گاط بها شت آنجا موقوف کنانید که در کونسل تجویز مقرر یا فت که تاج الامرا لیا قت مدن نشین منی دارد . فکروگر باید کردر

بها در معلی بروز رخصت دوز چهارم از بسیار آزرده خاطری بخاند خود آیده ۱۰ از کرنل بارهٔ و سالار جنگ بهاور انهار بخودند- تا امروز گورنز دو بگر سرداران ع بت وحرمت من حسب مراتب جدو پدرمن می نمو دند- امروز بسبب اختلاف سوال وجواب کید بگر در ملاقات و دخصت بسیار تفاوت نموو- از زندگی مرگ بهتر می دانم- بعدازی انهاد در محل والدهٔ جود تشریف فرمودند-

اظهار در محل والدهٔ خود تشریف فرمودند.

از طهار در محل والدهٔ خود تشریف فرمودند.

ار شکی بید عظیم الدوله بها در از انتقال اوب عدة الامرا بها در شب وروز در حزن و طال بتلا او وند، تاج الامرا بها در حسب وصیت بید خود سرد شته محبت و و داد از اینال موافق مرتب ایشال مرعی واست تند. دو دقته طهام بالاتفاق تناول می کردند. عظیم الدوله بها در بیش اینال بود. محفل بهای نیز نظر بر انجاد مودت قلبی شب و روز پیش اینال بود. محفل بهای نیز نظر بر انجاد مودت قلبی شب و روز پیش اینال بود. محفل بهای نیز نظر بر انجاد مودت قلبی شب و روز پیش اینال بود. محفل بهای

و مم بزمی را از شمع یک جهتی روش و لزر آگیس می داشتند. لذاب سلطان النساء بركم از استماع موافقت عظيم الدوله بهاور از تاج الام ابهاور آمدور فت بهادر معط ور محل و و موقو ف نمووند- باین اندیشه که شاید ایشان اخبار تجویزات مایا بتاج الامرا بها در می دساند بید چذی چو مکه عظیم الدوله بهادر مقدم ریا سست سبنیر می گوناگون منقلب و تاج الامرابها در را دری امر نهایت مشوش ويراگنده فاطر ديدند- روزے ان حيلة غسل حميد بخانه حور آمده سكوت فرمودند- وروز شنبه وقت صح روبروئے دروازہ محل سؤد مشی مى فرمود ند كم أذ فضل فضال لايزال وتايسر بناب سبيد عالم صلى الشعليم وآله واصحابه ولم وبرستكيرى وستكرجهاني مجدب سجاني صواة الند على جده وليحسن نيت روش طينت واجايت دعائ المجائ أن قدوه دودمان والامترلت بدر كاورب العرب وفعمر كرنل كلين بإيند جوانان ارد لی که مردود بسواری اسپ در ماغ میگردید م در دولت مرا ا بشال رسيد- يو بمك نظر كرنل كلين ير لذاب عظيم الدوله افتاد ازمردما وريافة علوم كروكم ايشال فردند مرارالملك اليرالامرا يها دراند-مول وقت بگور نرخبر داد- وگورن از اول در مراغ جنجوع بمجنی دارت متقل لواب والا عاه حِنَّت أرام كاه بود ما ستاع اي خريشاشت ارز نهايت خوشحال شده، كرنل كلين عكم نمودك شما بسرعت سراييم دفة برمحل مرائع ايشال بهرة علاقة نؤو واستنته از طرف من سلام رما نند و یکویند-گورنر صاحب می خوا بیند فردا پس فروا آن صاحب رأ ور خیمهٔ دو و طلبیده مشرف بها قات شوند کرنل مذکور مدان موجب کاربند شد-

کاربند شدولااب عظیم الدوله بهادر ازین پیام قدرے مترو شده مشوق بودند که این خبر بتاع الامرابها در درسید- بهادر مطلح نصیحت بدر دا یاد کروند که اکثر بنا ب پردم ارشا دمی منو دند که عظیم الدوله دا از خود مجدا نساز ندر شاید که صاحبان حکومت گور مزکونسل تجویز مسندنشینی بر ایشا به مقرر نهایند- ازین خیال ترسیده، زبانی سنبنج بابن نامی از دل خود بنواب عظیم الدوله بهادر پیام دا دند که حضرت من دو روز شد که از الازمت خود مشرف نفر مود تد- مضطرام زود تشریف آورده، معزز فرایند که ما با بیم تناول نهاییم. وران دقت نواب عظیم الدوله بهادر در معل سرائے خود بودند رفتن آن جا بها در در بندو لبست بهره وغیره در محل سرائے خود بودند رفتن آن جا مناسب ندانسنت بهره وغیره در محل سرائے خود بودند رفتن آن با مناسب ندانسنت بهره وغیره در محل سرائے خود بودند رفتن آن با مناسب ندانسنت بهره و و دند برادر من معاف فرنا بیند رمن بالفعل

وراً سنجا آمدن منی توانم و وروز دویم بهفت گفت صبح کرنل مکلین یک سکوسا و ن با بیند جوانان بهره بار آورده بازاب عظیم الدوله بها در را سوار کرده باغ و مشمت بسیار در خیمه گورز آورده و لاط کلو صاحب با مسطوی و مشمت بسیار در خیمه گورز آورده و لاط کلو صاحب با مسطوی و کرنل کلوس و چند سر داران دیگر استقیال کرده ، بمراتب ر میسا ب و کرنل کلوس و چند سر داران دیگر استقیال کرده ، بمراتب ر میسا ب مقدمه ملک و مستدنشینی از بیتال مخود در نواب مقدمه ملک و مستدنشینی از بیتال مخود در نواب ما دید و این من تا یع مرضی ایشال بهستم و ایند من تا یع مرضی ایشال بهستم و است من تا یع مرضی ایشال به سنم است من تا یع مرضی ایشال بهستم و است من تا یع مرضی ایشال به در نواب است من تا یع مرضی ایشال به در نواب است من تا یع مرضی ایشال به در نواب است من تا یع مرضی ایشال به در نواب است من تا یع مرضی ایشال به در نواب است من تا یع مرضی ایشال به در نواب است من تا یع مرضی ایشال به در نواب است من تا یع مرضی ایشال به در نواب است من تا یع مرضی ایشال به در نواب است من تا یع مرضی ایشال به در نواب است من تا یع مرضی ایشال به در نواب است من تا یع مرضی ایشال به در نواب است من تا یع مرضی ایشال به در نواب در نواب است می تا یع مرضی ایشال به در نواب در

معرع صلاحِ من بصلاحيست كال صلاحِ شااست.

بید وسیا خدا و در ظاهر به بنا و اهل کینی آده ام و بیج اندلیت منی دارم و آل شغیق بهران که خوا بهند بندو بست امورات فرایندر لا بی صاحب و دیگر سرواران نهایت مسرور شده بجمع وجوه خاط جمع کرده ، برت تهام دواند دولت خاند ایشال منود ندر و بهرم دولت سرائے ایشال دو کا ملے جوانان بار متعین منود ندر لائے کا صاحب ور ملاقات دویم ظاهر ساختند که صاحبان گورکو نسل شجیر مناور و اند بخاب دا چندے در باغ داشتہ بعد از بندو بست جزوکل و آراستگی وارالا ماره دیوان خاند کلس محل طوس نمایند و تا تشریف راشتن آنجا کیک کینی بارو ترب سواد برائے حفاظت جناب و یک

عاده چهار اسبی برا سه سواری فاص متین خابد شد.

ازاب صاحب ازی اخبار سراسر بنباشت و فرحت آنا رهمرو شده ، مرخص گردید ند گورشر صاحب مبلغ خطیر برائے اخاجات صروری ایشال از خزانه کمینی فرستا در اواب صاحب ازال دوز اول فاتحهٔ نیاز جناب رسالها ب صلی انشرعلیه و آله وصحبه و کم به واز دسم ربیع الاو فرموه ، بعد ازال چند اسباب صروریات ورست و تیارکن نیده بامیل دوانهٔ امیر باغ شدند و و فیقان پدر خود را طلبیده لبلک مازمان خو منسلک و مود ند و مهر خو سخطاب امیرالهند والاجاه ازاب عظیم الدوله بها در ازاطلاع گور نرصاحب خود متوجه شده ، در امیر باغ کنده کنانیدند ولاف صاحب از علاقه کیون دو این خانه کلس محل دا آراسته کنانیدند ولاف صاحب از علاقه کیون دو این خانه کلس محل دا آراسته کنانیدند

شفذ بائے دعوت عوس بہ تما می اہل خاندان وعدگاں ازطرف کورٹر کو نسل نویسا نبیرہ ، روانہ منووند۔ وتاج الا مرابها در وورگیماہل خاندان ازیں اخبارات خیلے مشوش ومترودلووند۔

روزے لؤاب سیف الملک بہاور بیش از طوس کہ باغ سکوت ایت عقب ابرباغ به نهایت قربت دا قع است صیم مزد اذاب عظیم الدوله بها در آمدندر بیونمک خبرتشریف آوری ایشال بنواب عظیم الدوله بها ور رسید، با ستقبال تا سکیسساون بها در معلی آ مره در دو کلی بر وند. و نهایت عجز و انکساری نمودند. سبف الملک بها در برعجزو انكسار ابيثال خوشهال شده بسيار وعده لم شه ترقی عمر و ا قبال داده فرمود ندر الله تعالى اين ريا ست خداوا وسشم سيارك وساذوار فرما يد- يفضل اين دولت يطناً بعد لطن برشعا قائم خوابط و دیگران را درس کار رایشه دوانی محض فعل عبث و موجب بدنامی و سوائے انگشت نائی چیزے ویگر عاصل سخابد شد- ومن اول ازہما معاش خود بو سا طت شمّا خوا به گرفت ر زمیاکه در استقلالی ریاست شَا الله صبح عشبه وشك نيست أمكر من مم نظرظا برأ برا طاعت ابل ترابت شریک ایشان خواهم بود و گرینه مراید نام خواهند کرور و مرو نه طوس ہم نخواہم آمد معاف دارند وچیزے راہ باب خاطرنہ نمایند لذاب عظم الدوله بها در بريس سخنان محبت وشفقت أكيس

خیلے مسرور شده، عرض کر وند۔ که دو کلاب یاش ویا ندان وعطردان وینگیر نقروی و دوسته خوان خلعتے ضرور است اگراز سرکار عنایت متود مین سرفرازی بعد از فراعت کار دایس خوایم فرستاد. تبول کرده مرضى شده بباغ تؤد تشريق زمو دندر دمم اساب مطلع ارسال موده يام دادند- اي اسباب اذآل شاست دركارفار فو برارند واليس نفرنيسند واب عظم الدوله بهاور ازي عنايات بسيار شاوال و فرحال شدره متوج بندو بست امودات خود گروبدندر رنك الحملك لخالق البرايا

والشكر لواهب العطايا

چونکه عروس صبح لور دیم ماه ربیع الاول سلالله به نقاب حجاب سیایی شب از رخ بر نور خو برکشید، و عالمے را از پر تو جلائے خود جلا بخشید، آل أ فتاب مرج مترافت ونجابت، وكل سرسد بوستان سخاوت، وشجاعت ، ينر فلك دولت و صفت ، كوبر در يائ ريا ست دملطنت منع علم وحيا، مجمع جود وعطاء سرف خاندان والا عاه، بيشت ويناه خلق الله، بناب ايبرالهند والاجاه لذاب عظيم الدوله بها دريا زبور مرسع ولياس فاحره ازامير باغ بودت مر گفنظ دور بلند شده با تامي سرداران گورنر كونشل دفوج انگريز وجلوس رياست دا جاع كير غلايق شوار شده، دا على ياغ دالامارة والاجابى ستره، برسترر باست علوه افرروز شدند

لیوں ایں مرار ملک وحشمت صاحب كرم وعظيم دولت دريذل وعطاجوابر بنيسان والاعسب والبنداميت اذ حكم خدائے بردد عالم بنشت بمسندا مارت

تاریخ طیوس گفت با تف شد مالک مندریاست مجروا فل شدن باغ ورونق بخشی مسند توییها سے تہنیت ور باغ وقلعهٔ مدراس وجهازات سرشدند. وسمه سرواران گورنز کو نسس ادائے تہنیت مودند۔ بعد اذاں اذ تمامی طارین حاضریں کہ ہزار عجم بو دند، نذر گرفته از گورنر و دلیگه سردا را متوجه شده اول شکریه توجهات آنها از ابنتال فرموده، بسفارش اجرائے ماگیرات فاندان پر وا فتندر جِوانب واد . "مال كس اذ ابلِ خاندان يرائ نذر نيامده اندر باز ييند ساعت انتظاری ایشاں می کنم بینم که کدام می آیند و کدام نمی آیندر حسب الحكم ليكورنر صاحب ودليك سرواران وتامى ابل محلس عطره كلاب ویا ندان تقلیم نمووندگورنر صاحب تا وقت انتظاری ایل فاندان نموده برغاست كروند ـ لؤاب صاحب مراه گورنر صاحب ووسكر سروارا نجبت رخصت تا بدروازهٔ ویوان فانه بدفتند-

وری اثنا امیرالدوله بها در وافتخارالدوله بها در با آفتاب گیری با متصل دروازهٔ دیوان خانه بلاقی شده گور نر سلام کروند مسطر و بیب قریب آنها آنده گفت که شایل بروقت طوس مسند نشینی نواب کرنافک چرا نیا مدند و حالا برائے چه تقدیع کشیدند - افتخارالدوله بها در جواب وا دند - لواب کرنافک نواب عدهٔ الا در بها در بود - بعدایشال تاج الامرا بها در حز زند ایشال تاج الامرا بها در حز زند ایشال وعوت بها در حز زند ایشال وعوت بها در خز زند ایشال وعوت بها در خر زند ایشال وعوت بها در خر زند ایشال وعوت بها در خر زند ایشال و مسطرویب بها در خر ند ایشال و مسطرویب بها در خر ند ایشال و مسطرویب بها در خر زند از محل خاص بهواب شاه به به در ن در ند از محل خاص بهواب شاه به به در ند در نیسال می بهواب شاه به به در ند در در در در به ایک به به در ند در ند در نواب شاه به در بواب کفت را بسبب نبود ن خر زند از محل خاص بهواب شاه به به در ناد در نواب شاه به در ند در نواب شاه به در نواب شاه به در ند در نواب شاه به در نواب شاه به در ند به در بواب گفت را بسبب نبود ن خر زند از محل خاص به در نواب شاه به در ند ند در نواب شاه به در ند ند نواب شاه به در ند ند ند نواب شاه به در ند ند نواب شاه نواب شاه به نواب شاه در نواب شاه به نواب شاه به در نواب شاه به در نواب شاه به در نواب شاه نواب شاه به در نواب شاه به د

وا فلار دارقام ابل خاندان كه ولديت ايشال بهم بإشيات نمي رسد، ما حان مكومت مصلحت وقت دانسته، ازراه الطاف و مهرياني جناب لذاب عظم الدوله واك نبيرة خاص لذاب والاجاه جنت آوامكاه است، برمسند عداميد او قائم و مودند يس مركس راكه دوستي كميني منظور باشد ور دولت خوامی واطاعت نواب کرنا گک جوابد مخود، بجزا ستصواب لزاب صاحب بدعائے خود رسیدن غیرمکن۔ ا نتخارالدوله بهادر بترش رو فی تمام چند سنخنان در شت بمسطر ویب گفته روان شدند وگورنز صاحب محدسرواران ایل کونسل مرخص گردیدند. و به تجویز در گور نرکونسل قرار دا دند که تا بودن قیام كمينى با نتخار الدوله بهادر- معاش مقرر نبايد كرد كه معاش المدية ايتان ما بیتان بس است و حکم واحد دارور رشكے - بديندے از طوس مسندنشين بناب لذاب بيكم صاحبه مكانات ومحلات كلس محل را بعرف بزار با رويد مرمت و تغير منوده از تشریف آوری فود زینت بخشیرند- و فوج کمینی بعداز استقلالی کلی لذاب صاحب ازباغ روانة قلعه شدر ر تنگے ر تاج الامرابها در تا نیا مدن نفرت محل و فتح یوکی در قبه مناقة اذاب صاحب سكونت خود در نفرت محل مى داشتند. بدر اذاں چندے در محل سلطان النسأ بگيم رفنة اذا نجا ازعارهندً اسهال

غونی بها ر شده ، سخا منوالده رفتند- درانجا سنه روز بوده بغره ماه ذی کجر المالالم البحرى لوقت اخراب شراك طبع زاد خود خوانده جال كيق

شدند شغرایس است

من حبینِ صابرم زخمی است سرتا پائے من در میا نِ کر اللہ نے عشق باشد جائے من لؤاب صاحب ازا ستاع خبرر طلت تاج الا مرابہا در مرجوانی ایشاں خیلے تاسف نودہ اوالدہ واہلیہ ایشاں زبانی قربان علی خال

تعزیت گفتند- وهروقت برحال ابنال تا سف فرمودند. ر

تكلرسته سيوم از كلزارجهارم ازهالا يجرئ المالايجري وربيان تعربف وتوصيف هن اخلاق المبرالهندوا لاجاه نواب عظیم الدوله بهاور ورجوع آور دن ابل فاندان از نواب صاحب معتى وسلوك ومراعات اببتال ورحلت نواب صاحب عدوح ومسترسيني نواي عظيم جاه بهادر ووصف زينت يحتنى رياست نشان ورطت ايشان واحوال رسيرن ورأتت مسندوالاجابي بنواب غلام محمرغوت خان بهاور زاداتسر عمرهٔ ودولتهٔ وبہار پذیرائی دربارفیض مدار ازراے مہرانجلائے اميرعظيم ابن الامبرمشيرصاحبِ تدبيراعظم جناب يندكان

حضرت لوابعظيم جاه بهادر دام ففالة

بمتيرلاب صاحب باشفاق دعنايات غداوندانه حود جهت ایرائے جاگیرات وتقرر معاش اہل فاندان ازگورٹر کونسل یا وجود حسن اخلاق واطوار اینهاکه بالواب صاحب مطے میداشتند اظرمن الشمس است اساعی بودند و برست تمنائی طاقات ال خاندان و آرزوے آمرورفت ایشال بیش خود می داشتندر المنكك يهرام جنك بهاور از عين تاج الامرابهاور ورحفور لذاب صاحب آمده، المركارداني وكاريردازي خود وخيل الورات سركار گردیده، ور نیص مقدمات گورنزکونسل بنواب صاحب تجوین می وادنده الل كونسل اذب معنى مطلع شده در عضور ظاهر ساختندر بهرام جنگ بهادر قال صحبت جناب نیست که سابق در زمان ریاست اواب عدة الامرابهاور الا تجويز و رائح خود خطوط فتنه الكيزي باغيار تولیانیده بودر پس جناب از صحبت ایشان باز مامدن بهترو اولی است و الناب صاحب كم إال كورنر كونسل مجت ويجهتي بمرتب كمال میدا شتند و تا حیات خود بیج کارے خلاف مرصی ازباب کمینی لعمل نیا در دند، وایشان هم مراح نواب صاحب بودند، ممون وقت بهرام ینگ بها در را مانعت آمدور دفت باغ خود کردندر و چهت انتظام امورات دولت، مولوی محد عوت اوستاد قدیم مؤد را بخد مت دلوالی واز خطاب مترف الملك مولوى محد غوت خان بها در و بغایت

جوابرات و لذبت سرفران و معزز فرهو دندر و صاحبرادگان نیز از نطاب امرائی و مایس مفتر، و را دران نواب بنگیم صاحب، را از خطاب امرائی و مایس خطاب شرف الامرا بهاور و متاز الامرابهاور وحسين لذاذ نفسا ل اعمّاداللك را بخطاب اعظم الامرا وما فط احد فان را علاقة الدوليها وجا ويدخال بهاور را تاج الدوله بهاور ولطف بيك خال را قائم جبًّا بها در. بدی وستور بریک را بقدر حوصلهٔ او ازخطابات و فدمات . و بعنایات انعامات و خلعت و دو شاله لإ بهره باب و معزز و کا میاب فرمود ند- وقرض سبیم و زر کم نز از قرض کل می وانستند که گاہیے زرآمدنی قسط ماہواری ملاحظ نیاوردند وچندے از اہل فاندان ك أنها بخيالات لا عاصل مدتها ازلواب صاحب رجوع نباوروه بووند بعد فاقد كنى لم يتم سالها بركرده خود نام و بشيال شده، سر اطاعت را بر مادهٔ فرما نبرواری نهادند- لذاب صاحب اذ راه اشفاق كريانه برا فعال و اطوار ايشان نظر نداشته حسب مراتب برمك را از التاقات حذر مشرف فرموده، معاش از کمینی بوساطت عود آجرا كنا نيده، بقائے آنهم ولم نيدند روسلوك مزار لم از بركب ورتقريبات شادی وغیره می زمودند، دمرد مان گویامورا از سرکار خود معاش مقرر كرده مى دما نبدند و بهيشه بهت والا بذات مؤد معرف بكاربك خير دا شتند. چنانج اکثر نذورات در کمهٔ معظمه و مدینهٔ منوره و دیگر عتبات روانه مى فرمودند واز ابتدائ رياست ووسيدرا نذربنام جناب سبيد مظلوم عليه السلام جهل روبييه ما بنوار ازغرة محرم الحرام

دربرسال مقرد د جادی فرمودد، پرورش می فرمودند-چنا سخیه آن عل مقرصه تا حال است. و د اب سلطان النساد برگیم در ثمیس الامرابها در را حسب مزایش

ايتال رخصت روانگي بيت الله وزيارت عتبات عاليات ازكيني ولم نيده، ليلوك بزارل اد سركار خود وخود متوج شده ييزو مكريم بسيار سوار جها در کنا نبیره روانه مخود ند- و معاش نیز تا جین عیات ایشان الزكميني جارى داشتند- القصه عجب سردارس بودك قلم وزبان در تحريرا دصات حميدة شال قاصرو سبية جاك ر او تعالى شانه اي اً سنتان نبين نشانه را تا صدوسی سال بایر فیض تخشی لم قائم وداگ وارد كه بزارعالم حير الأساكنان بلدة مدراس وجيه صا درووارد اي ديار اذي دولت فإنه بحصول مقاصد فود بالكامياب وسرفراذ اندر رفح ـ بقفائ اللي كه مرذى دوح را به فحوات " كُلّ من عليها غاني" ازير دار فنا نقل بدار بقا لازم وواجب ا فتاده بتاريخ نهم شهر شوال مستلاله بجرى مقدمذا آ فتاب جهال متاع ان شرق ونیا در گوشهٔ مزب عقبی غودب نموده بهان را تیره و تار

ر ملے۔ در ماہ ہفتم از انتقال لذاب صاحب رحمت آب اذ فضل وفال لايزال وادعنابت لي نبايت جناب سرور عالم الشرف أوم صلى العنرتفالي عليه وآله واصحابه وسلم كرآ فناب عالم تاب صبحدم بنفديم ماه ربيع الثاني صطلايهرى مقدسه از مشرق فرحست و كامراني بشرت طالع جهال را از لمد لارجود روش ومنور ساخت -این بر اعظم ملک و وولت اعنی لواب اعظم جاه بها در خلف ارشد وعانشين جناب اميرالهند والاجاه لذاب عظيم الدوله بها ورطوه افران مند رياست كرديده، عالم را از عايت خداوندانه سرفرانه وكامياب فرمووند- نظم تارسخ: بول زنبطن قد وم اعظم جاه ربب آور شده ریاست و شخت الم تف دل بسال تا رُبختس مند علوه گاه اعظم ، گفت يفضله مقدمات وولت ارسابق ربياً وه تتربيخا بي التظام كرفت. وبريك بقدر مراتب فود از منصب و غدمت سرفران ومفتحز و برادر عزير اد جان خود لذاب عظيم جاه بها ور مرطلهٔ العالى را صاحب فراست ومشير بابتد بير و رونن ضرمت وبواني بينائك حدا مجد ايشال لواب اميرالامرا بها در يبين لواب والاجاه جنت آرامگاه بودند، وانت زيب بخش مسند دلواني وتووند وممد الورات دولت ازجز تاكل

امیرالامرا بها در بیش لواب والا جاه جنت آرامگاه بودند، وانت رئیب بخش مسند دادانی و دودند دیمه امورات دولت از جزتاکل بر دائ مهرا نجلائ برادر عزیز فود سیروند. بها در معلی در بندولست برامر چنال برانائی و موسشباری کا دبند شدند، جناب لواب صاحب برکار دانی ایشال نازال و شادال، و عالم از عن ا افلاق و عدل و برکار دانی ایشال نازال و شادال، و عالم از عن ا افلاق و عدل و

انفاف وسرزازیها راضی دخشنان دبدعائے ترقی عروا قبال شب دروز مشفول، دمتاز الامرابها در خال خودرا که صاحب مرتبت دعالی ہمت وذی عزت انذ، لذاب صاحب بوقت روانگی ناگور شریف که با حشمت بسیار و تما می جلوس ریاست با چند سرواران ابل قلم دابل شمشیرانگریز و فوج کمپنی و مهم ابل قرابت و المازین و مملا بصرف کو کها روانه شده بودند، به نیابت خود درین جاگذا سشتند و ابل گورز کونسل در برگارس و قلعبات براسے سرشدن قوب موانی قالان کمپنی تقید و حکم نمو دندر

قالون مینی تقیدو هم عود در از طواف و زیادت ناگود شریف دادای نیازات بها به تجمل و مخلف از طواف و زیادت ناگود شریف دادای نیازات بها به تجمل و مخلف از اه چنجا ور عبور و موده نته برگرتشاهی فراست در از فاتحد بزرگان آنجا سعادت عاصل مخوده از راست و بلود و محد بور درماه چها دم رونق بخش شهر مدراس شدند و در بر شهر از فاتخه تبور بزرگان و نذورات آنجا بهره اندوز شدند.

الحرد دری دوسائے کرنا کی از اواخ دیا ست از اواخ دیا ست از اواخ دیا ست از اواخ دیا ست از اب

دالا جاه "نا دیاست لو اب رحمت مآب کسے ہم چنیں سعادت ابدی عاصل مذ نموده که لو اب صاحب مدوح بذراید زیارت عالمے را شهر برشهر از فیف رسانی خود سرفراد فرحود ند- چونکه متناز الا مرابها در سرمراه نیابت خاص خاطر خواه لو اب صاحب معللے پر داختند و سرحودال فردگذاست نکو دند ، لو اب صاحب معز الیه نظر برکا روائی ایشال از فدمت بختی کی کا میاب فرحوند۔ و اولیا صاحب رفیق قدیم خودرا از راه عنا بت

فداوندی بخطاب حفنظالندهان بهادر عافظ یار جنگ و بعنایت نیم آستیں و رومال شال از ملبوس خاص مفتخر فر مودند و دیگیر ملازما را نبز بقدر مرتبت برك از خطا بها و عنايت خسروانه معزز فرمودند و يعضے بيند الورات ديتي كر از لذاب صاحب سجلوة ظهور آمده از د سی در سیان اینجا بعل نبامده کیے ازاں مرمت مسیدها مع کلال بفیر مبلخ خطیر فرموده، چنال بینار لم باکلس طلا مزین فرمودند که اظهر من المشمس است -و لذاب والا جاه جنت آرام گاه در رياست خود چيد قنادل ازال بیندے در کہ معظم و چندے در مدینہ منورہ و یک نروبان جوب صندل در مکه معظمه براے کعبه شریف روایه تموده بو وند-ایشا ور صين خود كيك مروبان ملحه طلائي المنولي باختراع كارولايت ور و إوان خان شاوى محل خود متوج شده ، معرفت سبيصبغة اللُّدكم وربي كاريا مهارتے وا تبياز كلى واشت ، خواطرخوا و خو تنيا دكنا نيده ، ممراه سسید اما م الدین نامی مرد فہیم و کار داں بہ ہمراہی ویگر مرد مان سرکار بسلخ ماه ذی حجه برجهان روانه و مووند- مشکر للدار عن نیت درایام تلیل آل نروبال به منزل مقصود رسید- بونکه بفضله غير سعادت المررسيدنش بكعبة شريف وككار أمدن أن بحجاج بهيت التُدشربيف بنواب صاحب صادق الاعتقاد رسدسبه سُنكُ يدركاه اللي بجا آور وند- وجمت من رساني من دارال بيمن شدد از دست حق تلفان مولوی بخاری صاحب را چندے

و بعد ایت ان مفی بدوالدوله بهادر را حاکم شرع مقرد کرده، کم دادرسی بریک حسب الحكم شرع شریف محدی فرمودند كه كسے از حق فود محروم دو اردست زېر دستانت تلفال عابر بنوده کې خودې برسد عزض عزم جزم ایتال در کاریائے دینی بنال معروف بود كم بلبل غامه در نغمهٔ توصيفش كم وشكسته بال، وجبات مستعار نايابدار بے وفا در بیوفائی خود بھیے نہ نمودہ این کا رہے اللّٰ فی الم الديجري مقارسه أل سشيع سشيستان خامدان والامنزلت وتاره نبال بوستنان دودمان عالی مرتبت از بادِ صرصرِ قضا خاموش و پژمرده گردیده ، چیتم جهال را ب اور گردانید" انایشه وا نا الیه الجعون" نظم تاریخ جورفة بداريقا از فن ولى عبدنواب رحمت مآب بسائش جناب رسالت ولم بكفتار لفت واررضوال آب رفيكي يونكران غروب أن مهر منور عالم يظلت عم و اندوه حیران و مبتلا بو دند ، بفضله تعالے نیرا عظم که عبارت از فرزند حیکر پیوند اليتال لذاب صاحب رضوال مآب اعنى جناب غلام محد يخوت خال بها در طال الشرعرة ودولت كوچشم ويجاع دولت ورياست يدرخو باشر بتامید و طایت عم بزرگوار خود یعنے برا ورع بر القدر لواب ماب رصوال آب كريكتائ زال وعاتم دوران ويك تاز مفهار قدر داني و سنبهدا د عرصهٔ کا مرانی ، گل سیراب گنش سخایت ، دنگ و بوسے جن شراقت، ہشریر بیشنهٔ سنسجاعت ، گوبردریاے سخاوت ، عالم علم دین رمالت ، خورشید فلک علالت ، دانائے امورات وولت ، رونق مندِ

رياست، منيع جود و سخا، مجمع بذل وعطا، لذاب عظيم عاه بهادر مد ظلة العالى بر فلك مهذ دولت وراثت يدِر خو بتاريخ دوازدمم شهر جا دی الاولی اله اله اله اله بهری مقدسه سربلند و تا بنده گردیده ، جهال را يور الور خود صبائے كل بخشيد نظم تاريخ: خلف ارجمند اعظم جاه ازریاست جوببرور گردید حِزُدُم گفت ازسر الحد دونق مسند بیدر گروید ديگرتاريخ الم جب موارخشنده مسندوه ماه حؤمرو علوه ا وزوز ی بوتی سرسمت تب اس ماه کی الاسرالحدم تف نے کہا سال عبوس سے منور مسند دولت منور جاہ کی الله تعالى النفضل لايزال خود اين بلال صاحب جال رابترتي وولت وأقبال ربير سابئه بها ياير بها درمط مرظلهٔ العالى وحدة امجره ووالدهٔ ما جده از حیثم زخم مید مصنون و ما مون و سال سیال تا صدوسی مال در تزاید و بے زوال داشت، بیمر طبعی رساند میحددآلم الاحير، اما بسبب صغرستي براور زاوة عذو نواب عظيم جاه بهاور ازعكم واطلاع صاحبان گورنز كونسل بنگاله ومدراس وشاه ولایت فزنگ به نیابت ایشان عنان جمیع امورات دولت بدست اختیار و کومت غودا شنته، جنال زينت انتظام بخشيد نرء وسرر شترة محبت ويكتبتى وا يمن رسل ورسائل و نامه دبينام از ابل كميني شاه فرنگ مرعى وأشند ایت ا د منامند و فرا نبردار تاریخ نظم:

أنكه كذاب عظيمى دعظيم است بجاه كز نسيم خروش غنيه وولت بشكفت شديوا ونائب مختار مروش غيبي لفظ مختبار بسال س مختارى كفت و حِناب لواب يليم ما حيه قبله مد ظلها العاليه والدة ايشال از رقبار سنادت اطوار واطاعت دفرما نبرداری فردند اقبال مند يدل خورستد وجميع ابل ظائدان الأخورة تاكلال و بهمه طا زبين از ا ذنی العلی بر عنایات سے نہایات نواب صاحب معط ممؤن ومشکور لووندا بيست مطع وفرا شردار الد- و الميت باعتقاد صادق خود ان ستب ما و ربيع اللول محلس فاتح يفاب رسالتاب صلى الله عليه واله وسلم، واز سيوم ما يه يا نزدېم بعد از نماز مغرب ما نصف شب دبدان غامة يحلس محل رايا قنا ديل و فراش مزين ساخته ار نقتشه مديينه معزز مى سازند و تمامى امرا و اركان وعلما و مشايخين و طار بين حسب دعوت بمع شده از تناول طعام فانح مبركه وباستماع مديث تريين و مناقب بنوى صلى الشرعليه واله وسنم مترف و سعاوت واربين حاصل می نایند. و صبح دواز دیم نیز تامی ایل دعوت بالیاس فاخره و بإكيزه طا صر شده از زيادت ويراعوني داير وساير نقشه مبارك واستماع تمم عديث ومناقب بهره اندوز شده، شريك محفل مرور

مى باتند و بعد از ختم ، لؤاب صاحب مربك را بعنايت خلعت و ووشاله و شال در رنقد حسب مرتبت، سروار د موزد می فرایند سست دیک مزب نوب تهینت در باغ و مرقله الدراس سرمیکنانند و حکم شلقها سے بناویق م در دوج خاص می فرمایندر و نافراعت از بر کارلم دسترخوان طعام فاتحة سيار كرمها مي شود الاتناول أن مشرف مي شوند-رملے۔ ہم بریں منوال دعوت می منود بہمہ علما و فضلا و مشایخین دغیره که مرردز از شب ماه اول ربیع التانی تعد نازمغرب ما صرر دایوان خانهٔ بها بوس محل شده ، از تناول طعام فانتحهٔ ستریف محبو كريا، بادشاه اوليا، سالك مسالك دبن متين، مقيول سبدارار، اعنى بناب عوث الصداني بير دستگير عبد القادر رضي التدعنه و باستاع لمعذظ شریف و منا قبات باکرا مات معطے معزز می شوند حسب المحكم ابل دعوت باعتقادتهم حاضر شده الستماع ملفوظات ومنا قبات ار سعادت ایدی بهره یاب می شوند- وصح یادوم بر بر باریا بی محلس طعام فانحة متبركه سرا فتخار با وج فلك مى رسا نند وديكم فوائح بزر كان دين حسب قالون ماه ساه ما به خ وار مقرر وطاريست - ومر سال به بیستم اه ربیع الثانی جنن سالگره نذاب غلام محد عوت خال بهاد^ر اميرالمند والاجاه طول التُدعرة ودولته ويدوارومم ماه جادى الاولى طوس مسندتشینی لواب صاحب معلّی ولست و میم جا دی الاولی مجلس سانگره مبارک بناب بندگان حضرت نواب عظیم جاه سراج الامرا بهادر دام انظاله بینال بشوکت بسیار طوه ظهور می با بیر که عالمے از عالیات

جدابرات بحب مرتبت بریک و خطابات و غلعت ، و دو شاله سرفراز و کامیاب بینده اند و می شوندر المسكم - خاب يندكان عضرت لذاب عظيم جاه بهاور وام انفالة متازالامرا اميراللك بهاور راكه دانائے عصرو قدر انتئاس برصاحب قدر وكارواني امورات دولت وخلق ومروت بي مثل متارجهال المرو سابق از کاروانی و فراست و نهم بر مذمت بخشی گیری فو هداری مرکار معین و ما مور لودند، حال نظر بر لیا قت و دولت خوابی ایش انتظام امورات دلوانی بدست اختیار این داده امد واین از دا و خير خوا بى ودانشىندى چنانك درمين لزاب والاجاه جنت آرام كاه لذاب اميرالا مرابها در معفرت مآب از فدمت ولواني پدر دو مرزاز شده، سرگرم بندو بست امورات ریاست بودند ، دایش بنزیهل قالان مطابق سرد ششة قالونات معينه قديم جنال زينت ومقدمة دیوانی شدند که نواب صاحب ازب کار پروازی ا شا وو سرم وابل کاران دريار ومتو سلان سركار منون ومشكور ومم ينان جهت حق رساني و فریا و رسی و آسو و گی خلایی و عزت داری ایل خاندان، مدر آسان عرالت فراز نده و لوائے شریعت عدہ العلماء مفتی مدر الدولہ بہا در کہ برا د ر عزير القدر شرف الملك بهاور عال يحشى دوليت وا برمسد شراعيت محدی حتی الله علیه و لم قائم و مودند تا گلزاد شرادیت از آبیاری معدلت ودادرسی سرمیروشاداب باشد- وبریک گلیس دارس نود سیب و داران استحقاق را ازگل مرادعی رسی ملو دارد. دبرکارشفذ

ا مكام عدالت كم سابق مولوى جال الدين حبين خال معمور لوو-ودرب ایام اذباعث نافهمی نسبب بودن قیام بر روم مولوی

رام لوری از خدمت معزول منوده مولوی احد کلیم خال شیخصے لابق و ذى فنم را قائم مقام او فرموده مقرر سافتند وجول بعض فضايا و

مقد مات مردم که در حضور می آید حسب الحکم حضور که ممتازالا مرام بها در اکثر درکچری دایوانی وجه احس دریا فنه یخونی فیصله احس ی دہند۔ و دولوی شہاب الدین خال در مدرسہ علاقة سركار جہت

مدرس مردمان طالب العلم ما موره "ما عالم الأعلم وين بهره الدور ما تشدر وبر دربا نت آن مفی مدر الدوله بها در متوحیه واعظم لواز خان وزند طاجی مغربی صاحب کہ ازقد مائے لواب صاحب جنت ارامگاہ

بودند، او شال را بر خدمت قدیم ا و متولی مساجد ما مور، و قدرت انتر فان بر فدمت منتولی مقرهٔ شرایف فیاب اذاب صاحب رحمت مآب و نواب رصوال ماب ورمسجد کلال جامع سرگرم ومروز سنتنب که دور تعطیل علمائے دیں است،ہمہ بوقت وریار بینا کچے تاصنی سبید

عیرالنّد فاں ومولدی جال صاحب وغیرہ علما حاضر حضور گرویدہ ، کلمهٔ کنام دبن آیس و میاحتهٔ مسائلات دبنی تا دوست گرط ی منوره فام عفور می با شند- و خود بدولت از علما بج قال الند و قال الرسول بجرت ديگر مذوره-و از درباريال عرض ومعروض شنيده ، بوقت عصرار

دربار برخاست منده ، نمازعصر با جاعت كثير مؤانده برستورمعول مردن سواری تشریف فر ماییوندر و بروز جمعه که روز عبا دت معبور حقیقی است ہمد کچہر بہائے دولت و در بار موقوف فرمودہ متوج برعبادت

ر ملے مفضل المی در سام الد بیری که ورا واین زمان وولت

واقترار خود مدولت بنابر شادی بسم الشرخوانی نواب برخور دار برا در ذاوةً عزيز خود لذاب غلام محد عوت خال بهاور اميرالهند والاحاه طالَّاللَّهُ عمرهٔ و دولته که مکان دار الالهاره والاجامی داوان خارد کال کلس محسل را درست ومصفاكن شده از فرش مخلى وماناتى ما ورخت قاوس ائ رنگ برنگ و دیگر قنادیل آویزان کونی و دو شاخی سرمک بجا کے

موقعه واشته روبروست واوان خانهٔ سائیان کلان باناتی سشرخ و والمرون ولوان خانه از شخت زرين ما شا سيانه كلل زينت بخش مكان

كنانيره ، تقسيم خلعت إلے كارچ يى و مېرات وجوره بإ در دامن ا نشام رنگ برنگ بعدگان الل قرابت وارکان واعیان وجیح الذمین، وسوائے این بہ ہمہ علاقہ داراں رسیدائے کینی اززن تامرد و ان طفل تاییرو جوان حسب المراتب سریک سر فراز فرموده ، تقتیم لدر با و

شیرینی از ودخوانی تا بهفت خوانی و تقسیم سبیده بمنشیان دغیره عنایت فرموده ورشادی محل ا غازشادی مکتب کرده اسمه لی سان ابل واب دغیره را جمع ا ورده، د ور دیوان خانهٔ باغ تا سه جهادروز مجلس ضیاست ونفمة طرب مقرر فرموده بدنينت تمام حسن انفرام واوندر

وجناب بندگان ازراه عنایات بدری نواب برخوردار را از لباس مكلل وزرين باجوابر آراست وبوده يوقت بنج كمورى شب

اول برائے رونی مجنشی مجلس باحبوس دولت از روشنی و اکش بازی بسیار يشل برات از شادي محل ما يد يوان خانه كلان كلس محل در باغ والاحامي آوروه، برتخت زرین نشا مذه ، بعد گان و ملاز مان از خطا بات وجوا هرات و دوشا که م رنگ برنگ معزز و کامیاب فرموده انقسیم عطرو یا ندان می کنانید ند وبدین منوال روز بروز مجلس حیث مذکور روزا فرونی می شد- وبروزرسم مکتب شان تجل د ياوه تر بزار با عالم جمع آمده شريك محلس شده بهره ورشد ندر مگرایں مولف بسبب قصورطا لع اذبا عث بیندورچند حاضِمجلس مذکور نه یو و که میرخورست پیرصن موسوی رفیق ایس عاجز چند ایبات بنندی بطور غ ل دعاثيه درس حبثن سرا سرحن گفته بود درس سوا نحات به تحرمیش آورد . جیکہ نذاب زمال منہ سے کہالب عالمتہ غذل ت مو في ينك ودف وقے سے صدالسم اللر بلبلانِ جِنِ فرح لگے ہونے نشار غنجدلب اس كاجويرا صف كو كمصلاب ماللر عندلیهان کلسنان مسترت یو ہے والهكبيا صاف يرط حانام حند البسم اللر كيتي بروحوال خورووكلال از سرناز حیثهم مددور کهان ایسا بعوا بسسم اللر ہو تی مقبول یہ فورست مرحس سے یا رسب جود عاکمتا ہے کہ کہ کے صدائبہ اللہ سایہ میں صرہ و مادر و جیا کے اس کے

ذہے صفائے عارت کہ در تیا شایش بدیدہ باز نگردد نگاہ از دیوار سال تا کا نشایش شاہ شاہ میں میں سال شاہ

ودر کالاله ایجری عارتے برائے نشستگاه خود در شا وی محل برشائع عام تعیر فرموده اند عجب عار تبست مسرت افزا ، و زهب بارگابیت در لکشا، که رفعتش رفیع ترائه دخیت ایوان آسان ، و وسعتش وسیع ترائه و سعت بهان ، که میرخور شید عن موسوی در تاریخش پیند ا بهایت تطد بند تیارساخت بوساطت این نیاز کیش گذرا نید

چوں رمنیس رمان وصاحب جاہ زیرت سخت و رو نق دیہیم کردہ تغییر مک عارب نو کو دریں دہرمہست رشک نتیم

قصر بار نعتے مذ دید بینیں حيثنم ببرنكك ببهفت أقليم وز طفنیل رسول رب کریم سال تاریخ گفت م تف غیب چشم بر دور بارگاه عظیم يا نبش باد باحصول مرام اندرس قصر ديرگاه مقيم وار دا متب درهٔ خورشید سروزازم کنی د فیص عمیم و د و تاریخ دنگر مهم شهم <u>الم بهری گذرا منیده بود</u>-تياريد شدعارت فاس زان روز مراست ورو وائم یارب بخی نبی دآل پاکش ایوان بعظیم با دشائم یارب بخی نبی بداری ایوان عظیم حباه نا نم یارب بخی نبی بداری ایوان عظیم حباه نا نم در بار و سجمل دولت عظیم، الحديثا بندكان حضرت نواب عظيم جاه سراج الامرابها ور وامعناية تارسيدن س شعور لذاب برخورداره براور زادهٔ عزيز القدر بجال برابر امور دولت ورياستِ خود ماكم و مختار بوده، دولت ورتى خورا بوجراتن روش ومنور ساخته بریک امر را با دانائی وعقل و فراست شای رونی بخشيره، ومكانات رباست را آواسته ومزين ساخة چدكهربهائ

دولت بكان على ه على ده ورباع كلان فاص دار الاماره والاجبابي، دراں کیے دارالدالت عالمیہ،ودیگرے کا بر صدارت درعلاقتمنی عمرة العلماء بدرالدوله بهاور، وثما نياً يجهرى منفذ احكام بيلافة بولوى احد كليم خال، وتالنّا يجرى بختى كرى درعلاقة شرف الملك بهاور بختى دولت، ورابعاً یجری قانسامانی بعلاقهٔ امیرلذاذ جنگ بهادر میرسالان وسوائے این علو فانہ وغیرہ کا دفانہ جات ریاست در تحویل ہریک داروعنه بهریک جامین ومقررا که برتین اوقات بوکری بریک ور يجريهائ ووما صرائده ازخير خوابى وكفايت شعارى ورا بورات سرکار سرگرم می ما شدر ویاتی کیم بیهاے دولت وارالامارہ شاوی محل ار دوارده ویک گھند روز گذشت که کچری خزانه دکچری دیوانی و کچری تیجی بعلا نه متازالامرا اميرالملك، بهاده مدار المهام و ديره كيجرى دار الانشاك انگریزی درعلاقه نشتی محددعلی خان بها در و کچری وارالانشاء خاص فارسى بقلم دان يرادر عرنوازغان درعلاقتراج بحكونت رائ دبابها در میرنشی مفنور آیاده شده که بر مک بر امورات دولت سرگرم ما نده، همه کواغذات حساب وعنایت نا مجات و غیره نبار می سازندر يونك حضوراعلى بوقت سركهنط روز از محل سرائے خاص رونی بخش ایوان دولت شده اید از فراع نار ظهر مسترور باررا از فذوم سيمنت لزوم خود روش مي فرما ينداس وخت عرص حاضري مجاميا يحصنور مي شودر يعده المه ميرائيال سرمك طافير حصور كرديده، به يائ آداب گاه استناده مجرا بجا آوروه بعض می دفتندر و بیضے ما مرحفود،

بنانج شرف الملك بهادر ومفى مدرالدوله بهادر وعزيز لؤا دفان بهادم واعظم نوارخال بهاوراد قدرت الله خال، ومحدفخر الدين خال وحكيم تقى نواز خال بها در و حکیم حافق یارخال و منعم او از خال و دمگیرینج شنش اشخال ار ابل خاندان که ماجی محد صلابت خان نصیر الملک مالی مرروز و گئ ه گاه علام محدمطرعلی غال وحسام الملک بها در طال وغیره ما منر حضور گردیده ، معرو ضات خود مل بعرض می پر دا فتند ، وملتس فا عر من بلکی چیدعوایض حاجت مندان بر بیشت آن خلاصهٔ مصنمو نشس به سخربر آورده، به نظر مبارک حضور می گذرامدر وسم این عاجز سبب كا مباب بوون از خدمت نا ظرى دار الانشائے فاص فارسى اكثر حافر دربارا و منشبان دارالانشائے خاص فارسی کوا غذات علاقہ کیجری خود ا گرفته نیز طاحر حصورای وقت که متاز الامرابها در مدارالمهام بایک دوشی ومتصدی خزامهٔ و د بوانی طاخر در ما رگردیده از نجیکه عرض کر دنی است بعرض رسا بنده ، كوا غذت بر مقدمات و قيصلة معامله عوائض كذرانيده ، دبروزه بحضور گذرا نبده جوا مات ماصل کرده برکوا غذات علاقه خزاند وغيره دستخط فاص مزين مي كنائيد ندر وعرائض عال ماجتندان كرمجفور می با مثند، بیداد ملاحظ نظر مبارک، حکم حصور از وست منشیاب برا ب ارقام بإفنة سيرد علاقه كيجرى وبوأني مى شود-وسررت وارخاندا برطبق معمول رسيد إئے ما ہوارى علاقة فاندان وغيره بنظر ممارك حصند رگز را نیده ، بین از وستخط خاص برا نها مزین کنا نیده بعدهٔ برائے تیت مؤدن مہرخاص بحضورعض می دارند ولیدہ متازالہ

بهاور حسب المحكم معنور صدوق مبرفاص كيحفور آ وروه، از ومست خود مهر حضور مر رسابد وغيره تثبت مي شوو واگر آن وقت عنايت نامجات بیزتیار با شد بران هم دستخط و مهر حصور ثنبت می کنا نند. ونسشى محدد على خال بها در كوا غذات انگریزی با نرجمه اش مجھنور اً در ده اكبيفيت أنها مفعلاً وض نموده اجوا بات الم حضور ما صل كرده المجرى خود رفت اجرائے کم حضور می نایند - وازاب صاحب ، برخور وار از اب غلام محد عوت عال بهاور والاجاه طوّل الشرعرة ودولة الكاه كاه يوتت وربار بحصور عم بزرگوار والاتیار با بم نشینان خود طا صر گردیده ۱۰ واب بجا آوروه ، از حكم عم بزرگ خود بالائے مسند ہمراه، خود بدولت تا يك ور ساعت تشریف ی دارند و حضور از راه عنایات ولاجهات مهر بدری بنواب برخر دار برا در زادهٔ عزیر خود دخنده دونی کلمد کلام نصيحت بزركانه وفهائش يعض كوا غذات مقدمات دولت بطور تعليمانه أكاه وموده المفتخ مى فرايند- ولعده لا أب غلام محد غوت فال بهاور والاجاه طول الشرعمة و دولته الم حضور عم يزركوار والا تبار مرض كرديد، بدولت خارة حود تشريف مزما مي شوند- او تعالى شانه ايس كل تكزار دولت در ياست را در زير ساية بلنديائي عدة المجره و والدة ماجره وعم بزرگوار شان تا صدو منی سال سلامت داشت با درا د فریا پیر بمندوكرمه وجناب بندكان حضرت لؤاب صاحب وام افضاله دعنایت از راه الطاف وعمایات پدری برائے تعلیم و تدریس وتا ديب يراور زاده وزير القدر بجال براير بذاب برخول والإنواب غلام هرغوف فال بهاور اميرالهند والا جاه طوّل التّدعم أه و وولت كيف اشخاص عده از اركان واعيان دولت لايق و شائسة مزاج و عالم و ذى فهم را ستين لذاب ميدوح طوّل التّدعم و وولت فزموده متوج يروريا فت حالات يو ميه آنجا مى باشدر ومردمان متعينه مرقوم الصدر حسب القرار و او بئاب يندكان حضرت لذاب صاحب وام افضاله وعنا يته براوقات خوم بريك عافِر حضور لو اب برخوروا وطوّل التّد عمر أه ودولت كرديده متوج برتيليم و تدريس شال بوده بهردون عافر دربال بناب برخورا والموّل التّد بياب بندگان حضرت لواب عظم جاه وام عناية شده كيفيت آنجا بعرض مى رساندر و بناب بندگان حضرت لواب عضم با دوربا در شده كيفيت آنجا از امور در با دفرا عنت يا فته برغا ست از دربا دشده ابعدان اوائي از احم بردون سوارى تشريف فرما مى شوند

بهان توجه والطاف وعنایات و مرفرازی مرمال رفقا و جناب بندگان حضرت اواب صاحب دام عناینه

و درایل فاندان دوسته شخص از رفاقت حفور سرفزاز و مفتخ و درایل فاندان دوسته شخص از رفاقت حفور سرفزاز و مفتخ و اعتضا و الملک عبدالحیدها بها در از زمان دولت جناب لذاب صاحب رصوال ماب اشفاق وعنایات آل قدر که بود روز بروز زاید در سخرینی آید داوتها لی شانه

سایر بهال یاید حضور تا صدوسی سال با جاه وحشمت سلامت دادد كرينا بعالى ازراه رفعًا لؤارى سال يسال برتقريب بجرسا ادرسم، وكاه كاه يه تقريب اذراه عزت بخشى دركليه إلى يه بدر را از قدوم فيف لزوم خود روش وسنور فرموده، ويز در رسوم وغيره ا ذا عات زرنقد تبحب صرورت کار سرفراد و معزد می فرایند. وعزیزالنّد فان بهاور انثرف بنگ برمنصب دفاقت بوده، دوز شِب ما ضرِ حصنور ما مَده ۱۰ رجيع ا مور سرفران و ممتان، و مصباح التير فال بهاد^ر ا د قدیم الایام در رفاقت حصور بردار د فلی توشک فائه سرکار مفتخر بودند وحضور نظر بيأس قداعت ورفاقت شال ازراه خدا وندى بخطاب المتزم جنگ با دو شاله و جوام مروّار و موده، بنایت فدمت مير سأماني كارفانة جاگير حيدرة باو معزز فربوده روانه أن صوب فرمودند- و عفيظ الشرفال بهاور ما فظ يار مِنك كه ما فظ قرأن. وعالی رشیت، بلندم شبت، در فیق قدیم خاص جناب لذاب ها رصوال آب وہم رفیق مصور از زمان صاحب زاوگی ازمان دولت یا سنصب و مرات و بعنایات بواهر معزن و مفتخر. بوده، به يائة دفافت بهيشه ما مروسرگرم ، وحضور برسال بياس رفات وعربت يخشى مثال حسب العرض أوشال روزم ورايام اقدس ماه ريم الاول يرائ ريارت ميارك أثارشريف بخاراش ويروز دنگر بتقريب ميلس مين تولد اقدس حضرت مرور دوعالم محد مصطف صلى الشرعليد وآله وسلم، بموجب معول لواب صاحب

رصوال آب بعداز مغرب كه حفيظ ماغ روبرو ف وروازه عظم باع است باعد گان ابل وربار وغیره رونی آمنجا شده ابعد از فاستحشرییف از تناول طعام خاصه سروزان می فرایند. وو کیکر ہے علیم ما ذق دست شفا برشفا فا نهٔ حضور و در رفاقت فا ص که علیم ما ذق دست شفا بها در مکیم یار جنگ با منصب و مراتب و چوام سروزان ومفتخ شده اسميشه حاضر حضور و وجيبه الشرفال بهاوركم رفيق قديم حضرت لواب صاحب رجمت مآب الذه واليشال بجب . مرتبت نود از مذمت وغیره سرفاز گردیده ور رفاقت حضور رنگے۔ کہ حود مدولت ازراہ عنایات والطاف خلاوندی بهر مك علاقة دار رسيد كميني ج اذابل فاندان وجداز بل مردمان غير، خواه ورما به وار و خواه پنشين با شد بيد از رحلت مالک رسيد وغیره از سعی و دستگیری خود در کمینی نام او لادش ا برائے معاش ورعرصة قليل بنام اولاوش كنا نيده از سركار وولت مدارسرفراز وسربلندمی و ما بندر و در ابل خاندان و یا در عد کان دریا به ابل کارا وغيره اگركسے را لاين ووى فہم بيندا بجائے بدرش الم فرمت و خطاب و منصب پرال را سر فراز نوم میاب می فرا بند - الحدالله ازیں دربار فیص مدار کسے از مرعائے مؤد محروم مگردیدہ، بحسب حوصله و مراتب خووط سرفرالاد كا سياب مي شوند-او تعالی شاته این در امید را تا کیصدوسی سال ، با جاه

وسشمت دیرگاه سلامت دارد-بهند دکرمه وسواے دیگرامیان دارگان دولت از راه سرفرازی بینایات خداوندی بروز بیش طبوس وسالگره مبارک، ودیگر میش بحسب حوصله بر میک از عنایت خلعیت وجوابر و خطا بات سرفاد و مفتخ می شوندر منایت خلعیت وجوابر و خطا بات سرفاد و مفتخ می شوندر در منایع برسال بناب بندگان عضرت نواب صاحب دام افضالهٔ در ایام عرس شریف عضرت بدو شهید صاحب علیه دام افضالهٔ در ایام عرس شریف عمدت در سربهاوان صاحب قدس سرهٔ بموجب قراد دا و الرحمة و حضرت بسربهاوان صاحب قدس سرهٔ بموجب قراد دا و نوایین مرحو مین نیمه بائے خاص و خرجی بدرگاه آنها در ستاده نصب

نوابین مرحوی بن جمه بات ماس و حربی بدره ه به برسه می کنانیده اسباب بهمه کار فا نجات رواند فر دوده خود بدولت مده محلا و جمیع طاز بین و کاربر وازال با تیمل بسیار تشریف فرموده ، از فانخه فوانی سعا دت ابدی عاصل کرده ، از انعا بات و تقسیم بحقد و غیره مجسب مراتب بهریک را سرفراز فرموده ، یک دوروز درا نجا بطرانی سیر بوده ، مراجعت بدولت قایم فود می فرمایندر

وو لتارار که بر باع ارتراکم اشجار و نهر باب آب روال دهینمه بائے رشک کستال بنا نست معه محلات تشریف فرموده، دور ورسیه روز درانیا بسیر مشغول بوده میرولت خارد می آیندر بیالی بیاری بیالی بید عرس مشریف بناب لواب صاحب قیار میت میروید بیاری بیاری این میروید بیاری میروید بیاری بیاری بیاری بیاری بیاری میروید بیاری میروید بیاری بیار

ما بہمادیم شوال المکرم هاملاله بجری براہے سیرروش باع کررب رود سبیر آیاد واقع است درآ سجایک بنگد کاسے برنہا بیت

خوش اسلوب ماند عارت تيار دار فرش وفروش قالين رنكارنگ وقنا دیل انسام گوناگون آراسته، جا بجا اطرات و جوانب آن خیمه کم متعدد استاده کنانیده، با محلات وارکان دولت و تمامی ایل قرابت تشريف وزموده، تا بفتم ما ه ذي حجه يصرف هزار لا روبيه سكونت واشد، شب و روز در الواع سيروشكار مسرور لودند- وكاريردازال وجميع رفقا عفور وای عاجز نیزشر یک سیرلوده ، سرفران و متمان لود. و عنایات واشفاق جناب حضرت لذاب بكيم صاحبه قبله وجناب خداوند نعتم وأ افضالهٔ بحسب مراتب برمک برحال بریک، وبرمک بتقرر دو قنه طام ار الذاع تعت إردا نشام فواكه سرفرار وكا مياب-وران وقت این اضعف العباد شب وروز ببب انتقال كيز زبراهيل اول اي عاير نبسي. فاص حفرت لواب صاحب قبله جنت آرامگاه والده نورجیشم انتخارالملک نصیب الدوله محدی میان طوّلهم أزغم والم عالمة وأشت كه فدائة تعالى نصيب كسه مذنايد وبسبب يراكندگي خانه خواب و خور تلخ و ناگوار شده بود - مق تعالى ذات مبارک جناب بندگان حضرت لذاب صاحب شفیق مارا با دولت وحشرت برسر ما دولت خوا بال الم با دو قائم واراد كهر مصيبت زده وردوع أنت رسيده رنج والم را ازراه عايات فدا دندی ، بجیع دجه تشلی و تسلی می فرمایندر واین عاصی را نیز برائے رفع سن و طال در سیر یا و فرمودہ شرکی سیرو شاشا

بخاطرم آمده كربسا محلات برادران ازقفائ اللي يرقمت جنّ برسته، أنها نظر بربے آرامی دیدیتانی امورات خانگی از عنایات و سروزادی جناب بیگم صاحبه قبله و مضرت را اب صاحب وام افضالهٔ غانه داری تازه منودند ومی نمایندر من مم اگر بخواهم ا د اعانت و دستگیری حضورین خانه برباوی خود میدول به فاندأبادى خوام كرد روزے وری مقدمہ بحضور جناب نواب بلکم صاحبہ قبلہ منع عرض مخوده سجاهل مدعائے خور منتظر و جو یائے و قت خوشالی لااب صاحب بودم و قط ویدم که مزاج لواب صاحب مطّے مایل بہ تفریح بشاشت کمال است، عُرض کردم کہ بسبب رطت والدة لور حيشم افتخارا لملك تصيب الدوله بهادر بالواع تكليفات امورات فانذكر فنار وبتلامى باشم - اگريه مزاج عاجز بالكل بخاندوارى انده را عنب و ما مل بنود، اما لاچار نظر بر نهايت تصديع خود می خواهم از اعاب دعنایات و دستگیری آنخاب مدا وندنفت وحضرت لؤاب ببكم صاحيه قيله خانه داري مكنم یونکه شاوی سابق این عایر در انتهار بری در زمان جدم جناب لواب واللطاه جنت أوامكاه بالخرج مبلغ خطير يتكلف بسيار ارْصِيْرُ فَاللَّ عَايِرْ لواب لك السَّابِيُّم فَيل شده يوو، ورس وال کسے دینر دیگ بہمروجوہ درع و مرتبت ہمسر بیگم مرحومہ درمادری

خود نديده- مي خواهم از افضال اللي، ايس شادي دوليي خود درغيركف

كر شجيب الطرفين وارآل رسول النقلين صلى الشرعلبه وأله واصحابه وسني باشد نهايم ويناسخ بمرم لذاب والاجاه جنت آرامكاه وعدفودم والله شکوه اللک نصیرالدوله بهاور و جناب بندگان حضرت لذاب اعظم عاه بها در رصوان مآب شا دی اولین خود ع در زمرهٔ سادا بنی فاطمه منود ندر سواے اینها آل خدا وند نفت، وشفین و کرم فرمائے مارا عق سبحانه تغالى يك صدوسي سال باحشت و افيال سلامت واردر شادی اول از سادات بنی فاطمه با خواهر خورو حقیقی محل فاص حضرت واب صاحب رضوال مآب فرموده بودند وشادى اول ودوم جناب عمويم ا ببرالدوله عبرالقادر خان بهادر ومراورم رتبس الامرابها در سراج الملك يز ور غير كف شده بود - على بذا لقياس شادى اولين ودويمي خود البيض بیصنے دروم اہل خاندان والاجابی ور غیر گف مخود اند- ومی نمایند- لهذا نظريران مبار منديم الميدواراست، أكر كم حضوراً ل فدا و ند نغت ما شرف صدور بابر بفايات عالى وحضرت اواب بيكم صاحبه فيله، شادى وويمي فوو ورغير كف مى سايم-الحدلير والمنه بمجرو استفاع عرض منيانه مند ارشاد كرديد بسيار مبارك است كه خانه آما دى شا موجب خونسنووى من است. ابن نیاد کیش بعد از قبولیت عرض فود آداب شکریم بجاآ وروه ازال رمال در سجویز خانه آبادی بودم و بعد چندے، حسب مواہش من بررہا أمدكه بنیری كلان بناب سیر محد صاحب بیجا بور معفور كه یكے ازمشاكین قديم وسيدعالى فاندان فيهج النسب وسنجيب الطرفين ساكن محدلوا مساة به عامده بلكم عرف عهره بلكم كه سلسله فرا بنتش بميرا سد الله فال

بها در کلال مرحوم که والا فائدان وعالی دو دمال و مشیر امور دولت والاجابى،عدة امرائ ذى مرتبت، دولت بواه سركار بندگان مفر منصب وار درمار آصفید، دولوان رئیس کرنا فک نائب صوبه وارالور محديور عرف أركاط يودنده مى رسد بازوواج خور مناسب والسذا بهبزار جدوكد از مرفت ميرمنور حين دميرعباس هين فرزندان مير علی یاد خال مرحوم مفرد نموده ، میرخورشید حن موسوی نیسه میراندادار فان بها در حال خلف ميراسدا نشرخان بها در كلان مغفور رفيق فديم خوو را برائه آور دن عردس واقربائ ایشال از محدبور بتاریخ ببیت ویم شهر ذی قعده هی الم ابری روانه منودم میر مسطور اندرون بست روز معم عوس وغيره وافل مدراس شدند أي ميان مند بعد از فراعست فالتحد ماليات اول بليم رورُونو ، از اطلاع جناب لذاب بليم صاحب قبله وجناب لذاب صاحب شفين مادام عنايته بسيب عدم أبهرست ا خرا جات شادی حسب مرتبت خود بجهار دسم ماه مبارک و یکی مذکور زمر اوائے عضرت رسالت مآب صلی الشرعین دالد واصحابہ و سلم در كرم باك وعارت جعفرى يهنواركه ثانى الحال ورخربيرى فان عالم فا بها درسلمدان تعالى آمده است ، دفته بعفظه آغاز شادى از آين رسومات دکهن بایری ویرات وجوه وغیره ادارمات طرب نموده،

ور مهربگیم مرحومهٔ مففورهٔ خود داده سیدوش شده بودم، بیگیم حال را دران حویلی باغ مذکور وزود آورده، رسومات وسی عروسی از دست کیلن خود اداکنا نیدم وروز دوم که محلس سالگره این عاجز بودا بناب مصرت از راه عزت بختی که مصرت از راه عزت بختی که سال رونی از ا می شدند، تشریف شریف ارزانی فرموده، در رنانه بم عزت بخش شده، بگیم طال را از دست مبارک خود بعنایت مهرخطاب نجم النساء بگیم معزز و مفتخر، و بخلعت کار چو لی و دو شاله کلنا ری كالمياب ومودند ومضرت اذاب ببكم صاحبه فلله از اشفاق و عنایات بزرگانهٔ مؤو که میذول حال ما کمتریا نست یک جفت مروارمر . نته و الحصه بیش قیمت از سرکار دولنزار خود معرفت برطی کیا، منكومة لواب صاحب بعنت أرامكاه بمحل ابن عاجز عنايت ونورند ولواب صاحب بعنایت خداوندی از اعانت ودستگیری خرج شادمی از سرکار فیص آننار سرفزان فزمووند-وليد يندے عضرت اذاب بگم صاحبہ فبلہ بتو جہات یے نہایات در سیم الدہجری درجش سالگرہ میارک جناب اواب صاحب مطلّم از راه عزت بخشی، محل عاصی را در حصور بمحلس نشاط یا د وباریاب فرموده ، بک کشتی زر در رونهائی معه با ندان وعطردان

ماحب مطلع از راه عزت بخشی، محل عاصی را در حضور بمجلس نشاط یا د دباریاب وزموده ، بک کشتی زر در روسائی معه با ندان وعطردان و کلاب باش و چنگیر کل عوسی باشفاق بسبار عنابیت وزموده ، در مسران و هم چشال سروزاز و سربلند فرمود ند و از زبان گوم فشال چند سخنان عزت بخشی در حق بیگم مذکوره ار شاد فرموده ، مخاطب پا

بحا ضرین مجلس شده فرخودند- یونکه شادی ایشال از دسومات دکهن بظهور آمده اوائے رسم تہال کہ قانون رسم گویامو است نکردم وقاعدہ رسم گویامو دادن تهال آنست که اگرعردس بخانه کسے از بل قرایت سهره لبته آید، صاحب فانه ادائے رسم تبال خاید و ببیب نغدن شادی ایشال ازرسم گیامو رسم نهال نموده، نقط کشتی زر در رونها تی وگل وغیره واوه شدر و قبل از بیند سال بهیم مذکور نیازمندا جهت ملكيت مؤدا فائد متصل احدى باع مزيده المسلى برفورشيد محل تنوده ، از عكم واطلاع بناب حضرت لواب بگم صاحبه قبله وجناب لذاب صاحب فرود آمدند- پیناننج میرخدرست بدحن موسوی ور تاریخ آن بیند ابیات نطعه بند کم تصنیف مؤده گذرا بنیره بدو، ا منسبت ر نظیم:

يونكه نجم النساء ببهدعظم غانه در دفت مشتری مخرید

راقم وصعبة العطاره شد ر حل و مرائخ باسسیال گردید با قمر زهره گفت تا دیخش اد سرحاه، مزل ورشيد يوست عنايات لزاب صا شفيق ما برحال أ دولت حوالا ل

چناں مبذول است که زبانِ قلم وزباں در تحریر و توصیف شال عاجز و سرگردا ں۔

اللي توايل خاله آباد دار عظیم زبان را تو دل شاو دار كراس دات والاست عالم يناه ذب ما كم صاحب عروماه زهج نيف تجش و امير زاما ل لبدل وعدالت يوبو مثيروا ب

شود شاد ا*ز ما صلِ مدع*ا كيركركندبردرسش التجا اللي سحق سي الورى بهردو جهال طاجئت كن روا الكراج الكاراج المكارية در بیان تشریب آوری شاهزادگان و بلی از اولا د و اطفال شاه تبمور در مراس از زمان بذاب ولاجاه جنّت آرامگاه تا زمان بندگان حضرت نواب عظیم جاه بهاور دام افضاله وببان فبرست خاندان الورى والاجاكي وخيرالدين خان واولا و وخاتمه در عرضِ حالِ مولّف م مبرزا بهایون سخت بها در شهزاده عالی مرتبت ورسطانه بیری معه معلات در حين لذاب والاجاه جنت آرام كاه باتشين بسيار وافل مرراس شدندر دوزے جناب نواب صاحب مروح وربار غورا ور کس محل مثل ور بار شابی آداسته آل شهزادهٔ عالی قدر را موافق منصب و مراتب شال طلبيده ملاقات حاصل كرده ، بالذاب عدة الامرابسا ور وانتخار الدوله بهاور ومبارز جنگ بهاور و سالار جنگ بها در وغره وسي طازمان روانه مكان فرودگاه ايشانوا قع ميلا يور ورحويلي محدكمال فرزند حضرت اذاب صاحب قبله شهید که بخریدی سرکار آمده بود-

د ما بن برائے ایشاں از فرش و شامیانه و مسندو قنا دیل آراسنه كنا نيده بودنده ، تمو دند- روز دويم خود برولت بباز ديد شال رفية از ملا زمت مسردر متده، و بمبارز جنگ بهاور و دیگر ما صربی مخاطب شده بفرحت تنام أرشادم مودندر ه بفرخت عام ارساد و مووندر مطاع مطاع مصراع مصراع مصراع مصراع توبندا نكرنفنهائ تو ہزار اِ شکری کنم بدرگاہ فالق بے نیاز خودکہ کلیہ این فقر مفتر غلام بر دستگیر حضرت محبوب سبیانی، و دولت منواه از بی محد علی فدوی حضرت ظل ربًا ني محدمع الدين على كوبر شاه عالم بهاور با دشاه غازى فلداديد ملك ودولت از قدم مبارك أبي شهزاده بند تبار اولا وتيوريه منور وروش نموده ، معز ومفتخر فرمود ، وباعث راينت دولت ورباست

این ذرہ بے مقدار گردانیدر دہمیشہ تازندگی بؤد بجمع وجوہ فیرگیران ايشال بودند وجناب لؤاب سلطان النسأ بمكم صاحبه رابط سوال وجواب وطريقه محبت ووداد از فيعن النسأبيكم صاحبه محل عاليه شهزادهٔ موصوف ورزمان جنت آرامگاه مخفی داشت بودند. وور ربا ست لذاب عدة الامرا بهاور از الارمت فيض النسأبيكم صاحبه در محل خود باعر ومراتب شان معزز گرویدندر وسلوک ومراعات وروابط یک جهتی و عنایات از سابق زیاده رمرعی داشتند

ومراعات دروابط یک جهتی وعایات ارساین ریاده رموعی داسند.
در سال ۱ ایم بری بحین ریاست عدهٔ الامرابها در امرالهٔ در والاجاه تا نی شهزادهٔ عالی وقار و بلند مرتبت میرزاعلی بخت بها در کر در جمع علوم کیائے زمال بودند، باشوکت و حشمت وارد مراک

شدید ر ناب صاحب لبد دوس روز از دردو ایشان دلیا ان از طاقات کلس محل را آراسته کنا نبده ، بعزت و توقیر بسیار طلبیده از طاقات مشرف شده و عنابت باغ که مشهور به منگله برج واس مودلی است ، تبارکنا نبده بو دند ، با تاج الا در ابها در و رئیس الا در ابها در و امبرالدوله بها در وافتخار الدوله بها در و بهرام جنگ بها در و میرا سدا لند فال بها در در در زنانی خود با بهشیره زادگال و ارکان دولت بها در به به باز دید ایشال تشریف فردوه ، از الا قات مشرف شده بعد بند و بست ا حزا ها ت شال مراجعت منوذند

روزے ور طاقات از برزاعی بخت بہاور استفسار کروند،
کر متعلقان خورا تا کے درا نجاخا ہند داشت ۔ ویوا وربی جا طلب
منی و ابند ۔ جواب و مودند ۔ ور فکر زاد راہ ہستم ۔ لؤاب صاحب
دریا فت تعداد زا دراہ کردہ ہنڈدی آل روائہ لکھنڈ منودند۔
و بعد حدے در العلم بھی حرزا محرامن الدین صاحب

دریا فت تعداد زا دراه کرده بهنددی آن روانهٔ تکهنو بهنودند و بعد چندے در الالد بیری میرزا محرامین الدین صاحب عرف میرزا امانی صاحب براور خورد شهرادهٔ موصوف با محلات برا در کلان خود داخل مدراس شده ، درخانهٔ براور خود فرود آمدند و بروز دویم بها در مطلے از اطلاع لذاب صاحب میرزا امانی صا را بمراه آور ده از لذاب صاحب ملاقات کنا نیدند و بعد ملاقات، بند و بست انزا جات ایشال و محل میرزا علی بخت بها در نموده تا حیات خود خرگیرال بودند و ایشال و محل ایشال بهیشه سوال وجواب مقدمات خود در سرکار لذاب صاحب بو ساطت لذاب سلطان الشامبگم می عنودند- وبگم صاحبه موصوف حسب الخوابش محل شهزادهٔ مطلح معه بردو وخترال در ممل خود طلبیده، با عزواحترام آنهان طاقات مشرف یاب شده بردو خوابران خود را بنزاز ابشال طاقات کنا نیدند. وسلوک وطاقات وطرایق محبت و پیجهتی و شفقت قلمی از ایشال مرعی واشتند.

ایشان مرعی واشند.
و در کلدبری میرزاتاج الدین بها در شاهزاده با محلات و فرزندان ورا واخر دولت لؤاپ عدة الامرا بها دروربیاری مرض الموت شان وافل مدراس شده وریاغ وا وسے شاه صاحب مرحوم فرووا مدند ولبب شدت بیاری لؤاب صاحب مدوح اتفاق الاقات نشد بید مسند نشینی جناب بندگان عالی حضرت عظیم الدوله بها در امیرالهند والا جاه ثالث در دابوان فاش کان کلس محل باعز و تکریم الاقات مال کروند.

وبعد جند سے در سلامبری در کو مت دریاست نواب عظیم الدولہ بہا در میرزاعلی بخت بہا در قبایل خورادر مدراس گذاشته، خود برائے ملاقات براور حقیقی خود میر زاجلال الدین بہا در کہ در لکھنڈ بودند، بتوسل لؤاب عظیم الدولہ بہا در انگور نرمدراس رخصت دو سالہ گرفتہ از راہ دریا یہ کلکتہ رسید ندر در آنجا خبریا فتند کے میرزا جلال الدین بہا در معہ فرز ندخورد فود میرزا ابن د بخش بہا در داخیل میرزا جلال الدین بہا در معہ فرز ندخورد فود میرزا ابن د بخش بہا در داخیل مرشد آبا د شدہ اندر میرزا علی بخت بہا در ازگور نرکلکتہ مرخص شدہ ا

ور مرشر ا او از برا در خود طافات حاصل کروند- و در ا بام قلبل مرزا

عِلال الدين بها در از شكايت آبد سرطان بهال عا يفضل اللي رطت كروندر انادلله وانااليه س اجعون-میرزاعلی بخت بها در برا در زادهٔ خورد میرزا ایز دیخش مهاورا از قوجات و مهریدری زاد خوداشت اتا فاتحه بهم درانجا بوده، ببدفا نتحه مديرا ورزاده سوار جهاز شده مراحبت بيرراس منوده ح اليزرسيدند. وروز دويم ورحصنو ريندگان عالى نواب عظيم الدولم بهادر اميرالهند والاجاه التماس ورباب طاقات خود وبراور زاده فود كنا نيدند- بندكان عالى حكم فرمووند-من بم به تمنائ طاقات ام. روز علاء الدوله حافظ احدخال بها دررا سخدمت ابشال فرسننا وهطلبده ان النا فات مسرور شدند واز غایات بے نہایا ت مو دمیلغ بہارصد روميد الهوار بطوبق مدوخرج بنام ميردا ايزدسخش بهاور ازكميني مقرر وجادى كنا بيدندر وبهيشه أشفاق وعنايات خودبر حال إبنها ميذول ی دا شنند برستور جناب تقدس آب حضرت اذاب بنگیم صاحبه قبله محلات میردا بهابول مخت بها در ومیردا علی مخت بهاور را در محلات خاص خود به تنكريم تنام طلب فرموده، از ملاقات ممنول فرمونيه

واز بریک سلوک مراعات باید منودند.
و در سلامه بحری در هین ریا ست نواب اعظم جاه فخر
الا در میرزا ایر دسخش بها در بر شت حق بیوستند. دران دقت
برا در کلان بها در مغفور مذکور میرزا اللی بخش بها در شا بزادهٔ عالی
مرتبت و دالا منزلت کروری و مردت متازز مان و درا فلاق و محبت

ا فتخار جهال اند؛ در تکصنو تشریعت می داشتند- ازخر انتقال برا در خود مطلع شده، خود مطلع شده، خود ار براس درسانیده، از لا قات جناب بزاب اعظم جاه بها در کامیاب شدند- بزاب صاحب مزالیه درگودنرکونس سنی بلیخ فرموده، بمول معاش برا در شال بنام ایشال مقرر وجادی کنا نیدند- دست براده معلی بجیع وجه به کرشره، ممنون و مشکود بودند-

يعديند سال در دنان ترمان دولت و حكومت وذاب صاحب دالا مناقب عالى مرتبت جناب بندكان حصرت اذاب عظيم حياه بهاور دام اففاله بجبت طاصل نمودن سرف اقدام بوسى وألدة ما عبرة غو وكر ور تكفؤ بود ندوا أو ساطت وسفارش لذاب صاحب معدوح داد گور ترمدراس رخصت بنج سال گرفته لبواری جاز کامیا مقصود گردیده ، از اُقدام اوسی والده اسما دت ابدی ما صل کرده ، بملاقات اقارب ودوستال مسرور تشرندر دبار الشش محيت دلى وشفقت قلبى بندكان حضرت لواب صاحب معلى حسب الاقرار خود در سیل بیجری باز واغل مدراس گرویده و دمکان میلایور فرودارد محصوراطلاع مؤويد- روز دويم لذاب صاحب شرف الملك بهادر بخشی سرکاراً بفرودگاه شال روانه فرموده در شاری محل طبیده بعز وکریم وتوجهات قديم طاقات مودند عمدود دويم ادراه عنايات بازديد البت ل تشریف فرموده ممنون منت بے شوار فرمودند- و در تلیل الایام ایرائے معاش عقررے سابق کنانیدہ تقایا ہم دانیدند وچند روز نبد، انواب صاحب یک حویی ستین از مک سرکار متصل باغ کلال کنارهٔ دریا آراسته کنا نبده میرزالهی نجش بها در را درال ورال حویی فرود آور دندر و بها در موصوف بآرام تمام سکونت میدارند المحد رسد عالمے در توصیف حن اخلاق آل شهزادهٔ عالی قدر می در توصیف حن اخلاق آل شهزادهٔ عالی قدر می در توصیف حن اخلاق آل شهزادهٔ عالی قدر می در توصیف حن اخلاق آل شهزادهٔ عالی قدر می در توصیف حن اخلاق آل شهزادهٔ عالی قدر می در توصیف حن اخلاق آل شهزادهٔ عالی قدر می در توصیف در توصیف می در توصیف در توصیف می در توصیف می در توصیف می در توصیف در توصیف می در توصیف می در توصیف در توصیف

کرنی الحقیقت عبیم شاں مجسم از فلق و مردت است، رطب اللسان اند علی الخصوص عنایات و شفقت برا وری آب شهزادهٔ بلند وقار بر حال این وزهٔ به مقدار کرمبذول است خارج التحریر والتقریر

برعال این وره بے مقدار دمبدوں است کا رہے کو بیروسو بید ریکے ر در بیان جدین والدین مرح بین با تفصیل بیشین مؤلف این سوا نحات متناز ازروے تذکرہ الان برونب نام

الاری، وتزک والا جاہی وغیرہ مفصلاً آئے کہ دری کتب ہا بہ نظر در آمرہ، قید قلم منودہ شد۔ الحدیث این شخلهائے زیب دولت وربات و اللہ، بدرجهٔ و اشجار شرف شرافت و سجابت کہ کھے الوریہ، و دیگرے والیہ، بدرجهٔ شدہ البعدرت یک ورخت تنہ وارتا مجفر

فارد ق اعظم رصی الترعنه رسیده است، جهت انکشاف آن بر بر کی خزرد و بزرگ زان نوک بیز فامرگر دا نید. توراد بیشتر والا چای واضار دانید

الساب والاجابى

ارز جناب لواب عظم جاه سراج الامرابها وربن لواب

عظيم الدوله بهاور رحمت مآب تا بحضرت فاروق اعظرض الله فعًا لي عنه كوعم ليشت ولواب عظيم جاه سراج الأل بهاور مخار دولت براور زادهٔ خود لواب غلام همرخوت غال بها در والاجاه غامس طول عره ، فرزند ارجند لذاب اعظم جاه بهاور والاجاه رايع، رصوال مآب بن نواب عظیم الدوله بهادر رحمت مآب والاجاه تالت بن بذاب اميرالامرابها در غفرال مآب بن لؤاب محد على خال المالمند والاجاه يمنت أرا مكاه بن حضرت نواب صاحب قيد شهيد محدجان جهال سراج الدوله الزرالدين غال بهاورشهامت جنگ رجمة الشرعليدين خادم حمين الشريفين حاجي نفدس محير الورمغفور انصاب نصير الدولتي از الولالدوله اشرف الامرائ حال بن شرف الامرا محد نعم التذغال بهادر مغفورتا بحضرت فاروق عظم رشاب بترعنه لديجته ليتنت وشرف الامرا الوار الدوله بهادرين محرنع الترفال شرف

الامرابها ومعفورين شكوه الملك نصيرالدوله وليرينك بهاورمردوم ين حصرت لواب شكوه الملك تصيرالدوله بها در نفرت جنگ يمادر تقيقي لؤالبيرالهند والاجاه عيدة الملك سراج الدو محرعافا بهادر ظفر جنگ جنت آرا مگاه بن حضرت نزاب صاب قبله شهید محرجان جها مسراج الدوله الزرالدین خال بها شهامت جنگ رحمة الشرعلیدین خاوم حربین الشرافیین، حاجی مقدس محدالور مفقور

انساب جرالرين خاني

از افتخارا للك تصيب الدوله بها درين غلام أل محد خرست بدالملك افتخار الدوله بهاور حال نا بحضرت فارو اعظم رضى الشرعة شه يشت و وا فتخار الملك نصيب الدوله بهاوربن غلام آل محد فورشيرا للك محدنا صرفال افتخار الدول بهاور حال سلمهٔ الترتعالیٰ بن جناب حافظ محدناصر خال ا فتخار الدوله صمصام جنگ بها در مفقور بن لو اب ناظم جنگ هر خرالدین خال بها در کلان نانی و دوس مکال که شوبر بمشيرة خور وحقيقي لؤاب والاجاه جنت آرامكاه وليسر حباب حضرت لواب صاحب قبله شهيد عيالحكيم فال بها در منفورين عضرت سنبيخ محد خيرا للرعليه الرحمية والرضوان بن سيح عبدالوالى عالى مرتبت مرحم به

وحاجى محد الذرمنفور وستنيخ عيدالوالي مرحوم بردو برادران حقيقي يسران مصرت اعلى بناب سينيع محد منور دحمة التدعليد بن مفرت ستييخ لفم المربن جناب مشيخ مخذوم عيرالحي مورث بستييخ المشايخ عالم دمانى بن مشيخ مخدوم عبدالقا در قذجى بن مشيخ عبدالم المعردت به قاصى لارد بن قاصى ملتيخ ابرابسم بن متيج علاوالدين بن ستین علی بن قاصی فخر الدین بن قاصی ستیخ النسیب بن مشیخ محمد احدين مشيخ يوسف بن سلطان شهاب الدين احد المروب به فرخ شاه عاول كه درسين ادبع مأة بادشاه كابل بودند، بن شيخ فخ الدين محود المعردف يه سلطان سليمان شاه بن محدسبحان برسيخ مسعود بن عيدالترواعظ صغير بن ستيج الوالفتح واعظ كميرن شيخ اسخل بن ستيخ ابرا بيم بن مشيخ تا صرالدين بن ستيخ عبدالمدّبن جا. فاروق اعظم رصى الشرعنه، كه دررساله تا تا رخاني مصنف آل لوستمة است كر مشيخ عيدالمثرين غاب فاروق اعظم را دو منكوه، حكے بخت إلوك مبية يروجرين لوتبروان وازبطنت كيد يسروموم يرساكم بودكه از فقِّهائ سيم مدينه بدوندو اليان جداعلى ملفان ابراسيم بن اوہم وديگے فاظمرنام ميت بناب الم از بطنتس مشيخ المرالدين عولد شدراي والافقهائة آل وقت مي لاليندم الكركم ما ولا و محضرت سبيرة انساء العالين سلام الشر عليهاوا لها وصيت الى كتر تا صري كر از لذا سه إسع آ تخضرت الدوهيت داخل - زیراک لفظ ولدشاش است اولایسری و وخری را ر

وقتيكه محدابرا بيم يسران عيدالله بن حسن مثنى بن ا مام سن عليداللام بر مارون فليف عاسيه خروج كروند وسيج ابراسم ین عمرینز ہمراہ شاں بوریمیگویند که امام شاقعی ہم دریں موکه شریک آنها بودند بیون مردو بزرگوار در دست ظالم گرفتار شده بقتل رسيدند، سبيح ابرايم بن سنيخ ناصرالدين از بنگ رائي يا نة با عیال و اطفال حذو در سنا را رسیده توطن گرفت - و چهارلیشت بها با بکیال عرقوا عقبار ورورس و تدریس علوم سشرعبه وآمادیث ىنويە و بدايت غلق اشتغال مى واشتند-بدر شيخ سليمان بن مسعود بن عبدالله واعظ اصغربن الوالفيج واعظ اكبرين اسحاق بن ابرابيم بن نا صرالدين ا فواج كثيره جع كرده، به نیت جها د باکفار در مدود کابل رسیده، بنائے کفر را ازاللمالک از بیخ بر کنده رواج دین بنوی باحن قرار وا ده، درسنین ادیع ناق ور کابل

وائے سلطنت افراخت و ملقب بر سلطان سلبان گردر وبعدادان بسرش سلطان شهاب الدين احر رخ شاه عادل ويبرش فخ الدين احد سيان شاه بادشاه آن جابود. این کیفیات از تذکرة السیر من تصنیف سینج ابوالبركات بغدادى معلوم كرويد-

یوں در ملک کابل بعد از حوادثات روز کار فتور رو دار، د أن ملكت بدست سلطاطين غزنين افتاو، وفرزندان فرخ شاه در کابل بطور غریبانه بسری بروند- و تنکیک چنگه خال خروج کرد، د بهمه ما لک اسلام را "ناراج ساخت، و نشکر شیجاً نب غزنین و کابل

كشبد دآن ديار را ويران ساخة اكر از ابنائے ملوك راتر تيخ آورد۔ وچنا کنے در بهاں عادیة محداحمد بن بوسف بن فرخ شاہ مشربت شها دت چشید پس قاضی ستیمپین محراحد با جمیع عبال واطفال أمدن البشال ستنيده ملاقات كرده البيارم اعات اريشان مؤد ا حوال میا ای شاں بشاہ و ملی لاست - بعد چند سے نامر شاہی برائے قفائے قصبہ کموال کر قریب طنان است بنام فاصی شبیب ورود يا نت - قاصى شيب برهزمت قضائة أنجا مامور شده، بقصبه مذكور رفة وطن كرفت - بعد وي فاصى سليمان فرد ندكان اوكه بدر تطب عالم حضرت مزيد الدمن شكر كنيخ بودندا فاضي أنجا شدند كذا في معارج الولات وسيرالا قطاب من تزجيم عضرت شكر كين مدسره.

وسبرالا فطاب من مرجمة مصرت سرع درس مسره.
و مصرت قطب عالم فصيرالدين براع دبلوى ، وسين احر معبد العنب المد مثابي ظاهر معبد والعنب بادر مثابي ظاهر معبد والعنب بادر مثابي ظاهر من بعد قامتي فخرالدين برادر مقيقي قامتي سيلهان بر فدمت قفارت

ما مور شدند- و تا چهار نیشت درا سجا بودند- بعدان ان درسلطنت افا غنه لودهی در فنوی آمره سکونت و دندیدند، وبر فدمت صدوالصدور ما نور اور فنوی در فنوی آمره سکونت و ما با بیم در سلطنت بها یون با دشاه گروید ندر بعدان ان نیسرش قاضی ایرانیم در سلطنت بها یون با دشاه

قامني أنجا شدر بعده قامني عبراللد المروت به قامني لا وقامني قفير المدان أن منهم مي ومرى القاد

برهاوان شده چند سے در آنجا ماندندر بیدازان مین مخدوم عبرالقار باداده طلب علم در قصبتر کو بامو که دو منزل از فنوج است، رسیده،

بدانفراغ تحصیل علم باشرفائے محله آسجا خانه داری تموده ، در ز مان اكبر با دشاه سكونت خود درا سجا اختبار تمودند - وبدست يارى توفيق اللى بايسرخ دستنيخ مخدوم عيدلحي در فدمت بابركت بندگي نظام الربن امیدهوی کازشا سیراولیائے سرمایہ اکیری بودند، ارادت آدرد ومتوكلانه عمرعزيز را بأخرر سامند وبردر مخلوقے مذر فتند بدازان مخدوم عبرالحي در فدمت بيرد مرشد ريا ضات شاقه و مجابدات ما فوق الطاقه بجاآ وروه، يمرتبه كمال رسبيه ه، خلعت خلات خاندان جِشتيديوشيده، تاج خلافت برسردات، بخطاب شيخ المشاتخ عالم زاني سروان با فت و دبدوے بنیخ نعم الله بيركانش جانشي شده ، طربقه فقرائي بحال ويرقرارواشت يعده حصرت اعلى شيخ محرمنور، راه شيخت وفق گذاشت درعبا دت اللي بوده، گذران خدىر توكل كرد وبعد وسه حاجى محدالوز وسشيخ عيدالوالي سردو فرزندان شال بحفور بادشاه عالكيرسيده، عاجي محد الزر بخطاب حاجي مقدسس سرفراز نده، بر فدمت تسبيح فانه مامور شدر وسشيخ عيدالوالى بخطاب عالی رتبت معزز شده روز بروز طراقی آمارت بیش می گرفت و از رمان حصرت لواب سراج الدوله محدجان جهال الورالدين خال بهادر شهامت بننگ فرزند محده اجی انور دو لت و اقبال روز بروز در تزايد شدر والبشال بعمر هفتادو هفت سانگی بتاریخ شانز دهم ماه شعبان المالية بجرى شربت سنبها وت چشدند. بعدهٔ جناب بندگان عفرت اميرالمند والاجاه عمدة الملك سراج الدوله لؤاب محدعلي فال بهادر ظفر جنگ صوب دار مک کرنا فک ور زمان ریاست خود بیاس بزرگان

لحاظ براوری و قرایت مدنظردا شبته برمک دا از اقرائے خور درگویا مو يرورش ى زىووند. ويعف حسب الحكم بندكان حضرت خوم را ازگريابو در مدراس رسامیدندر و بعضے بمقتفائے آب و خور خود حا مزر حضور ی متدند- بندگان حضرت بهرکسس که مناسب می دانشند در اد لا د و احفا د غو د منسوب فر موده ، پر و رستس می فرمود ند و دما نشینا ن جنت آرامگاه نیز بدستور كيفيت حضرت على مع معرمنور رحمة الارعليه چونکه حضرت اعلی در سادات کرمانی بیرا کادی با دخر قاضی محدسعيد موسوم به ولاري لي بي صاحبه كتفدا شدند از بطن شال دو لير یکے حاجی مقدس موسوم بر محدالور عبرا حیر دالاجاه ، و دیگر عالی رتبت موسوم به عبدالوالى حدا محد حيرا لدين خال وسوائ اينها يك وخر ناكتفرا كيقيت اولاد حاجى مقدس فحدالور فرزندس فحدرور ما جی محدالور با دختر قاصی کیلی بن قاصی محدسمید کتندا شد ند-والا لطنت کے بیرا موسوم بواب الزرالدین خال شہید، و دو دخر کے لی لی مریم ماحبہ کہ با محدا صف نبیرہ مشیح لعم السر مشوب کردیدہ، و دیگر سے لی فی ظمہ صاحبہ کہ باستینج محد حیات نبیرہ کردیدہ، و دیگر سے لی فی ظمہ صاحبہ کہ باستینج محد حیات نبیرہ مشيخ عبدالقادر منسوب بود. ولذاب الزرالدين فان سنهيد را

سه بی بی ، یکے از متر فائے گو یا مو در قرابت قریبۂ خود موسوم به بی بی معاجبه کد دختر ستیج عبرالوالی و نبسی ستیج عبدالقا در بود - و ثانی از مشرفائے حید را با د، موسوم به بی بی فخر النساء بیگیم صاحبه که ما درستس میده بود - وکیفت بی بی نالث بسبب طوالت تحریر مطلب ننمودر

تفصیل اولاونی بی صاحبه و بی بی فخرالنساریم ما مبتدیم میشور

بنواب صاحب قبله سنبيد ازبي بي صاحبه ووليسر، كي بدرالاسلام خال بهادر افراسیاب جنگ، ودیگرے تواب محد محفوظ خال بهاور شهامت جنَّك، وچباروخر، كيه ابليه محن الدين خال بنيرة ستنيخ مرن ـ ودويم المبيّة عبدالواجد خان بن محد مراد وسبوم المبية مشيخ عبدالحي بدر فلام اشرف خال، وجهارم الميهاول محد خبرالدين خال بها در كلال بن تثبيخ عيد الحكيم خال شهيد - وتفصيل اولاد ابنها از تذكرة الانساب دغيره مرمن خوابرشدا وحضرت لزاب صاحب قبله سنهيد بعداد رطت بيدا مجروو برخدمت عده ورحضوراذاب أصف جاه و لذاب نا صرحباً که بودند- و آن کیفیت از ملا حظم نور نامه ظا هرخوامیس

و لذاب نا صرحبنگ بودند- و آن کیفیت از ملا حظم نورنامه ظاهرخوارد ا وتفصیل اولا دوارواج بدرالا سلام خان بها در و نواب محد محفوظ خان بها در منحلا صنه الا نساب تفصیل دار مرقوم است-بسبب طوالتش درین سوا نحات به تتحریر در نیاور د

دا زبطن فخز النسابيكيم صاحيه دو ليبر، كي موسوم به غلام اد ليا معرو ن يمحد على ، مخاطب براواب سراج الدوله عدة الملك، بيدر حدت يدرخوو لواب صاحب قبله ستنهيد برصوبه وارى طك كرنا وك مستقل گرديده، از بیشیگاه شاه و بلی بخط ب امیرالبند والاجام سرفراز شده ابر دو لست وریاست مامور لودند ولیسر دویم لا اب عبد الواب خال شکوه اللک نصیرالدولد تقرت بینگر بها در دو دخر ، کیکے موسوم یه امیره بیگم المبية عيد الرحيم ظال بن ستبيخ عبد الواسع ، و دخر دويم عدة مقيقى ولف ابن سوا نخات موسوم به كمويلكم معروف به حضرت بلكم صاحبه مخاطب كريم النسائيكم مشيور يه لحيوني بلكم صاحبه - بعدرطت المبيرة ادل جرالدين خال بها در کلال برگم صاحبه موصوف از بیتال منسوب شده بودند تغفیل ا و لا د شاں ائندہ پر تحریر خوا ہر آ مد

تفصيل ازواج واولا ولواف العاه جنتانكاه

جنت آرا ممگاه را از بطن فدیجه بگیم خاطب بواب بگیم صاحبه مروف بربگیم جان محل خاص، دختر محراحین الدین خان صاحب شهید و نبسی سدیده برگیم رصوی المشهیدی ، ویمشیره را دی حقیقی سدید علی خال صاحب کلال رحمة السرطید، پنج لیسروینج دختر متولد شد در تامن سسی و منه سال با دولت و حشمت گذرا نید، آخذ در بیاری شیخ قد واسیمال از زندگی خود ما پوس شده آغاز شادی و غر خور د خود کا نبیره ، قریب اتمام رسم طوه و پیش از نه گهند دوز بلزشده برون

ت بند يا نزوهم جما دى الاولى سلال ابجرى رحلت تمووند-

تفضيل اولا د اليشال

پسراولین ولی عبد و وانشین پدر موسوم به عبدالولی معروف برغلام حبين، مخاطب بنواب عدة الامرا معبن الملكب اسدالدوله غلام ي خان بها در دوالففار جنگ که کتندائیش از دلاری بیگیم صاحبه معردف به خاص محل صبیهٔ حصرت از اب نسکوه الملک نصیرالدوله بهاور که از بطن سبدهٔ عالی خاندان برلاری بمگم صاحبه قبله وختر میرعادل خال صاحب شده لوو، صاحب او لا د شده، بن بنجاه وجهار سانگی رسیده رحلت کرو ر و بسردوم طافظ محدمنور معروف بمنومیال، مخاطب به لواب اميرالا مرا رالملك روش الدوله تحدمنورفال بها درابها درفيك كدرستم زيال وولوان مختار رئيس كرنافك بذاب صاحب جنت أرامكاه بودند مُرتخدا في شال ازعظم النسأ بمكم صاحبه فواهر خورو مقيقي جناب دلاری بمگم صاحبه شده اصاحب اولا دگردیده ، در حین ریاست پدرخود ورس جهل سال به بست وجهارم محرم الحرام سنديري وقت مد محصنه روز برحمت حق بيوستند وليسرسيوم محدالور معروف به عاجي ميال مخاطب بنواب سیف الملک الزرالدول محد الزرفال بها در حسام فیگ که در ز مان اوایل ریاست پدر خود چند روز ا ز خدمت میرکیری مفتخ بو وند - کتخدا کی ایتاں از پدرالنساء بگم؛ صبیتر بذاب تسکوه الملک تصیرالدوله بها در که از بطن انتر رکهی بایم بود بظهور آمده صاحب

اولا و تندند - بعد از ریاست پدر وبرا وریزدگ خود در زمان ریات لذاب رحمت مكب جناب لذاب عظيم الدول بهاور ورمن ينجاه وجهاد مال به یا نزوهم ماه فی مجمد شایل بجری بوقت سیم بروز رحلت کردند. وبيسر جهارمی غلام حن نام ، معروف به طبيع يا د شاه ، مخاطب بنواب حسام الملك اعمّا دالدوله محدعبرالشّدفان بهاور بشربر عِنك ور زمان پدرخود از حکومت نتهرنگر سرفراز، و درزمان لزاب عدة الامراء بهادر از فدمت صوبه داری محدبور معرز بو دند- کتخدا کی شال از حبیب النساء بیگم، وخرط مدعلی خان که از سنجبائے گویا مو بدوندوشدہ صاحب اولاو گروید ندر وور حکومت دولت ازاب عظم ماه بهادر سراج الامرا دام افضاله ورس بفتا دو چهار سالگی بهشتم شعبان سسکاره وقت دويهر روز رحلت فرمود ند- وليسر ينجم اعيدالقدوس معرف برلعل باوشاه، مخاطب بالواب تعياللك انتظام الدوله محدصلاب فال بها در غفتنفر جنگ که در ز ان رباست پدر و برا در خود از خد مست تعلقه مدرا سرفران بووندر كتخدايش ارخبر النساء بمكم الهمشبرة فوروهيقي حبيب النسأبيكم حلوه ظهور بإفته، ورزمان رياست نواب عظيم الدوله بهاوم درسن چل دینج سال به سیدیم سشهرشعیان المایادیجری بعدمازعسر

كيفيت وخران جنت أرامكاه

وخر اولين المشيرة خورو لذاب عدة الامرابها ور موسوم به

مونى بكيم بين تميز وسيده بإغلام محى الدين مخاطب بعبد الحي فال بهار بمشيره زادهٔ بدرالا سلام خال بهادر کلال منسوب شده ناکتخدا از بیاری چیک رطت کرد- و دختر دوم همشیرهٔ خورد لزاب امیرالامرا بها در موسوم به یو تی بیگم صاحبه بس تمیز رسیده بهنوز کیسے مسوب نشده بود که در یک شفته از مهو سیاری مسطور جا سیحی تسلیم شدر سر وونتر سويم بمشيرهٔ خورو لو اب سيف الملك بها ور، موسوم مه بلاهي بگیم صاحبه، مخاطب بنواب سلطان النساء بگیم، معرد نُ به صاحبر ا دی كلال، باعدالهادى خرالدين خان صمصام الدوله بهاور بمشبره زادة حقیقی لواب صاحب جنت آرامگاه منسوب شده ، صاحب اولا و شدند، و در زمان رباست لواب صاحب رحمت مآب ما فرزند خود به بهت المسر شربیت و دیگر اماکن مترکه رفته ، در زمان رایست نواب اعظم جاه بها در رصوال مآب به لست و میوم ما و ذیه می است درس شصت وسُست سال وركر الم على انتقال فرمودند- ووفتر جهارم المشيرة خور و اذاب حسام الملک بها در، موسوم به دریا بیگم، مخاطب به اواب ملک النساء بیگم معروف به صاحبرادی مباید، با مولوی عبرالوالی خان اعتصام الدوله بها در، يرا درحقيقي صمصام الدوله غيرالدين خال بهادر منسوب شده، صاحب اولا دگردید ورور زمان ریاست نواب صاحب رضوال مآب بس شمت وجهار سالكي بربست ونهم ماه صفر المظفر للسلام ببجرى رحلت كروندر و وخربنجم بمشبره خورو لواب تضيرالملك بها در بروز فتح تلط ويلور تولديا فته موسوم به فتح بمكم صاحبه ومخاطب

به نواب عدهٔ النسائیگیم شده د، و معروت به صاحبزادی خرو والدهٔ این مولف سواسخات با حافظ محد ناصرفال افتخارالدوله بها در ، برا در حقیقی مصصام الدوله بنیرالدی فال بها در مسوب شده ، صاحب اولادگر دید ه، در ریاست نواب صاحب نوممت ماب بس ینجاه و دو سانگی به یاردیم ما و دریم ا نانی شده ایم دند

كفيت اولا دخاص لواب عدة الامراغوان المخاص فرزندلواب والاجاه جنت آراميكاه

نواب عدة الامرابها در را اربطن خاص محل ، موسوم برولاري سكم وخترال كرتولد متده لودندا يعضه درين طفوليت ويصفه فزيب سنشور رسبده، رحلت تمودندر وارتبطن كلنوم في منكومه يك فرزند، موسوم بعيدالكم خال، مخاطب به خال بها در معین الدوله سشم بسوار ینگ با وخر محد حیات قا در علی خال بها در، فرزنر عصمت یی یی صاحبه گویا موی مسوب گردیده، صاحب اولاد شده ، وخر مذكور رطت مؤدر د از تبطن محسيلي بلكم مخاطب يه مبارك الناءبيم، منكوصر يك فرزند، موسوم باعلى صين ؛ مناطب به مناج الامرابها در، المتخلص برماجد كمرور فن شاعرى كلال عي واست. ا زخوامر خورد اكرام النساء بريم محل مترف الامرابها ور محد نعم الله خال كترا تده، لا ولد ليد ده ماه از رحلت بير خود درا دايل دولت تواب صاحب مرعمت مكب بغرة ماه وميج مطالاً ما انتقال كردند وفر دندسيدى از

بلن چتر بیگم منکوحه موسوم بغلام باقر حسین غال در ریا ست يدر خود تولد شده يودر درزمان حكومت لذاب صاحب رحمت مآب باوخر لذاب نعيرالملك بها دركه ازبطن شادى بركم منكوح بود، كتخذا شدر ددختر مذبور باسقاط حل انتقال مؤدر وآدبطن زن متعيم علاقة مهتنا ب بليم، موسوم به رصبه بلكيم در رياست يدر خود يا ماج الدي غال، فرز ندخور و نظام الدين احد خال كلال كندايشده ، لا ولدانتفال كرد، ويندغدام درعلاقه واب سلطان النساء بلكم و كليستي بلكم لاولد رطت كردند- و تعض ازا نها با فدا مان لذاب صاحب جنت الرامكاه

ور باع کلال از سرکار بروش می با بند و حضرت بواب امبرالا مرابهاور مدارا لملك راا زبطن محل غاص عظيم النساء بمكيم بك ييسركه شمع نسبسان فانذان الزرى والاجابى ووارث مسندووكت جدا مجد وولااب

والاجاه جنت أرا مكاه يو والموسوم به عيدالعلي فال بذاب عظيم الدوله بها در بود، بيدر طبت عم كلان خود از افضال حاكم لايزال وبه تصدق حضرت سرورعالم صلى التراعليه وآلدوا صحابه وستم برمسيند مدخود قائم شده،

تامى فاندان راير ورس مى كروندر وتحل ناني وريكي منكوهات وفدام لاولد وجناب تناب عظم الدوله بها در در رباست جدا مجد خود با صبير كلان تواب شكوه الملك وليرينك نصيرالدوله بهاور ثاني المالك حميلنما

بيكم صاحبه كه موسوم برسعبد النساء ببكم و در ريا ست نواب صاحب معلّی مخاطب بنواب بیگم اند، کتخداشده ، صاحب اولاد گردید ندر دان بطن اواب برهم ما حبه موصوف دو ليسر، ويك وخرر يسراولين محدمور

نام، مخاطب وناب عظم جاه فخرالا مرابها ور رضوال آب كرور زمان ریاست پدر دود در مسلاله بیری با نواب خابت النساء برگیم، معروف به بهوینگم، مشهور به محل عالیه، و خرکاان صیاء الدول بها در کریکے ازامرا کے عبدرا یاد بودند کتخدا شدند و در ریاست خود از بطن بهو بیگم یک کل گزار ریاست ، موسوم به نواب غلام محد غوت فال اطال التلاعم و دولته متولد شد- و از بطن مختار النساد أبكم سدوخن یج در هستند ایجری درسفر نتهرنگ، و دو وختر در راس تو لدیا فتند يا تى خدام و غيره لاولد- خلف دوم محدعلى نام، مخاطب والعظيم ما ه سراج الامرابها ور وام افغال كدر سيم المايجرى اذ لواب بؤرّ النسابيكم نؤام رخود حقيفى على عاليه كتخدا شدند- بعد بينرسال بنكم موصوفه ا زصد مد تولد د منات مودر و ورفسها ما میری ور دیا ست اواب صاب رمنوال مآب، ويكر كتفرائي از شغيع النساء بيكم وخرّ بي بي اول متازلامرا بها ور بجلوه ظهور آوردند- ازبطن اببتال بک دخر موسوم برامة الولی السَّأْبِيكُم طُوَّلُ عمر إلى متد لد شدر وور سائد الإبحرى ينز يسرف تو لد شده،در سنیش ا م برگیم مذکوره و بیسر مردور حلت مخودندر و بعد چند مال حفیر لذا بنظم صاحبه فتبله خامة دارى ديركر از منعم النساء بلكم مخاطب به ولهن ملم وخر قال عالم فال بهاور كه از بعل صالح بلكم نبسي كلان يواب سلطان النساء بگراست، در سساله بچی غودند. و از افضال فرائے كريم وبرتصدق رسول رجم صلى الشرعليد وآكدو اصحابه وسيلم، ادليتال وخرَّ الله تعد او نفالي فنان رير سايَّه والدين ، وجناب نواب بليَّم

صاحبة قلد تاصروي ال سلامت وارور واذ سعاوت النسابه كم ششش بير ودو رخر و دوبيس ويك وخر ورطفوليت بسير كلزار جنت نتافتند و با في كي موسوم به احدالله خاب بها ور منتقم الدوله نبي بار جنگط في الم ودويم محدورالله مخاطب بعدة الدوله طول عرة وتمالت علام محى الدين طول عمره نخاطب به معر الدوله و ليسرجها رم موسوم به محد عبا دانشر متولد شدہ ابعد چند سے در کلش جناں رفت ۔ و دخر خواہر حقیقی آنہا موسوم بررجيم النشاء بگيم طوّل عمر لم است - واذ لطن زنے وو ليسر، يج ازممه فرزندال بزرك تربديع الشرفال بهاور ظبيرالدوله فطرت جنگ طوّل عرة از طابرالنسأبيكم خوابر علاتى ماجى منصورالدوله يسر منا ذالا مرابها در كتندا شدر و كتندا في وبيجر اد وخرسه كدمنا زالنسأ بيكم محل ثانی اد اب صاحب مدوح پرورش کروه بودند، بنظور آور وندر و بيسردويم محدعليم الشرفال بهادر معتبد الدوله بيروز جنگ - وازيك بطن دو دخر وخر خورد حبیب الناءبگم طوّل عراب و و خر کلال سعادت النشأ بكم رحلت كرو- و وخرز لواب صاحب رحمت ماب عظیم النسام موف برصاحبراوى بركم اطال المرعرع بالنجم الملك عبدالصدخال بها در منسوب شدر بايشال يك وخر موسوم به احدالنسأ بكرم وف به صاحر ادى اورالبصركه از طفوليت وراعوش جرة ما وری نو وید ورسس یا فت است بعدد حلت پدر و و و رسان پیری ار برادر راوهٔ پدر عبرانفا در نخاطب به عزیز الملک موتن الدوله عيدا تقاور خال بها در سلح بنگ كتخدا شده مغذا اينهارا آباد وارد ولؤاپ ماحب رحمت أب از حكم مدير كوار فود به عظم النسائبيكم وخر مدرالاسلام

ظال مرحوم بارسوم خامهٔ داری ویچ تموده بودند از یش دویس، و کید وخر، پسرکلال اشرف علی بین شغور رسیده رولت کرد. ولیر خورو غلام محرحسين ور زمان رضوال مآب بخطاب رشيدالدوله محرين ظال بها در ایالت جنگ مرفزات و در زمان جناب عظیم جاه بها در دام افضاله باد خراکدوله تعی حبین خال بهاور که از بطن رقید میگی و خرخور و اعفاد الدول مرحوم و نبسى خاص لواب سیف الملک بهادر است کتیرا شده ر وخر كه خوابر حقيقي رست يدالدول، موسوم به فاطر بيكم اند ازغلام دستگير، مخاطب ما ستوار حنگ غلام و سنتگرخان بها در، بسر زوج ادل ناصرالدوله محدصیب الله خاص و نبست خورد افتیار جنگ مرحوم در زمان نواب م دام افغاله كتخدا شده، صاحب اولاد است ـ وتبنن بگي، مخاطب به مارک السابهگم که دراوایل دولت، بعقد نواب صاحب رحمت آمده ا بغرت ترام بود؛ لاولدا نتقال كرور واز لالى مِكْم المخاطب بروولت النسار بيكم منكوم ، دو يسر، و دو دخر بيركال غام محد، مخاطب به ميرالدو له، علام محدخال بها ور، جمارت جنگ - بیسر تورد غلام رمول ور حکو مت لذاب صاحب وأم افضاله عربخطاب اعتبار الدوله غلام ومول خال بهاور اكبرجنگ سرفراد مترر دخر كلال احدى بيكم از امترف النجاعب التلىك سابق واما و برس بي مرحمه بود منسوب شده، صاحب اولا د كرديد لبد چندے عیدالعلی از آفتِ اسب رطت کرد۔ وتفر فروکلوم بگر اد غلام محى الدين احد خال بها در، رستكارينك، فرز ندعير إلياسط خال عروم كتخدا شده صاحب او لا داست - دا زبا دشاه بيكم كدند

عمدگان قوم لذا يبط و ساكنان كلوا بود، با عزو تو قير طبسيره ورزنانه بشوكت و فرا و ده الم المعقد في و الور و ندر و الذيطن شال مك بيسر علام عيدالقاور نام که در رباست اداب ماحب رصوان مآب رسم مکتبش بظور آمده بودر وورزمان دولت لذاب صاحب دام افضال بخطاب سمشير الدوله اعلام عبدالقا ورفال بها در اعتفا و حبك مفتخر شده. وار بطن منکو صرر بنت محل بک وخرک ور اوابل رباست رحمت آب الالبيرخال جهال خال مرحوم منسوب كرويده صاحب اولا و سنده، رعلت كرور فواب سيف الملك الوار الدوله بها فويس مكال را از يطن بدرالسا، بلكم سه بسر، و دووخر - نيسر موسوم به غلام نبي ور طفولیت ر ملت کردر و لیبرکال غلام علی ، مخاطب بر سیف الدوله غلام على خال بها ور ، سبف جنگ ، نبيرة خاص إدّل اذاب صاحب جِنتُ آ دا مگاه ور زمان جرا مجد فود از سکینه بنگم مخاطب به اکلیل لنسام بيكم، و خر الدّر على خال مرحوم كنفذا شدند. و بعد بيند سال بيكم مذكور لاولد از عارصه بيجيك رعلت كرور و بعد ايشال ور رنان حضرت لذاب صاحب دحمت أب بإمثار بلكم خوامر كلان حقيقى تائيدالدين اكير نيسرا بيرالدوله بها در مرحوم كتخدا شده بودر از بشال بنز اولاو نشد- وا زجیت لی منکوحه دو نیسر، ودو دختر ـ نیسر کلال قیام الدوله بهاور باطا برالنساء بنكم وتمتر عجد الدوله بها در منسوب سنده، صاحب اولا د است بيسر خرو قمرالدوله از نبيرالنها بيكم خوامر خورو ظاہر الساء بیگیم کتیرا وصاحب اولا و شده، منیرالساء بیگیم ر طبت کرد.

وغر کلال بیدار کندانی از صدمهٔ ولادت رحلت تموور دو و خر غورو كتخداشره ماحب اولاد است رونورس بگم، ومهرالنساء و مراج النشاء منكوح وحربهائ سيف الدوله بهد لأولد بيسر عورو غلام ولى النَّد مخاطب برحسام الدوله غلام رضا خال بهاور حساً عنك النيركت الشام بيكم دخرني في أذاب عمام ألملك بهاور نسوب شده. الايشال يك يسرو ودو دخر تيسر مخاطب بغلام محدفال بها درو الذوخر سيامة في في اوّل اعتفاد الدول يها در مرحوم منسوب مثره، صاحب اولاد گردیده، باعیال در دولت نواب صاحب دام افغاله روان کر باست معلی شده ، در انجا بید ر طلت رئیس الا مرا بها در کربانی حسب المرضى مجتهدين أل عابرا طاك وغيره بها درمرحوم مخار ومنوم اند و ذن و فردندان الشال ورا دت طاعون ور ا منجا رولت كروندر و وخر كلان خوام مغلافال معيد النسابيكم معروث به لواسى بلكم كلال از يسرى بي اول اعتيضا دالدوليهادروهم عسوب شده، صاب اولاد اندر د دخر خور و خدیجه برگم ، مودف به واسی برگم ،خورد از بسرمیا نه اعتفاد الدوله بها در كترا شده ماحب اولاد گرديده انتقال كرو - دخوامر علاتی غلام محدخاں زینت السّامهم او برا در خود ناکتخدا مکر الله مطل ردنة درا نجا إسبد سيادحس نامى كه ان في برفا قت فان مذكور رفتة بود ، كتخدا شده ورآ فت طاعون مال دويم در كر بالم مط رحلت كرد - ازويك يسر غلام حسين نام دراسي إست رو وخرراول لذاب سيف الملك بها در موسوم يا مقرالخذيجة بريم مخاطب با فسرالنساء بريم

ار اعتضا والدوله حافظ محد لفيبر فال بهاور مرحوم كتخدا شده اصاحب اولا و گردیده ، از بیاری چیک رطت کرده و وخر وویم ام الزبرا بگی، مخاطب به خدر شید کلاه بیگیم از مجدالدوله بها در غلام اسدانشط كنيرا شده، صاحب اولا و كرديده ، در اوا فر دولت نواب صاحب رحمت مآب رسلت منود - اولاد از منکوص و حرمات یک وخر، موسوم به اکرام النشار بگیم که خدرت پدکلاه بیگیم پرورش کرده بودند بعد بیدر از حكم وأشدامن فود باغلام رسول فال يسر محد حواد فال تسوب كرونبر صالحب اولاد شده بيوه گرديد، يك بيسرغلام محدكه افسرالنسام بيم بيوس می کردند، قریب س تمیز،روبروے بیکم مذکورہ رحلت کرد - پیسر دوبم غلام عسکری از فضیلت بی متکوحہ ورسٰ تمینز ناکتخدار حلت نموو ر ييسر سويم ازجهال بلكم منكوحه ، مناطب برغلام موسى خال ازجها ندار بگم دختر منکوحهٔ پدرم لحضرت افتخار الدوله بها در مرحوم مسوب شده،

صاحب اولا واست. وليسر جهارم محدثقي از طبيب النساء منكوحه با سا عده بلكم و دختر محد الدوله بها در كتخدا شده الا ولد انتقال كرو- و صالح بلكم واليفائم منكوصه وكل شيورو ونكر دوست حرم الولدا مدر

اولارحسام الملك بهادر

و اب حمام الملك بها مخوفررا از عبیب النساء برگیم محل اول يك د ختر ا موسوم به بركت النساء برگیم با حمام الدوله بهاور در زمان لياست بواب شده، صاحب حنت آرا مركاه ، منسوب شده، صاحب اولاد

گردیده دواز دیگر زنال دو دختر و دیک بیسر دختر کلال فرحت النساء بنگم كه داب عدة الساء بيكم ازباعث تمنائے دختر از طفوليت فوو يرورش كرده لودند، ووزمان لذاب عدة الامرا بهاور با تطب الدين على خال بيرة مبرالدبن خال مسوب كروند- ورزنان خاب لذاب صاحب رحمت مآب بخالهٔ پدر خود آمده مصاحب اولاد شد- واولا و مم كتيرا شرند و وخز خور و اشرف النساء بلكم اذ غلام حبين كم يك از شرفائے گویا مو او و اعسوب شده العدیندسال الولدیموه گرومیره ا بيدر ملت بير من ومرحمت عن بي ستر - و بيسر غلام محدم طبر على فا^ل را برو عابد وخبردار از علوم، با قر الساء بيكم كه از متر فائے قوم نزا يُط الذ مسوب شده عصاحب اولاد الد وليدر طلت بدر فود الأحضور لذاب صاحب وام افضاله بخطاب صام الملك بهاور حال سرفراز وطائشین پدر خود شدندر واز سعاتمندی و برخورداری خود میت والدة خود را بيد چند سال از رحلت، دوائم كربلائ معتى مؤده صحن مقدس گنید میادک ضریح حصرت امام حسین علیدائسلام مدفون كنانيرند الحديثر زسے طالع مرحمه كدان باعث اولاد خلف بمنتزل مقصود رسبير

اولار نصيرالملك بهادر

ولواب نصير الملك بهادر را ان خير النسام بگيم محل اول اولاد منشر- از و ريگر زنال دو دختر، ويك بيسر - وختر كلال از حرم موسوم

برحسني بلكم كه بدر النساء بكم والدة سيف الدوله از طفولبت برورسش كروه لووند ، بإنا مرعلى نبيرة عصمت لي منسوب منووند يعد چندس ورمين بدر فوو المصدمة ولادت رحلت كرور وفر فورو موسوم به امة السكينه بگيم از شادي بلگيم دخر كلان مير اشم على مجهلي بندري در رمان دولت نواب صاحب رخمت آب إز ما قرحلين خال بهاور بيسر لذاب عدة الامرابها ور ورعلاقة محل بيتربيكم منسوب كرويده ازآ فنت اسفاط حل رطبت مؤور وليسرموسوم به محد صلابت خال كه بعدر حلبت يدر ور زمان اذاب صاحب رحمت ماب اواب حمام الملك بهما ورسجال اشفاق پدری پرورش وتربیت فرموه ، با جها مند بهیم خوابر حقیقی خورو جهاندار بيكم وخر جناب المتخارالدوله بهاور منسوب كروند صاحب اولاد است و ورز مان اواب صاحب رصوال آب ازخطاب نعيالملك بهاور محدصلايت خاب سرفراردر دولت جناب لذاب صاحب وام افضاله بأعيال ا زج بيت الشرالح ام مشرف ، وها صرحصور كروبيره ، بإز باراده ج ثانی وزیارت عتبات عالیات رخصت سے سال عاصل کرو داند،

فدا نفیب فراید- دایشال بسیار مرد عاقل دقایل و عابد ودر تمامی علوم وفنوك كابل امذر

كيفيت اولاد وونتران خاص نواسلطان النسائيم منه ينواب سلطان النسائيم منه موموم ينواب سلطان النساء بميم دو وخر، ويك بيسر وخركان موموم برصنيد بميم، وراوابل دولت نواب والاجاه جنت آلامكاه ناكتخر اانتقال كرد.

و و خرتانی احدی مِلگم، معروف به شاه بیگم در رباست نواب صاب جنت آرامگاه از اعزاد الدین خال ستقیم جنگ تامی سرطدعلی فال که ادبی بی گویا مولود اکتخدا شدر بایشان سه میسرو سه وختر ر دخر اول صالح بلكم الميم فان عالم فال بهاور صاحب اولا وست و وحتروهم رحمت النساء رنورجة ووم اعتفاد الدوله حافظ محد نفيرخال بها درم حوم بیز صاحب اواد . وختر سویم ناکتخدا در ماه رجب سلام ابجرى اذ حاوية حيراع رحلت كرور يسركان حيدر حسين فال بساور التبار الدوله كتفرائي اول از دخر شرف الامرا محد نعيم الله غال بهادر شده بود، صاحب اولا وگروید بدر رحلت زوجهٔ مذکور از عالبه بگیم وخرفي في شادى دويم اميرالدوله بهاور مرعوم كتخدا شده و يسر دديم احد حسبين خال بها در محي الدوله كتخدا كي اول از وخر يي بي شادي اول متاز الامرابها ورشره بود- بعد وسار وخرعبدالي فان تهرميا نسوب شده، صاحب اولاد گردیده، انتقال کردر ویسریدم غلام صطفا خال بهاور اكرام الدول از وختر بربانی بيگم منوب شده ماحب أولاو است وليسربراور فورو شاه بگيم ما فظ محرعد الحين فال، مخاطب يد دنيس الامرايها وركه ور دان رأيا ست لذاب عدة الامرابها ور از وخر ركن الدول غلام الشرف خال بهاور يك ازامرائ آصفيه كتى اشدند وان عدم اولا و با بیشال ور زبان حضرت نواب صاحب رحمت مآب از مرتضی بیگم و ختر بیری میرمهمری صاحب خش نولیس بارموم دکهن غانه داری دیگر مخود ندر از ایشال و دیگر حرمها صاحب ادلاد شدندر

درزمان لواب صاحب رحمت مآب مراه والده خود معه متعلقال ببارا ده هج بيت التالحام وزبارت عتبات عالبات عليهم السَّلَّم روانه شده بمنزل مقصوور سيره ورانجا كنت ودزيرند ومتس الامرابها ورراسواف يك وخركلال المية حسين الدين خال شهرار الملك بها درو بك بيسر غلام سجاوسين خال كداد حضور فتح على شاه با وشاه عجم بخطاب اعظم الامراسجادسين خال بها ورسد وادلود- بعدر صلت ما ور فود أز ى فى شريفه بند يك بيسر موسوم به مرزاعنى المحسين كه به سبب چند ور چند وارد مدراس شده است - لید رطت رئیس الامرا بها در از حصور لذاب ماحب وام افضاله بخطاب مرزا غلام حسين فان بها ور سردار جنگ مفتخر- و بنواب طک النسأ بگیم یک بیسرموسوم بغلام غِرالله ، مووت به غلام اسدالله مناطب به محداً لدول غلام اسدالله فال بهاور مظفر بنگ بالنوابر فورو حقيقى سيف الدوله بها در دروقت يدر نود كتخدا شد- از بنال دوليس وجار دخر- يسركان غلام بدالتر درطفلی رحلت کرور و لیسروویم غلام عباس علی نام وا زحضور جنان لذاب صاحب رتت آب بحظاب سيف الملك الزارالدوله معزز ومبنوز نِاكَتْحُدا - اما ارْ منكوصه وحربها صاحب اولا دست ـ وخراول مقبول النمأ بيگم، معروت به بيگم بهر از غلام محدعلی رضيب الدوله ، معروف بهجدی میا منسوب كرديد. وخر دويم لطف الساء بكم ابلية وويم علام كاظم اعتفاد الدول بهاور حال صاحب اولاد شده رملت كرور سووخر سبوم عاسى مِنْ از رضاحسین نیسری بی اول علام کاظم کندا شده صاحب اولاد است و وخرجهادم حيدري بلكم ما يسركلان غلام عبدالسلام عامدين ما

12

مرحوم برا در كلان غلام كاظم كتخدا شدر واولا ومنكوحه جات وغيره مجدالدرك بهادر أينده باك فوابد شدر وبنواب عدة الساربيكم معاحيه قبله والدؤ ما حدة ابن احقريج لسرا وبهفت دخر و دولير و بهفت دخر و ليف درطفوليت و يعف مريب شعور رطت كروندر باقى سه بيسرو ليسركلان غلام بيرا معروف به محمر نصير و ان محضور لؤاب عدة الامرا بها در بخطاب اعتضا والدوله ما فيظ محدنفيرفال بهادر لفيرجاك مرفران شدندر وورزمان اداب ماحب جنت أوا ممكاه ازخوام كلان حقيقي سيف الدول بها در كتيدا شده لو د-از ایشال چهالبسروسته وخرر بسراول عبدالسّلام، معروف به غلام عابدین خال بها در گنخدا و صاحب او لاه نشده رحلت کردر بیسرددیم موسوم به غلام كاظم خال مخاطب باعتفا دالدوله حال غانه دارى اول باوخر خورو حمام الدولم مرحوم موده، صاحب اولاد شدر بعدر صلت وع از دخر لى فى مجد الدوله مرحوم كتخدا شده ،صاحب اولا د گروير ـ او م رطبت كرد. وليسرسيوم غلام باقر در طفؤ ليت انتقال نموو - ليسريها دم محمد محتبى با دخر قرالدين خال يروروة عايت النسأبيكم عمل تاج الامرابها ور منوب گردیده ماحب اولاد است. و دخر کلال ناکتدا رطبت كرو- وخرز دويم المة البتولم بكم، مخاطب برعدة النساء بلكم بعدر ولت بدر وود باغلام محدفال ليسر صام الدول ورريامت لواب صاحب رفنوال مآب كتخدا و صاحب اولاد شده الممراه شومرخود بكر بالبيع مط م فنة ، ليد بيندے مد و تقر رولت كرد - و تقر سيوم أمرة الرقيد بيكم ور

وقت مد فود با تقی حسین خال بها در بیرامیرالدوله بها در کتخدا وهاب ادلاد است - يسردويم اين اضعف العباو موسوم به غلام آل محمد صاب الدوله مودف به غلام ضامن محدكريم، مخاطب به خورت بدالملك، وثاني الحال بعدر علت بدر أمجد خود مخاطب بانتخار الدوله محدثا صرفال بهادر صمعام جنگ درزمان دولت او اب صاحب جنت آلامگاه باکیز زمره بمحدة النساء ببكم فوام خورو حقيقى مجدالدول كتخدا، وصاحب اولاو شده العدر حلت محل اول در دولت جناب لذاب صاحب وأم اففالهُ كتخدائي وليكر در سا دات بني فاطه منود- وليسرسبوم محد حبيب أكتر من طب يدنا صرالدوله اعتصام يُنك ورزمان لواب عمرة الامرا بها در غفرال مآب با دخر کلان غلام جبلانی خال بها در اختیار حنگ كنى الله اصاحب اولا و كرديد و لعدر معلت وسے از و خر فورد

رکن الدین خال نظفر الدوله مرحوم ورحین دولت نواب صاحب دام افضا له فانداری دیگر مخووه صاحب اولاد اید و سواے این اولاد وازواج مرقومة الصدر اولاد دازواع ديگر آينده يتحرم فوالمآمد

كيفيت ازواج واولاد نانى حضرت لواب

اميرالهندوالاجاه جنت آرام كاه

ا فاتوید بیگیم، و با دشاه بیگیم و خدیجه بیگیم که از عالی خاندان قوم نوایت بودند، نذاب صاحب آنها را تیجمال حوابیش و حکومت باع و توقیر

درمنا كحت خود آوردند- وغانونه بلكم ديادشاه بلكم لا ولد وازخد يح بلكم خوا كرلان اكبرعلى خال حيدري يك وختركه ارتحف على خال بسرعيد لغني قال سنوب كرويده صاحب اولادست ووختر وكيرانية صادق على خال مرحوم، موسومه بحافظ بيكم ازليل يشاك یک دختر فاطمه برگیم المیداعز الدین خال بیرنظام الدین خال مرحم، و دوختر سیوم را به برگیم زوجهٔ نظام الدین احدیفال مذکور صاحب اولا و ، و از و پیگر زنال لیسراول از بمداولادیزرگ موسوم برعیدالمجودخان جشید جنگ كتخدا و صاحب اولاد - ليسروويم محداسخان خال بهادر فيروز جنگ بايرس بي منسوب شده ، لا ولدر حلت يا فت - وليسرسويم عبد العزير در طفولیت رصلت کردر ولیسریها دم محد خواد خال بها در کتخدا و صاحب اولاد به در کتخدا و صاحب اولاد به در ستم جنگ بها در کتخدا وصاحب اولاد كلير و بيسر ششم، عيد الغفارخان بها در نابت جنگ كه فاتونه بلگم در وزندی مؤدیروشل کرده از خوامرخورد حقیقی فلریجربگم مسوب كروند از بشال ورزمان اذاب صاحب دحمث مآب ورسطل بیری یک وقر اویک پیرر وفتر با عبدانیا سط فال کنیدا شده صاف اولاد گرویده در دولت از آب صاحب رصوال آب در مسمله بحری در ناگور شریف رحلت کرد. وشومرش نیز بعدچند سال ا نتقال مندد -ويسرغلام مرتضى كه زير ساية حضرت بذاب بمكم صاحبه فنله يرورش يافتة اذ حقور لذا ب صاحب د حنوال آب به خطاب ممّاز الملك رفيع الدول غلام مرتضى خال بها در شابت بعنك عفتخ كرد يردد با دخر سخف على فال بها در سنوب شده ما حب او لا دست ، وليسر مفتم نفرالشريك

بها در قدی جنگ و مشتم غلام محد فال قسور جنگ و و نهم محد المحل فال شبرهنگ بهاور - این مرسه فرزندان در فرزندی با دستاه ملکم يرورش شده، كتخدا شدند و تسور جنگ لاولدر طلت كردر وشيرجنگ صاحب ا ولا و شره ،رحلت نمود و قوی جنگ صاحب اولا و اند و از جميده بي منكوحة نوابها بعنت أرام كاه ايك دخر مريم النسار بيكيم كه بادشاه بگرم بر ورش کرده، با محفوظ فال حال که لواب صاحب شاوی اول ومودہ بودند البعد چند سے لاولدر صلت مود وار لطن لعل محل وو سیر، و دو دخرد لیبردم غلام حن خال دلادر جنگ بها در کتخدا و صاب اولاد است ـ و دیگ پیسریار دس البرتاب خال شجاعت بهاور كتفدا، وصاحب اولاداست و وخرستشم رجيم النساء ببكم بإغلام نبي خال ا فراسباب جنگ، پیسر بدر الاسلام خال منسوب گردید- بایشال يك دخره احد النساء ابليه جرالدين حسين خال مرحوم، و دختر سفتم فضيلت النسابيكم المية محدما قر نبيرة كلان عصمت لي لا ولدبيوه شد واز أمنه بي تركن يك وخر مشتم لطف النما بكيم بالمحفوظ خال حال كخدا أي ووم كرديد وديكر از دومحلات دنان ترک که افتخار ما فته والاجابی بودند، ازان یکے لذاب رئیس السابیکم، ار بشاب یک بسرا وسه دخر- بیروواندیم حبین بزار خال عظیم الامرا اعتادالملك بها در دراوایل دولت اذاب صاحب رحمت مآب با وخرر عباد على خال كه از شرفائے قوام بوابیت بودند كتخدا شده لاولد و وومنكومة ايشال يز لاولد وايشال وراوابل رياست نواب صاحب

رىنوال مآپ جال بى متدندر دوختران، دخترنهم شرف الناد بىكى ك سابن نزاب صاحب حنت آرامگاه مجكومت خود باعبرالفا درخال بها در بمشیرهٔ زاوه خاص خود نا مز د مخوده بودند. و با ستاع عدم رضامیر والده بهادر مذكور بمشيرة خاص خود وعجز والتجائے ايشال برنارضائند از زیانی دخر ان خود سیسنیده از آن دست برداشت شده ، تجریز ابن نسبت لا از شرفائے کو یا مو نمو و ہ اشرف النساء را یا عبد الحفیظ فان سطوت جنگ بهاور پسر بی بی حار علی خان مرحوم دوخر و بیم عزيزالنسائبيكم را بايدرالدين حيين خال بها در بير بي عيد الحي خال - و وخر يازو هم سراج النساء بيكم را باعزت محد خال يسر خرو بي بي صاوق على خال منوب كروند ارنها يصف صاحب اولاو و يصف لاولد - ووسيركرنواب زيب النساء بلكم دوليس وجهاد وخرر يسريا ذويم سرفران خال بهادر اشرف الملك ويسردواز دمم عبد الحييد فال اعتضادا لملك در زمان دولت نواب ها رحت مك كغدا في ابنها شده، صاحب او لا د كروبدند-واعتضادا لملک را سواے اولاد فی بی شادی از منکوصہ وحر مہا ہم اولاد است رووخر ال يك فرالنا بميم عرف قادر بي - وخر وواز و بم يا نيق محمد فال بهاور بيسر خورو لي أحمان الشرفال و وتحرّ سيز ديم زينت النساء بلكم بإجلال الدين خال مردوم، يسركلان صاوق على خال مرحوم - و دختر چهارد م او دلت النساء بلكم با فضل حيين خال ايراور خرو تجف على خال- ودحر في نزوهم افقل النساد بيكم برورش كردة لذاب سلطان النساء بيكم ياعيد اللطيف خان بها در يسر حذرو بي بي حامر على خال

مرحوم منوب شدندر وزبیت النساء بگیم در مال زمال رحلت کرور و باتی او لاد لذاب صاحب جنت آرا مگاه تا بایس زمان دولت لؤاب صاحب دام اففاله كه باخير دمفان المبارك المعلاد ببرى ورقيد حيات الذر المنكر وركيران سلم قرى جنگ محد نفرالله خال بهاور صاحب اولاده و و لا ور چنگ غلام حسین خال بها در و شجاعت جنگ الوتراب خال بها در صاحب اولاد- ودخر ان بشت احافظه بلكم صاحب اولاد- رصيبه بلكم الميم تنجف على خال صاحب اولاد - اشرف النسار بلكم زوجة معطوت حينك بهادر صاحب اولاد - عزيز الساربيكم صاحب اولاد وبيده - فخر السأبيكم صاحب اولاد وبيه و دولت السابكم ، عوف اوجيالي بي الميه فضل حن خال، فضيلت النساء سبكم لاولدو بيوه- ولطعت النساء ببكم لا ولدوبيوه- سوات این او فا دو از واج و کیگرے نیست - بڑی بی صاحبہ ترکن بسیار مقلب حِنَّت ٱللَّكَاه بودرودر ذمان ايشال مشرف بيج شده آمده معروف به حجا نی بی صاحبه گرو پره الما ولد، ورین را ال رحلت کرو-و در آخر دولت لذاب صاحب حنت آرامكاه، از وب جهار تركن، يك تفيسه في وشانى ربيوي وثالث عائش في ورايع كلتوم في از معرفت برس في آمده ور علاقة فاص لودند بعدرطت لوالصاجنت آرام كاه آنها نيز انتقال كروند باقى تفصل چند اولاد به سبب طوالت وعدم كنجاكش وربي مختصر برتحرير بإورور وسوائے اینها مرفات که از قسم جشن و غیره بودندا بعضے انتقال كروندر و ليف در باغ خاص الأسركار دولت مدار لذاب صاحب وام افغاله بارام تنام بدورش مي يا بند-

كيفيت ادلاد وازوا ج حضرت لذاب فنال شكوه الملك لفيالد وله عيدالواب خال بها در نصرت جنگ برا درخور و خاص لؤاب بها در نصرت جنگ برا درخور و خاص لؤاب برگال حضرت المباله نبد والاجاه جنت ارامگاه بند كال حضرت المباله نبد والاجاه جنت ارامگاه

جناب عضرت لذاب شكوه الملك نفيرالدوله بهادر حنت مكال را ارسیمهٔ شریفهٔ مالی خاندان جناب و لاری بیگیم وخر میرعاول خال صاب مغفور دو پسر، و دو دخر - پیرکلال عبدالصدخال دلیرجنگ نصیرالدوله بهادر تانى با حديد النسأ بيكم، وختر عيد الحي فال بها در كتخد أكرويده، صاحب اولاد شدند- يسرخور و خال جهال بهاور تهود حلك با مصرى بلكم كتخدا شده الاولد ماند تدر د ستر کلال ولاری بلکم معروف به فاص محل محل لذاب عدة المامرا بهاور ووخر خورد مرارى بلكم مخاطب بعظيم النسأ ببكم محل لذاب امبرالامرا بها در واز محل دبيرً السُّرد كهي مبكم وسله بير، وجها وخرَّه يكيا قدار خال يها در كتى استره اصاحب اولا و گردنده و در زمان دولت او اب عدة الامرا بهاور در بنگ بالیگار میتورسشمهید شدند. پسردوم سرفراد علی فال بهاور کندا وصاحب اولاد گرویده ، در زمان رحمت بنب رطبت مودند ولیسر بوم مرفرازمن فال متشم جنگ، عوف نديم المكرصاحب سامهٔ اللرتعاك كتخدا وصاحب أولاد شدند وورئان لزاب صاحب دام افضاله بالبيرة كلان

خدمشرف برج وزيارت مدينه منوره شده بدراس رسببرند- وليرشال محدع نيزالله فال الترف جناك بها در سعا وتمند و لا ابق و في تميز صاحب ا ولا واست و وخر كلال مدر النماء بريم عل نواب سيف الملك بها دركه ورز مان دولت لؤاب عمدة الامرابها دراز غم بيرت مل الدوله بير فودردلت مؤدند ووخزووم كامت النسأبكم بانا صرالدين احدفال كتخداو صاحب إلا شدند ودخز سيويم احدى سكم عل جارميال رحلت نمودند و دخر جما رم رحمت النمام كماز نج الدين حين فان عرف فادوميال كغداوها والدشدند وارز مان وسيك دوليسر کے عبدالرزاق فال بہادر، فلیر حباک کتخدا دصاحب اولا و شدہ ر طبت مود- بسردويم كريم الدين احد فال بها در صولت جنگ كتخدا شده صاحب ا ولا د گرد بد ندر تغیبل دسیگر حرمات که لا ولدامذ، بسبب طول کلام تحریرمه نموده. وتبناب تفيرالدوله ثانى دلير بخاك بهادر راار حميد الساء بلكم معروف بجفر والده بگیم صاحبه سبه بسر، و چهار و ختر به پهرموسوم به غیدالهی خال ورسن شور رواست کرور و کیسر کلال عالی بهت و بلند مرتبت و فقر و و ست محد لغیم النگر فاك مخاطب به شرف الا مراشكوه الملك نصير الدوله فتح ياب يعنك بها در كه بيدا دُرحلت بيررفود ورزمان نواب صاحب رحمت مآب ازمنصب وخطاب يدرمفتخر شده قائم مقام صدوبدر خود شدندر باكرام السأبيكم دخر نا صرالدين محدفان نسوب شدند- از ايشان جبار و في يسر-وخزاول الميه شادى اول الميا زالدوله مسمه نواب سلطان الساءبيكم صاحباد شده رطت كرد و وخر دويم الليه علام جيلا في فال مال صاحب اولا وشده انتقال مخود و دخر سيويم اللي سبرات جنگ غلام جبلاني خال ليسر حيدر جنگ كلال كه از سوكالي بنيكم خوابر شرف الا مرابها در مرحم بود

منسوب شده بیره گردیده ایعد چند در ناگور شریف رحلت بخود ووخر چهارم دری زمال با محدعلی لیسر قمرالدین خال مرحوم منسوب گردید- دسیر غلام رسول خال بهاور مخاطب بالوارالدوله كه بعربير ال حضور لواب ماحب وأم انفاله بخطاب مثرت الامراشكوه الملك تفييرالدوله نتج ياب جنگ مفتخر است ما دخر في في خاص متناز الامرا بهادر منسوب شده صاحب اولاد كرويد وابليراش بعدييد سال رطبت مؤور وباتى اولاد و ازواج شرف الامرابها در مرحع اذباعث طوالت برتحرير منياورور وليسرفور و شكوه الملك متازالا مرا الميرالملك اعما والدوله بهاد سلمًا لشرتعالي از وخرِ بي منادى مجم الدين حمين خاب بيسر كلان احسان الله خال مردم كتخداكي اول گردید. از بینال جهار دخر - یک المیهٔ عزیز الدوله بها در بسرجان عالم خال مرحوم، و وخرّ دويم ابلية اول محى الدوله يسرميانه مستقيم جنگ بهاور نامی د علت کرد و دخر سیوم عل اواب عظیم جاه سراج الا مرابهاد وأم ا فضالهٔ صاحب اولاد شده ارحلت مود- وخریمارم المیه غلام رسول خال بها ورشرف الامرا حال صاحب اولاد گددیده رصلت نمودر دمتمازالامرا بها در وری را ال دولت اواب صاحب دام افضالهٔ الزمرصی والده ما وره و بهشیره مکرمهٔ خود فانه دادی - دیگه از کیے شرفائے ایل توایت که یا رسوم بجلوم فلور أوروه بودندار صديته تولدجال كي شدند وببديديد يسر م رحلت كردر وادز نان دميگر دولير؛ و دو وخرّر بيسركال منصورالدولربها^{در} حافظ قرآن، وبیسرخور د برا در علاتی ایشان در زمان دولت. بواب صاحب وام ا ففاله بردويرا وران مشرف بج بيت الشرالحام وزيارت مرية منوره

شده ، مخدمت بدر خود رسیده بسرکلال برکار خانهٔ پدر خود امور ومرگرم است، وبا وخر قدرت كريم خال كتخدا شدر ووخر اول با ظهرالدوله سيسر كلان بذاب صاحب وام افضاله سنوب متدر ووخروويم ناكنخدا است، وخرزا ل كدا زيطن حميدالنسأ بيكم معروت بوالده بيكم صاحبه انذ، يكي سعيد النساء بلكم صاحبه كدمها طب بنواب بلكم صاحبه محل خاص جناب بيد كان عالي لواب عظيم الدوله بها در رحمت مأب اند وصاحب اولا دلنود خرو دويم برلاني بلكم صاحبه المِليُّه عَلام حبين خال بها در سكندر حِنكِ، مووث به شاه اشرف الندر، صاحب إولاد و دخر سيوم مهذرالسأ بيكم معروف برمنو بيكم الميه جال عالم خان، بيركلان محد عان جهال غان مرهم وار بطنش يك بيسرع نيزالدوله طول عرهٔ صاحب اولا د و خرچهارم سوكالى بنگيم مرحدمه الميه وارت على خان بهاور حديد جنگ-ايشال راسه بيسراو كيك د فتر- ليسركلال موسوم به غلام جيلا في ظال سهراب جنگ كتنداگر دير ه ار هلت با فت . و ايسردويم محمد سمی الدین نام خیدر جنگ بها در حال ، و نیسرمبیوم محمد علاء الدین نام عبرت عِنك بها در، و دخر المئية التيد الدين اكبريسراميرالدوله بهاور مرحوم صاب اولاد است، وكيفيت اولاد ابنها واولاد قسم ثاني لذاب شكوه الملك نصيرالدوله دليرجنك بها دروادلا دجان جهال تهور حنگ، براور نور دحقيقي سكوه اللك ولير حناك بها دركه بي منادى الشال لاولد، وأولاد ديجراست، بسبب چند در جندفيد تفيه نود د واجي محد دريم الله مخاطب برسرفراد حن فال مختشي جنگ بها درسلم كدنسيرلواب تنكوه الملك نصيرالدوله بهاورادا ملركهي سكم اندازني بي شادى شال كب بيسرعز برالسر خال اشرف جنگ بهاور با دخر سر فراز علی خال بها در عم خود کتخدا شده ، صاحب

اولاداند - بانی اولادو احفاد لذاب شکوه الملک نفیرالدوله بها در جنت مکان از خلامتهٔ الانساب که قدرت احدین هافظ عنایت احد تا لیف کرده، اند معلوم خوامد شدر

كيفيت اولاد شيخ عبدالوالي عالى رتبت بادر حقیقی عاجی مقدس سیخ محدالورکه فرزندان حضر سيخ محمنورجمة السعلية نيزبيان اولا دنيرالين خال كلات نانى واولا دكريم النسأ بيكم مروف بهيوني ببكم عاطب بحضرت ببكم صاحبة قبله والمرثور وقيقى توالى ميرالهندوالاجاه محرعلى خال بها درحنت أرفكا كه حدُّما عدة بدري إب احقراند بطابق تذكر الانسان جست جست به کرر آورده

بسلمه بسلمه می سمدید ورون مشیخ عبدالوالی را از دخر شیخ عبدالقادر بن سشیخ نفه الدرکی میر سنیخ بیرالند ا برادر حقیقی ابلبهٔ لزاب صاحب قبله سنهید و تالی از دخر مولوی الهدی، ویک بسر محدامان ویک دخر بی بی اجیابی، و تالت از دخر

قاضى محدرها ، عرف فاصى جيون والده تسر ميرالدين ظال بها در وتتبنح خرالمد را ار وخر مولوی المدی یی ی را بعد را سه بیسر، و و دو و خرز، بیسر کان خیرالدین فال حال - ويبردويم عبدالحكيم فال البسرسويم غلام محدفال ووفر اول بي بي فاطمه المية برالاسلام فال و دخر وديم بي بي لمرايتي المية على محدفال بن شاه عبدالنبی و خبرالد بن خال اول را از دخر سنین محد حیات ارزالی بی وو بيبرا عبدالبحان فال ستمهيد وعبدالرحن و بعدر حلت بي بذكور باوختر ستبتج محدصالح بن فافني عبدالواجد كتفدا شدندر ازبتال سه يسروبك وفتر. بيسركال ستيج غلام احد وبسرمبارة افضل الدين محدفال وكيسر خرد مولوی مصطفے علی خان، و دخر رجمت لی لی اہلیہ ولی الله فال و سنج علام احد با وخرستین احد بنراً باوی کخدا شد ندازایشال دو بسر ویک دخر يك علام محد ودويم قطب الدين احدفال - ووخر الليم بريان الشرفال بن احسان الله فال وغلام محد تحصيل على كرده بهلك شام رفته، سكوبنت ورزيدند وقطب الدين احدفال رااد بي عاصمه وخر فضل المترفال چهارلیس ویک وخرا بیسراول قدرت محد، بیسرودیم قدر رحیم فال، مخاطب به فضل الله فال ، و سيوم قدرت كريم فال ، وجهارم فدرت مكيم وقدت محد را از دخر مولوی عبدالی مخاطب به صباء الشرفال تانی بک بسر مولوی قدرت معين الدين - و لعدر طلت في في مذكور ما دخر ستيم احسن بن محد حيات كتخدا شد - از بشال بك بيسر حكيم قدرت مبي وقدرت معين الدبن با وخر مصباح التُدخال، المتزم بنك بها در كتخدائ اول كرديد. آن في في لاولدانتقال كرو بعدوس بادخر ما فظاعمان احمد من ما فظ محد مشرف التي كتخراشده

ادبشال یک دختر و حکیم قدرت نبی با و ختر قاضی القضاة انفل العلماء ارتفني على فال بهاور كتيما شده ، ساحب اولا وست. و فضل السُّر فان ، معروف به فدرت رحيم با و معر قاضي القفاة مولوي مصطف على خال بهاور مرحوم كتراشد- از يشال سد بسر- يك محد قدت عليم خال، ودويم مولوى قدرت عفيظ ، وسبوم قدرت صفى وقدرت عليم ادختر مولوی قطب الدین این مولوی عاد الدین کتخدا شده اصاحب ادلاداست. وفذرت حقيظ با دخر قاضى القضاة ارتضى على خال بها در كتخد استده صاحب اولاو است وقدرت كريم خال بادخر ظفر الدولد ركن الدين خال مرحوم كمتخدا شده صاحب اولا داست وقدرت مكيم ظال را ار وخرها جي حزب التي بن حاجي صيباء الدرفال دومير ويك وخرى يسركال قدرت من والا دحاجى كم على خال مرحم اودوم قدرت ميدراوالد حكيم فدرت ني، وباقي احوال وخرّ مذكور و دخر قطب الدين احدوا فضل الدين محد خال وييزه ويغره مفصل درخلاصة الانساب تحريراست، از ملا عظام فل برخوا بد تعدر واحوال مولوى مصطف على خال جد قاصى القضاة افضل العلما مولوی ارتضی علی خال جست حست در تحریری آید- مولوی مصطفی علی خال مرحوم بن خيرالدين خال مرحوم را از دختر دولمي قاضي حكيم على خال بن قاصى محد مبارك ين قاصى محدوايم بن قاصى عيدالحي بن عيدالعليم بن قاصى مبارك تانى بن قاضى ستبهاب الدين بن قاصى علاوً الدين بن قاضى عامم بن قاصى بن كبيرين خواج مبارك اوليا مربد وخليفه حضرت نظام الدي اوليانبيثه تاضى عيدالغنى بن قاصى محد دائم دوبيسرا ددو دخر - بيسركال غلام مجتبى مخاطب برمصطفے علی فال بہاور مال که در مدراس قاضی القفاة بودند- د

بيردديم غلام سعيد و وخركلال كيلن حاجي صياء الله فال مرحم و وخر دويم كيلن زكى الدين محد فال مرحوم ومصطفّع على فال بهاور حال را ازوخر روش محد خال بن عاجی ضیاء الله خال سے دبیر، کیکے مولومی ارتضاٰی عسلی عال بها در افضل العلماكم لبعد بدر در مدراس مرغدمت قاصى القفاة مامور اندروديم غلام جيلاني مخاطب باصطفى على فال وسيوم مظفر عيسلي مناطب بجرالدين احدفان ودخر الملية قدرت رجيم فال ، وتفصيل اولا دوا حفا دستین المشائح مخدوم شاه نصیرالدین بلگرامی وا ولادر بالله خال عال تازكى الدين خال مرحوم ليرمعظم الحق ذكى الدين خال تانى كه بر فدمت قضاءت عظمم از كميني مامور اندى از خلاصة الا نساب كه قدرت احدبن ما فظ عنايت احد كويا موى تخرير منوده اند ظاهر خوا بدستد. وعيدالكيم فان سشبهيد رحمة الشرعليه را اد دخر غلام محد قاصي زاوه كوياهو كي بيسر علام بير مخاطب به جرالدين ظال بهاور ناظم جباك. كه حدا مجدای عاصی انداد لاً با بهشیرهٔ حقیقی لواب محفوظ خال بهادر شهامت بنگ كتا شده بعدر طت و از جناب كريم الساء بلكم معرف بحضرت بنكم بمشيرة مؤر وحقيقى لذاب والاجاه جنت الأمكاه كتخداتى وسيكه شدندر ازيشان يك وخزا وشنس بيسر و وخر جنگلى مبكم قريب من شعور به نذرد مم ما ه شعیان سطار ایجری رحلت کرد. و بسر کلال عیدالماد^ی مخاطب به صمصام الدوله محد خير الدين خال بها در صمصام يفك باوخر كلان خاص حضرت لذاب صاحب جنت آوام كاه منسوب، وصاحب اولاو شده به بجدیم ماه صفر سیلی بیمری رولت کروندر و لیسر دویم

عيد الحكيم خال بهاور جلال الدوله سسر دارينك ناكتخدا در حيدر آماد بحمايم شعبان سطله بجری رحلت یا فنت - و پیرسیوم عیدانفا در خال مخاطب بر البرالدوله البرجنك بهاور ورزمان وولت عضرت لذاب صاحب جنت آرامگاه از یکے شرفائے قوم لو ایت را حت النساکتی اشدندروازیشاں سه بسرويك دخر يسراول رضاحيين خال درطفوليت از امرابيكم مردف به امرونی، دخر تا مرالدین احدفال مرحوم کتخدا شده ارصلت کردر پسردویم تقى حيين خال بها در مخاطب به اميرالد وأبه حال درعين بدر از رفته بسكم دخر خدرد كي بي اول اعتفا دالدوله طافظ محد نفير فال مرحوم كتي الشده، صاحب اولاد است ريسريوم موسوم به محدالضارالله كم بعد تولد الشارك ببدتولد الشاريوم موسوم به محدالضارالله خان عالم خان النشأ بليم والدة خان عالم خان بهاور این رایر ورش کروند و بعدر صلت پیر ورزنان و و لت لواب صاحب دام ا فضاله با وحر عبد الحي خال تحقو ميال مرحوم كتيدا يا فته، صاحب اولاً د شده ورمر بدی کسے آ مره بلیاس ورویہ فغراء گذران می کند و دخر مخناز بهگم وروقت پیردخود درز مان نواب صاحب دیمت آ انسيف الدول بها ورمسوب شده والولد بيوه است وسوائ إينها امیرالدوله بهاور مرغوم را از عابده بیگی وخر ببرزاعلی نخت بهاور که دو رمان لواب صاحب رحمت مآب كترائي دوم شده بودنداك وخر و يك يسرر دخر عاليه مكم الليه دويم اغياد الدوله حيدر حسين خال بسر نائمدالدين اكبر والاحرمها دويسر، ومك دخرت يسركان قرالدين خال كم قبل از منا دی إئے بہا در موصوف متولد شدہ بود، ور زمان بواب صاحب

تبلہ جنت آرامگاہ کندا وصاحب اولادشرہ روبروے بدر فود رحلت کرد۔ وبيردويم حيدرعلى ووخر خوامرعلاتي ايشال ناكندا، ورعلاة تاليدالدين اكبراست. ومهرانسا بنكوم فوامر خيرالنساء منكومة بيدم لا وليواست - و اميرالدوله مرحوم به بيست و نهم ماه و ي جير سلامه بجري رطلت مود الد يسرجها رم عبرالوالى فال مخاطب ماعتصام الدوله بيبت يتنك از وختر مياية غامل حضرت لواب صاحب قبله بينت أرامكاه كتخدا وصاحب اولاد شده، به بجد مم ماه ربیع الاول سلایجری دولت کردند - ولیرو خر ميانة فاص غلام اسدالله مجدالدوله بهاوررا از زنان منكوصومتنيه وحرم اولا دمکیه شد اینکه در زمان حضرت لزاب صاحب عمدة الامرا بهادر والدة محدالدول بها ور وخرس ازشرفاكه غربب الدبار موسوم أباز بالذبود، پروريده از نام رئيبه فانم موز تكرده، ورعقد ليسر خود واوند ارد چهار لپسر، وچها روختر . وو دختر و دو لپسر در طفلی رحلت کردند . و باتی پسر كلال محرصين الدين المحضوراذاب صاحب رحمت مآب بخطاب شهر ماراللك محدحسين الدبن خاب بهاور مفتخ وما وختر رمتيس الامرابهادر حسبنی سبکم نام که از مینجم (میمنه) خانم نود مسوب، وصاحب اولات دند-وليردويم سراج الدين ال حضور لذاب صاحب معظ بخطاب ممتازالدو له محدسران الدين خال معرود و بأكورى موسوم بكيلن بركيم وخر خورو ما الدولم محدصیب النرخال که از صفیه خانم بود، منسوب، وصاحب اولاد گردیره بر دوبرا دران باعیال در کر بلائے معلی نزد رئیس الامرا بها در بودند- درای والدار أفت طاعون ورسلام بيرى سوام يك طفل خوروسال متازالدولم ك فذو غلام محدفال است، جا ل يحق شدند - ووخرّ ان طابر السنأ بريم ومنيرالشا، بليم اين مردوكه يك وقت بانم تولد شده بووتد ورزمان حضرت لواب ما حب رئت مآب دقت حدة المجدة خود طا مرالتسائبا قيام الدوله وميرالنساء يا قرالدول يسران سيف الدول يها در مرجوم منوب، وصاحب اولا وشدند والمية قرالدوله رطت كرور ومنكوحة دريكر فاني ميكم وخر كوميال از طغوليت يردرسس يا فنة ادالدة مجدالدوله در زندگي بي بي شأل مخفي ادلي دسوم مؤده، درعلاقه پیردادند- واز بیاری اخبام دریک مال لاولدرطست كرده ديددييدك بي بي شادى بم جا ل بحق كرديد - بدر داست اليشال برضى والده شرلیف و بیری وجر الدین احدفال مرحم حسینی بیگم داور عفد خود آور دند- ازیشال وویسر، و دو وختر . بیرطال محدولی الشراحد ویسر غورو ني النزاحد ووخر كلال عظيمه بيكم ووخر وورد عنى النسأبيكم كدانيها رير ساية عصرت نواب بليم صاحبه قبله بهمه وجوه نز د والدة خود برده، يروش مى يا بند- وفيض السّاء نامى را در عمد والدة عود يعقدا ورده ، انه بهمه منکوحات ریاده محیت می داشتندان بشال بهشت پسر و دو وتتر- يسركال محدثت المركه بعدرطت ميدالدوله حسام الملك مال در دا باوی مؤد گرفته ، بادخر منکو صرفود منوب موده ا دحفور خاب لذاب صاحب وام افقاله بخطاب غلام اسدالله خال بها در سرفراد كنافيلة دانصحبت وتربيت خسرخو بسار لايق وصاحب اولاد است و دبير دوم احدالله مال إو خرق قوى جنگ كتخداشده است. وسيوم علام محر باقر وجارم غلام حن عوملى دها وينجم غلام على عبدالعظيم وسيسم غلام تحد

مزلر ومفتم غلام على صين رضا وسشتم غلام محدمهرى ووخر اول غالبالنسأ بگي كه حال با بسرقوى جنگ بها در كتخدا شده است - و دويم غفور النساء بيگم نا كتى است ، واز عليم النسا منتعيه يك وخر و دولبسر - وخرر العبر بمكم، عرف البيرالنساء بلكم را از طفولت ووقت عده و بدراو محدى بلكم مرهومه معل عاجر عمد أو در فرزندى فورگرفته بيدورست منو ده ما غلام احدال بها در برا در علاتی این نیا زمند مسوب کردند-صاحب اولاد است. ويسركلال غلام حدير ودويم غلام صفدر ناكتخدا اند- وازكل مالو حرم کے بیسر رحیم الدین کہ بعد تولد ما درش رحلت کرور وحضرت نواب سام الملک بها در بعدار انتقال والدهٔ مجد الدوله آن بيسررا با حود داست، يرورسس می و دوند بعدیندے آل ہم رطنت کرور وازخورسید بالونرم دوونمر کے ساجدہ بگیم کہ یا بسرقسم دویم حضرت لذاب سیف الملک بہاور مردم منسوب شده، لا ولد وبيوه شد وخر دويم بخشى ببكيم با محد عنايت السركم ليسر عيد اللطيف فال براور غوروم تقيم جمك نامي منسوب شده اصاحب ا و لا و گرد پدر و د گیرگیسر والاحسین از کیک حرم و غلام و لی هن از پک حرم و غلام سعید محدکہ چندے نز دسید مرتضی حبینی بسرمیر جلال الدین خال مرحوم برورش يا فته البدر طت مجد الدوله نزوما ورخو أ مدر از يك حرم وا من التدك من وحسيني بيكم منكوص برورش شده لود، بعدس شعور بخارة برادر کلال آمده است، از یک مرم و سارا ل بلکیم که سا عده بهگیم خوا برش در فرزندی فود ميه ورش مى نايد، از يك حرم و محرحيف بيسركه بعدر ملت بدر رملت كرو از يك حرم باتى حرمها لا ولد ورعلاقةمنجله معاش مجد الدوله

مرحوم بيرويش مى بأيند- ومقبوال النسأ بميم وخر لى بي شا دى مجد الدوله مرحوم الميئه نقيب الدوله محدى ميال راحدة المجده ايشال دخرى طفل كمار بنجا بود گرفته موسوم بر زینت الساء مؤده داده بودندر اینال بآرزی بساد ورفرزندی فود بروربیره و تربیت کردهٔ عال در معمل در ایجری از صفيع الدين بن محد كمال الدي منبى عكيم احدفال بها در مردم وكيل صوب محدبور مسوب كروند- وليسرينج محدجان جهال خال بها در سرداد الدوله را ارترمت السأبيكم و وخر احسان الطرخان دروقت والدة حذو دوليس يك جان عالم فار بهاور وديرك فال عالم فإل بهاورسلمه- وجان عالمفال مرحوم را ان منور بيكيم وتتر شكوه الملك دلير جنگ بها در يك بيسرع بزالدولم بعد ييندے جان عالم غال د طلت كردند- وليسردويم خان عالم فال بهاور راكه درزمان لواب صاحب قبله رحمت مآب ان صالح كتفدا شدند كي وخر ودوليسر. وختر موسوم به دابن بركم محل نواب صاحب عظم ماه بها در دام ا فضاله در د بسر كلان خرالدين خال شوم كريم النسأ بدكم مرحومه و ختر رحمت النسائييكم - ويسردويم جان جهال خان ناكتخدااست - وسوايخ اينها اولاد ميكر بنخال عالم فال است ورتحرير منا وروم روغال عالم فال درجيع علوم كامل، وور درس وتدريس قابل، وبه خرفة مشاكحي شب وروز درعبادت ألمى مشغول و ديررشال به بست ويهادم محرم الحام سلد البحرى رولت مخودتد- وليسرشعسم افتخار الدوله حافظ محدنا مرغال بهادر صمهام چنگ با وخرخورو حفرت لزاب صاحب قبله جنت آبا مگاه كه سنوب شره صاحب اولاد شدندر دبرا بنش بالامذكوراست - اما دراظهار اولاو

منکوهات وحرمها می برداز د منکوهٔ اول کبینه یی دخر ولی محدخا ل مرحوم به منکوحه دویم خورت پیرالنساء دخترا قاعبدالعلی مجھلی بندری ، ومنکوحهٔ ا سيوم فاطمه فانم ودخرِ دليل فان ا فنان - بعداين منكوم جهارم عزت النياء د خر منبی سیج احمر ساکن چنیایی و در زمان لواب صاحب رحمت مآب خیرالنساء را بم درعقدخود آور و ندر و سوائے اینها سیم حرم سکین بى متكومه لاولد. واز خدست يدالنساء يك وختر، ويك بيسر وختر المليمة غلام ني فال يسرظهو دالله فال مرحوم بعد بدر از صدمه لو لدر صلت كرد وليسر محد خيرالدين درجيل دوز معد ما در انتقال منود وفاطمه خائم منكومه لاولد دروقت متوسر نو د جان نجی شد. وعزت النسایمنكوم را تهنج وخرر و خركلان جها مداريبكم الملية غلام محدموسلى خال، مراور علا تى سيوف الدولم مرحوم صاحب اولاً واست - وخر أدويم افتخار النسا المبيرة قا ورعلى خال خادو میاں برا در علاتی مراد علی خان مرحوم، صاحب اولاد شده، رطت کرد و دختر سيوم رنانيه بگيم ابليّه مير محد فزالدين خسرزاوهٔ اشرف الملكب صاحب اولاد شده بيوه كرديد وخرجهارم اسرف النساء وينجم جهانيه بلكم اينها بعد بيراشرف النسأ يا غلام شي خو أمرزادة قا درعلى فال وجهاسي بلكم با صلابت خال نفيرالملك بهاور حال منسوب و صاحب اولاد اندر وفيرالنماء منكوصه لاولد وبيوه است ومنكوحة سرفرا زخانم را يك ليسر؛ ويك وختر ليبر غلام محدفال بها در شوبر امير بلكم خوا برعلاتي غلام عباس علي سيف الملك هال صاحب اولاد ووخر امر الرسول، المعروف به وزیره مبکم ناکتخدات. و ومير حرم كلاب كيور لا دلد- وحرم سيوم روشن محفل لا ولدم الي سردونزد

وخرّان عزت السنائميكم منكوه مى باشند- جناب افتخار الدوله ها نظام الدوله ها فظام خراص وخرّان مرحمت المئى بيوستند-بهادر بغرهٔ جادی الاول المسلم المانی بی برحمت المئی بیوستند-کیفیت اولاد قسم مانی بی بی خاص افتخار

الدوليها درمردوم جسته جبته به تحرير مي آر د

اعتضا والدوله بهاور مرحوم را اشرف في منكوه الولدر ويدن دميك يسرعياس حيين نام بهجرد تولدش بها در مذكور دركنار اشرف بي منكوصه داده يرورسش كناشد ندرو بعدر طت اعتضا دالدوله اي عاجز برتول واقرار اليشان تبقن ولايت تمؤده دحسب الوصيت اوسشال عباس حبین را پیش نظر داشت، خبر گیران او بود ۱ ۱۱ از نارسانی طاحق معلقه ادمعاش بها در مردم بنام او مقرره جاری نشد و قبل از مید سال ا شرت في الم حضور لذاب صاحب دام افضالة رضائ روانگي محدلور عاصل كرده، درال عاب يك از وتعرّ شرفائ أنجا كتفدا مؤوه أمد، صاحب اولاد شده است و دیگر تنج حرم سے حرم لاولد رطت کروند و دورم یکے را دخرے بود رحلت کرد - دمادرش ودمیر حرم در قید حیات اندر وباین میاز کیش بنج حرم، درال کیے در زان داب صاحب غفرال مآب، ووليكے وررياست واب صاحب رحمت مآب انتقال كردند ويوم

سیوم در سلاقه کنیزان محل میگم مرحومه به ورش می با بدر و ترم جهارم روش می میا بدر و ترم جهارم روش می مردون مرد مردون مرد

این مولف او دورب سخریوش پر داخت را آینده والنداعلم دورب مورد این مولف او دورب سخریوش پر داخت را آینده والنداعلم

حاتمه درع ص حال مولف

الحدوث والمنه مزاران مزادشكر بدرگاه قاور بے نباز كه اين منازكيش فرمان جناب بندگان حضرت اذاب صاحب شفين و اوا دشت فرمائ ما دام افضال و عنابته كه كم تحريرا وال رياست جناب اواب عدة الامرا بها در فرموده او دند ، بفضله از اواخ دولت اواب والاجاه بنت آرام كاه تا آخر دولت او اب عدة الامرا بها در مفعل ، فادرياست جناب وا بست بنا ب اذاب عدة الامرا بها در مفعل ، فادرياست جنا ب اذاب عدا حب رحمت مآب تا كو مت اذاب صاحب

وام افقال مجمل، ولسب نامه الذرى وغيره جيزے از ما فظم خود لعف اد الورتامد، وترك والاجابى ، وتذكرة الانساب وغيره وافل نمووه، قید قلم نمود - شکراً رفتگر که این امرعظیم درین حیات مستعار ازین بنده منعيف بمعدار حن انمرام كرفت - عالم لذار سابق در زمان دولت نذاب صاحب قبله عبنت أوام كماه حسب الحكم بناب يواب عدة الامرابهاورمير اسملیل فاں ایجدی، استاد صاحب زادگان خاص کتا ہے در نظم متضن اوال رياست لواب الزرالدين فان ستسيدولواب والاواه محمطي غال تيارساخة مسلى بالزرنامه مؤده المحذمت لذاب عدة الامرابها در گذرا نیدند- بها در منگی میرمطالیش تحسین و آفرین ارشا و فرمود ند -بالفعل ابن كماب را با خود مكاه بدارند- بيجاروم سوال الكرم موازية لواب صاحب قبله مقرر است بابدكم شاوقت سلم بمرمداي كماب دردادان فاله كلال حاصر باستند- من محضور لذاب صاحب عض كروه ما وفرما في خوام كنا نبير - وشها بعدار موارند اين كتاب نذكر را نند - حسب الاحر المليل فال در کلس ممل ما ضرحضور شده بعدا وائے رسم موازید کتاب را مجھنو رندر گذرا میدند . نواب والاجاه بخوشهالی تمام وغیسم کنال ندر میرا بجدی را بدرمهٔ اجابت رسانیده، اوراق اول و آخراط فظ فرموده برست عشت مباک لورالدین محدخال بهاور دا ده حکم و مووند که شیا اکثر استوار دوانین وغیره بوزن وتركيب أل بحزني خوانند- ادبي مم ورمر مقدمه يندست بخواند-نور وانرك الواب صاحب مخاطب بزاب عمدة الامرابهاور و مارز فا و مالار جنگ شده و مووند میراسیلیل خال در تالیف الزرنام محنت

بسيار بموده اندر می خواهم که درصلهٔ این کیک خلعت محدوی از ملبوسس فاص با یک دو شاله بوشا نیده، دری میزان باکتاب از در سفیروزن مرده مرواز كنم- به على دل فال كرد اروعد ملبوس فائم فاص بودند، مكم و مودند. یک خلعت محددی تیار با یک دو تفاله طبیده، بمیرا بحد عسلی پوشا نبده اب کتاب در میزان از زر سفید دزن کنا نیدند علی ول خال حسب المحام بجاأ وروند ومبرا بجدى ازخطاب بهاورى بم سرفران سندند چو مکه بسیب پیری وضعیفی که لا عزی کمال بودکھ میزان خوامش میرانجدی سر بزين مقصد نذنهاور روز دويم صبح بباع كهذك تانى الحال محدباع مشهور است دفة از اواب عدة الامرابها درعض نمو دندك أكرباي پير صعيف كيفيت برأت صله برمواز مد معلوم مى شد، و قت بار يا بى حصور چيني سنگسنگين ور زير جاميند طاضرمي شدر تقاصم وقت مم چني بود- الله تعالى خاب لواب صاحب . ذات عالى را ويركاه قائم دارو- أمنده بسيار اميد با است. ولذات عدة الامرابها در بسيا دغده ندوه فرمود ندر فاطرجع دارند، بففار في دا بسم ببر بحضور لذاب صاحب قبله اين كيفيت عمق كروه بادزانى فخاكنانم سنتما بتقرير لطيف وظريف كيفيت والؤصله

کرده بادزان عن کنانم رسنها بتوریه لطبیف وظریف کیفیت دااه صله مرمیزان عض کندر آئنده قسمت شهار در در دریم میرا بحدی حسب یاد فراقی حفنور معاصر حضور شده میمه کیفیت به لطافت بسیار عن نمودند و اداب صاحب از عنایات فود باز زر سفید بمقدار یک دزن ایشال و یک یا نکی سبز مداسباب آل عنایت و برشفست روبید چهل دینج روبید اضافه فرموده معرز فرمودند

ور زمان حصرت نواب عدة الامرابها ورجاب حمام الملک بها در برائے باد کار زمانهٔ احوال دولت ورباست والاجامی به تفصیل محلات وازواج داولاد وغیره اول و دویم قلم بند کرده از خشی محد بر بان خال با ندی ترتیب و تشیب و فراز عبارت با نشا آ دائی درست کنانیده بسمی بتزک والاجامی مود ندر آل کمناب بعدر حلت نواب عمدة اللم ابها در با تمام رسید اگر در حین نواب صاحب معلی تیار می شد، البته لعیلی محقول سرفراز می گردند، اما جناب حضرت صاحب معلی تیار می شد، البته لعیلی محقول سرفراز می گردند، اما جناب حضرت حسام الملک بها در امید صله این برایام فراعت خود دا شد، تا حیات اوراپرور فرمود ندر

بغضل المى درس زمال دولت لزاب صاحب ولى لفت شفيقم فإب بندكان حضرت نواب صاحب عظم جاه سراج الامرابها دردام عنايته ادي نبازكيش حسب الحكم معنور بريور كرسوا سخات ممتا ر بحسن الفرام يا فيتراتي ق صله آل از ذات فابعن الركات عالى أنست ارخ فدارى سيكدوش كرديده بنجات دارين هامل كرده، ومنصب ومراتب بمثل بزركان يؤد ازس در دولت عظيم مز زكشته اذآدام تمام در درسایهٔ بهایای خاب بندگان معزت از اب صاحب شغیق ما دام عنایتهٔ بخوشی وراحت باع و ومراتب برورش یا فته ما قی غر وْدِرافُوا بِم كُذِرا منيد - و بم النّاس مولف تبحد من فيميد كان وعقل رساميان أكست يون دل انسال يُر ادبنيان مبتلا بيناني تقصيل طعام خددة شب بعبع فراموش أورده وقت الجاراذ بسباركم وبيش ظامرى سارد نظرران كدويكركيفيات زمان دوروورار مفصلاً بيا وآمدن وشوار بري بم اكرمزاج خودرا ارتفكات فاطرجع بيند بفضا يقين است دران وقت سركذ شت

سالمائے دراز بغور تمام باظهار مى مردازد . دنیز درال مم كم وبیش مى آيد ودربی زماں ایں مولف ان نامساعدت طالع وافکارات ہے شمار از فرصداری دعیره پریشان فاطروسم از باعث صعف و بیری و ناتوانی مزلج كه سركذ شت د مان سالهائے دراز مفعلاً بيا و آمدن وشوار ترين وشوار بود ، فاما این نیار کیش در بی زمال از یاس فرمال برداری جا ب الذاب صاحب عالى منزلت ولى نعمتم دام عنايته المنيكيه حالات زمان اواخردولت حصرت عدم لذاب صاحب فله جنت أرام كاه وبان يعض بعضے مالات را مان صاحب زادگی حصرت خال کلائم نواب صاحب غفرال مآب بسته حسته واحوال زمان دولت شال هرقدركه بهشم وزد و بيرم، د بعضے حالات از زبانی بزرگان خود سنبیده بودم ، که دریں اوقات بهاو آمد، ورسحيرش ورأورد سوائے أنها يفد عالات شوكت وستان دولت حصرت لذاب قبله رحمت مآب وخياب لزاب صاحب رصوال ماب نارطت آنها وبنزكيفيت رسيدن وراثت دياست ورتى بنواب غلام محدعدت فال بهاور اميرالهند والاعاه فامس طول الشرعرة ودولة ادرائ مهرانجلائ عظيم ابن العظيم كما ميرابن الامير جناب بندكان معفرت لذاب عظيم جاه سراج الامرأ بها در دام عناية و بعض كيفيات دولت و بندو نست دربار شال براے عزت افر اتی این مولف وزینت این کتاب سوا نخات ممتاز سجیط مخریر اورده و مهررین کتاب که نبرست ازداج واولادوا عفا و حضرت هاجي محدالورمففور وجناب سينج عيدالوالي مرحوم و احوالات آن كه اين بروو مزرگوار لور د ميدگان حضرت اعلى ستينج محمد منور دحمة الشرعليد حدما وري ويدرى ابن مولع اندائمو جب وريافت ازكت انساب مندر ج كرده الرائة روش عصور لواب صاحب ولى لنمت شفيقم و م بنا بر آگای اولا و مردومزرگان مطقی الیه - دورخاتمه کتاب بیتدمعروضات فودبه تحريراً ورده ازعبارت کج جج بالفرام رسانيد-توقع دارم کدار راه لطف و دېر کسائيکه اين سوا مخات را ما حظ خايند، بياس اين عدميث بنولى صلى العرعليد وآله واصحابه وسلم الدنسان مركب من الخطاء والنسبان خطانه گیرند و بنزع ض نیا دکیش بحضور مناب بندگان حضرت دواب عظیمها ه بها در دام عنایتهٔ آنست که جناب عالی پردرش دع ت مجنتی و توجهات و مهرخدا و ندی رامیزول حال مردم محل مولعت سرگر سيده مخاطب به نجم النسأبيم المروت برعده مبكم واستنة اليدمن درطل عطفت عالى ربعاش تقرى خورى ورش كرديده ازجيع الوريدست احدے كرفتار نشؤ د؛ موحب سرفرازی وعنایات مدا وندی است، ومیزدرشبدحن موسوی پنر سب الحكم عالى در ترتيب عبارت اين سوا نخات بجان كوشيده در تويرش متوجه لود- تاريخ الفرام سوانحات ممتاز آنك؛ نظم كرُفدا اذكرم خالق جها ب

ور لطفهائے بید بینی رسی دمن از طابع رسا و رسانی طابع طابع امرعظیم شد بسهل ترادائے من بیرسیدم ار فرد یول سن انفرام آل کفتا بزاد و دو صدو بیجا ه بودسن

چون این سواسخات از فضل وا هیب العطا یا که درسن مرقوم العدر الیف گردید، اما بسبب چند ورچند انخارات زمن مبیضه اش در لعولی امده، بعضل الله و به تعدر قصرت سرورعالم محد صطفح صلی السرعلیه وا له وا صحابه و سلم، بتاریخ بست و به فتم ذی جهر سالا به به به کارت سنده الضرام یا به و میرخور شد بدون موسوی هم ایک نسخه دیگر عللیده ا دعبارت سنجیده اراست خلامه این کتاب با مع و هات خود سنگی سجنا صد سواسخات الا امید سرفرازی برائے ندر جناب بندگان عالی لواب عظیم هاه بهاور مرافلته العالی تا لیف منووه است ، به نظر اشرف خوابدگذشت مصرعه:

العالی تا لیف منووه است ، به نظر اشرف خوابدگذشت مصرعه:

گرقبول افتدر به عزوشرف

که مولف خلاصهٔ مذکور از بی در دولت از معرو طات خود سرفراز با مدیو مهرجب سیکدونتی و عزت شختی اوشان است مصرعه: شایل ج عجب گرینوازندگدارا

تمت تمام نشب المركه فواند وعاطمع وارم وانكه من بنده كنهكارم الأشت بنا ند بخط غريب كدفه والله فقع قريب



(نوط) نقل عرضداشت مصنف بخدمت نوابعظیم به بهادر کم بوقت اصدائے کتاب بذا ادمال داشت۔

بففنله و رسوله وآله والوصى المبرود اولد مبارك جناب حزن امام عليه القبلوة والسّلام بناييخ ماه صفرالم ظفر در الصلايجري بوقت نه گفننه صبح كتاب سوانحات ممتاز باكاغد زر فننال خلاصه معروضنا اين نبازكيش بنظر مبارك جناب بندگان نواب عظيم عاه مراج الامرا بهأور دم افضاله گزیشن مضون کاغذ زرفت الاینکه: -بفضل كريم كارسار وطفيل حضرت سسرور كائزات صلى التدعليه واله وصحابه وسنم بحضور فيفل كنجور بندكان حضرت اذاب عظيم جاه بهادر دم ظلَّهُ و عناية ، عرض نياد كيش محد نامر خورسنيد الملك آنك الْهِد للَّهِ و المهنه بتزاران بتزار سشكر اللي بجامي آرد كه اين ذره بيمقدار و مبد دولت و رياست عاكم رحيم صفت بسكندر طالع، وعالى بمت، بحسب فرمان ولى لقمتم درین ایام بیران مری وصنعف و افکارات گوناگوں ، خوا نصیب اصدے مکند، اذ ماعدت طالع ، سوانحات ممتار بحسن الفرأ رسيده از نظر كميا الرجهال بروری گفتم گذشت. امید از کرم کارمان و بنده نواز آن است بخاب خداوند شفيفه را بمرصال اين صنعيف وتخيف جرمان داشتر، چنال باير فرمود كرع فن ينازكيش در خالمهٔ موانخات ممتار مندرج است، بدرجهٔ

اجابت مقون گردیده - مبذول بسرت و افکارات خوابند فرود گویا در حق این صفیف و نخیف دولتخواه سرکار عظیم این عنایات ولی نتمت براز کسیر عظم و مفرح تقویت دل و دلخ متصور است ، ازین عطیهٔ عظمی ایم مستوار خود در نلل عنایت و حایت بخاب نواب صاحب شفیق ولی نتمتم بخوشی و خرمی و بتازگی جسیم بسر برده برعائے از دیاد عرو دولت و جاه حثمت مشغول و موظف خوابی ماند - ازین در دولت مردم از عسرت و افکار اقسام مبدل بعشرت شدند و می شوند - و این در خ بیمقدر کیے از برکاه سرکار و عزت و مرتبت یا فقهٔ حضور است ، یقین بمراد دل خوابی رسید و در سم چشمان معزز و مفتح خوابی سشد - او نقائی طل عالی بر از طل بها و در سم چشمان معزز و مفتح خوابی سشد - او نقائی طل عالی بر از طل بها و نظر عنایت حضور بر از آکسیر و بهم جلیسی جناب را حکم پارسس دادلو .

ظرین این عهد نامه مرقوم سی و نیم ماه جولانی سانداری عد ناسر بر تقرر جا نشینی صوبه دار ملک ارکاط و تفریض امرتظیم و تنسیق جهات مالک کرناظک چرملی و مالی و چه لشکری بزمرهٔ کمینی انگریز بها در اینکه آزابخا که قرار نامجات متعدده که مابین کمپنی آگریز بها در وروسکا بييشين الكب كرنا كك صورت الفنباط يافنة المقصود برال داخن كرمطالب جانبین موکد و متحد د گردد . و از انجا که موافق سطالب معنوی این دفانشند مضبوط كمينى الكريز بها در حسب عهد نامهٔ مورخه دوازدیم شهر جولاتی سام عادع كه بالذاب والاجاه مغفور اتمام بذيرفت مبالغ خطيركم وصول أل ازروئ قرار نامهم محررة عشك لمعبسوى نقرريافته بودا ترك المودند وبالحاظ و مرالط اینکه تزید منمانن منافع و مطالب عکومت انگریز در مالک کرنائک استقامت پذیرد و ازانجا که از تجارب متواتر با نبات بپوست که بذر لیم عهود الله المعالث عدر مرعائے متعمدین عاصل نشد و از انجاکہ دریں زمان منصب صوبہ واری ملک آرکاط فالی گردیدہ است، تواہب والا جاه المبرالا من مارالملك المبرالبند عظيم الدّولم الزرالدين خسال بهادر شوکت جنگ سیدسالار بذریعهٔ مرکار کمبنی انگریز بها در در نفرف مدارج و اموال و اماکن آبا و اجدادِ خود که بیش ازین روسائه مالک کرناتک بوده اند، متمكن كشتند- و ازانجا كه كميني مُعرّ و لوآب عظيم الدّول، مدوح صلاح داسته اند که دریس مین قرار داد بائے دیگر بنا بر تدارک نقص و قصور گل مجدنامجا ما بقر و تأسیس اوازم ارتباط برسبیل دوم مابین متهدین بر بنام خیانت و امانت در زمان آینده بعل آورده شود - لهذا عهدنامهٔ مرقومهٔ الذیل مابین جناب نواب مطلخ القاب نواب اورد کلیو صاحب بها در باختیار گلی از طرف اشرف الا شراف مارکوس ولسلی اگورز جزل بهادر بجائے کمپنی انگریز بهادر از یکطرف و نواب والآجاه امیرالامرا امیرالهند امیرالهند عظیم الدوله الورالدین فال بهادر شوکت جنگ میرسالار صوبه دار ملک کرناتک بنام خود از طرف دیگر بنا بر تقرر مقدمهٔ جانشینی صوبه داری ملک کرناتک و تفویض امر شظیم و تنسیق جهات ملک کرناتک بچه مالی و ملکی و چه کشکری بنمهٔ تفویض امر شاهد بهادر بذالایم متوثق ومتهم گردید -

آواب عظیم الدوله بهما در بتصرف مناصب و ملارج و مراتب متعلقه آنکم باجراد خدد اعنی روسائے بینینین ملک کرناٹک کنبت داشت ، بنوسطِ ابن عهد نامه متمکن گردیدند - و در باب تصرف نواب صاحب ممروح درال کفالت سرکار کمینی بهما در ایمل آمره ، بینا بخه نواب عظیم الدوله موصوف بجا کشینی صوبه داری ملک ارکاف تمکن ورزیدند :

و فحق و فروم من مراتب دفعات عهد نامه جات که سابق ما بین کمیسی انگریز بهادر و روسائے بیشین ملک کرنائک مولق کردیده که فحاوی آن از استحکام بنیاب دفاقت و توفق مخالصت و توهد مفاصد متعهدین علاقه میدالو، بوساطت این عهد نامه مجدد و مؤکد گردانیده سفد بینانچه دورتان ومخالفال بیکطوف دوستان و مخالفال طرفین متصور خوابد سفد .

و فحصر سوهم - كميني أنكريز بهاور نكاه داشن و اخراجات افواج

بنا بر حاست مالک کرنائک و تحفظ ذات و حقق و حقق و املاک نواب والآ جاه امیرالامرا املال امیرالهند عظیم الدول افوالتربی فال بهاد شوکت بینک سیدسالار صوبه دار ملک کرنائک از روشے دفئ بنا بنده بخود میکردند و به لحاظ تجدید و تحبیهٔ بنائے اصلیهٔ رفاقت فاندان فود باقیم انگریز بهاد التولم موصوف شرط و عهد می نمایند کربے طلاع و استرضائے کمیسنی انگریز بها در در رفاقت یا مراسلات با پسج یکے از ابالی ریاست بید سمت ولایت وج سمت بند آغاز نخابهند کرد و المر محل مختر جہامی و حمید مصولات و مرافل و معمود سنده کر امر محل منظیم تنبی ایک کرنائک یا نین گھاط و تمامی توابع و جمیع محصولات و مرافل و تامی توابع و جمیع محصولات و مرافل

بهان ملک کرنانگ با نین گهای و تهامی قالع و جمیع محصولات و مراخل ای کم محصولات و مراخل ای کم محصولات مذکور که برنا برمصارف و استنظار مدارج آوآب عظیم الدوله محروح مقرر خوابد گردید و انما و ابد" بقیصه و اقدار کمینی از بهیج اگریز بها در بلا دخل غیرے مفوض گردد - جنانج کمینی محروح بلفراز بهیج دفلے از طرف تواب موصوف مختاریت کلی بنا بر نفد و لغین علم و فعلم بجمت مخصولات و تقرر محکمات برائے مقدمات عدالت خواه فعلم بجمت مخصولات و تقرر محکمات برائے مقدمات عدالت خواه از علایات داوانی خواه فوجواری خوابند داخت ی

از طابان دیوانی نواه فوجداری نوابند داخت.

و فعم بهجم مشروط ومهود است که حصه بنجم منجله عبن ول ملک کرنائک سالیانه بنا بر اخواجات و تقویت احوال نواب مروح و افراجات محل نواب امیرالامرا مرحوم مقرد کرده شود و ادائے آل از طن کمینی معزبه قسط بندے دواز ده برزار بون بهول ما بهوار بهس آید بنانخه عین وصول مذکور بهر قدر کم باشد و بر حادثه کم دود به قسط ما بواری بمنانخه عین وصول مذکور بهر قدر کم باشد و بر حادثه کم دود به قسط ما بواری

كم از دوازده بزار بون نخوامد بود. و وجه ما بقى حقيم بنجم برج باست در آخر ہرسال بانفصال محاسبات ایصال خواہر گردید۔ و گواب مدوح حصَّه ببخم صدر حب بنائ رفاقت طرفين صرف نوابد منود. و فعير من من عمر المحم محصولات مذكوره دفعه صدر بر وسيرة مرقوم الذبل محسوب ومشخص خوابد سندا يعن تماه اخراجات تحصيل محصولات و وجه جاگیرات مرقومتر رفعه نهم عبد نامه مؤرخه محد المعیسوی که کل آل دو لک وسیزده بزارچهار صد ببست و بکهون بهولی باشد. و بنزمیلغ سشش کک و بست ویکهزار بون بهولی که بنا براداشهٔ اقران نواب محدعلی خال مروم مقر كرديده - اولاً ازجيع محصولات كرنائك وضع خوابد شد . و بعد وضع سله بابت مذکور محقته بیخم عین وصول ما بقی که بیشکشات با لیکاران بتعدا د مبلغ دو لک وشصت و چهار هزار سفت صد و چهار ببول بهولی بیست فلم و بیست و مشتن کاس حسب مندرهم عهد نامه طاق کله عیسوی دران داخل نبود^ا بنا بر سرائج مصارف ورعابت ملارج الواب مروح تقرر خوابد يافن . وفعيم بيه عند الزائجاكم بيند اقراس دفترى الاطف نواب والاجاه مرحم برقضخالهال متفرقه واجب الادا بود و الاانجاكه بوساطس دفع جهارم عبد نامه موزخ سه العليوى مشروط كرديد كرحسب عبود مولفة مابين كمبيني معز ولؤاب موصوف باكفالت ياركيمنك التكلسنان مبلغ مشش لک بیست ویکہزار ویکصد ویہے ہون بہولی نا بے باقی اقراص مذکورہ بنا برسبيل وجرس مقرد منوده مند- لهذا كبين مدوح الصال سنش کک بیست ویکهزار و یکصد و پینج بون بهولی مذکور را منجله محصولات کرنالک

سال بسال تا ہے باقی اقراض صدر بذرائہ خور میگرند۔ وفع المنتمم - آذا بخاكه إقراض جند از طف خاندان نواب مدوح كبيني معز واجب الا دا است، و نظر برينكم اين عبد نامه به انتظام بهات مابين كمبنى معرو فاندانِ نواب معزمتنل گردد، بین المتهدین جنال لازم انگاشنه شد کم اقراض مرقومه الصدر الفصال ينبرد - لهذا لؤاب مدوح بر واجب الاداير قوض وموم سیوای لون که وجرآل مع سود مبلغ سینزده لک بیست وجهار بزار وسی صد چېل و دو بهون سشش فلم چېل و بهفت کاس باشد ٔ اعرّاف می نایند، و لواب مدوح ينز صريحًا باعرّاف واجب الادائه مقدار قرض د فرّے كرسابق بريں از طرف كمبيني يقرض خوابال نواب والاجاه مرحوم ا دامتره بود و لقدار آل در فرد ملحفه مرقوم گشته می بردازند، و ازانجا که سوائے اقرامن صدر اقرامن دیگر بست کربسب عم فیصله برنا برحکم و انفصال آن بدلواب گروز جزل بنگاله رجوع شده بود؛ و تا مال اقران قسم المخرحسب مرعلت مذكور منفصل بمرويره كواب مروح قرار مي نماينر كم برگاه اننصال صدر بهل آيد - أيخه باقيات از اقراض قسم آخ بمقتنائے فيصلهٔ صدر بميني معزواجب الادا گردد. اعرّاف برواجبيت أن خواېد بمود كيكن مرعلت إبى دفعه بمشم فيست كم درحقته بنجم كرمنا بر اذاب مقرر شده بيرى تخفيت او ديد مبلكم بالعكس اين معنى بين المتعبدين معبود كشته ، كم بيج دقيقه از محصولا بغيراز سنه بابت مذكوره وفعير ششم بريج علت بيش از تشخص حصر بيخ وضع تخوابد شد. وفعد مجمم - كمينى الكريز بهاور قرادى غايندكه احوالات حاليه عل وقبالي نؤاب والا ماه مرحم و أعيال و قبايل لواب عدة الامرا مرحم و بم الوال كاربردان خاص متعلقه لرياست لواب عمدة الأمرا مرحوم دريافت لموده اخراجات كه وجرال منجله

محصولات کرنائل منها خوابد شدا بنا برمعیشت معقوله بر بر فرقه صدر بذمهٔ نخود میگیرند. و مراتب اخراجات مذکور از طرف کمینی انگریز بها در با طلاع اواب مدوح نخویکه واجب و مناسب بود نقیم خوابد یافت . و فروی و میاس باود نقیم موابد یافت .

وقعتم بازوجم ادانجاکه امر حراست کل ممالک رما تا علاف دیمنان سمت غیر و بندوبست درونی بذمهٔ مکومت انگربز بهادر مفوض گشته کواب مدوح قرار می ناین که به بسترضائه مکومت انگریز بیچ مرم مسلح نگابداشت و مامور نخوابد کردو و کیکن می ناین که به بستر می این می

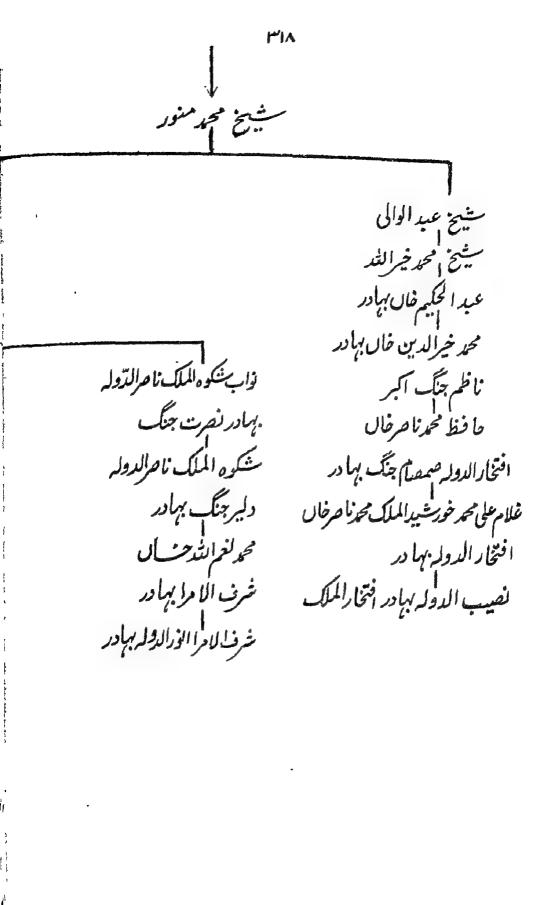
ارباب کومت مرفع تقداد مردم سپاه که بنواب بنا بر پاس مرانب و جاه لازم نمایندُ با تفاق تواب معز مقرر خوابند ساخت و تواب موصوف بر قدر مردم سپاه کرحسب این دفته تؤکر خوابند داشت بخرج ابنا نغلق بنواب موصوف خوابند گرونست و این دفته تؤکر خوابند داشت بخرج ابنا نغلق بنواب موصوف خوابند گرونست و این دفته توکر خوابند داشت و این در است می این دفته این داد این دو این در ا

وقعه وهار ومم منابه منابه این قرار نامهٔ کمپنی انگریز بهادر برادر برادر برادر برادر برادر برادر برادر برادر براد برای منابخ سی و یکم جولائی سنداری برخدیم امر تنظیم و تنسین جهات مالک کرنا کاک چه مالی و جدان کری سرخاد خوارد کرد برنا بخیر اواب موصوف برنا بر تحویل تعلقا

ملک فرکور باشخاص کرجهت معاملت آل از طرف کمپنی معزمتعبن شوند بهلم و فعله ملک فدکور تاکید خود صادر خوابد منود و باید که بمجرد وصول ناکب علم و فعله فدکور بتفویض تمامی دفاتر و محاسبات و کواغذ منعلقه کیجری و

عمله و فعله مٰدکور بتفویض تمامی دفاتر و محاسبات محالات خودم ا باشخاص کمپنی معز پرداز ند .

ب والاجابي نالمرالتين شيخ الوالفنخ الواعظال كنرازان في البديد اندالالماكي المراد ال قاضى فخزالدين في المادالدين الماد فاصی شیخ ابر ابیم سینیخ اعبدالله شیخ مخدوم عبدالقادر فنوجی مخدوم عسدالجي



خاجي محد الور محدجان جمال سراج الدولم الورالدين فال ببإدرتهامت جنك 9471-1249 محدعلى فال ببادر ميرالهند لؤاب والاجاه إول (٥٥٥ - ١٤٩٥) اع) اميرالأمرا بهادر عرة الامرابها فدلؤا طالاجاه عظم الدوله بهادر تاج الافرابهادر لذاب والإجاهسوم (و فات ۱۰۸۱ع) (811-9-1119) عظيم جاه سراج الامرا اعظم جاه بهما در بهادر نائب نواب لؤاب والاجاه يبمارم (81119-INYO) امیرار کاپ غلام محد عوت فال بهادر

(81AL - 1ALA)

لؤاب والأجاه ببخم

CORRIGENDA

Read:

Re	ad:	
(1)	بخطاب مقا <i>قه</i> صاحب الدوله	(P.4)
	ميايه المولا ميانه	(P.4)
(2)	ربان ۴۰۰ زبان	(P.5)
(3)	نان دان دان	
	بفہوائے میں ٹیوائے	(P-6)
(4)	معرالينمان مسرر والدر	(P. 6)
(5)	مع الخطاء مهم من لخطاء	
	معزّل مول مغربی	(P. 15)
(6)	المرنش وي دو	(P. 25)
(7)	النسو مهمي (المن النسو	
(8)	كبديغ مهم كيدخ	(P.26)
(8)		(P. 26)
(9)	ان ير مهم ابر	
	یا اعدیم سنیل معالمه ول	(P.34)
(10)		(P. 110)
(11)	محکذار مهم گزار	(1. 110)
	الفاب مهم الناب	(P. 257)
(12)	الماميد	

Khilath.

-a robe of dignity which was preand the sented by the Kings Nawwabs to their Officers for meritori ons service.

Lachchah.

-an ornament worn in the neck.

Mahadowl.

-a kind of large Palki.

Maikat.

-fettered in chains.

Mandilah.

_a towel.

Manja.

_a ceremoney of turmeric.

Manjahkhanah.

-bridegroom's apartment.

Mirathiyan.

-professional female singers.

Muhammadpur.

—also called Dar-alnur (the place of light) a name for Arcot.

Nalki.

—a palanquin-its frame was five feet long by four, its sides were richly car-

yed, inside was a chair with pillowswas carried by eight men.

Nath.

-an ornament worn in the nose.

Natharnagar.

_Trichinopoly.

Palayagar.

-fundal chiefs of the South.

Polimadawaram.

-Polimadawaram.

Sanchaq.

-the Hinz ceremony when wedding garments and ornaments are interchanged the day before marriage.

Sar Paich

-an ornament worn in front of the turban.

Sukhsawan.

-a palanquin of the better sortwas highly ornamented with cushions and curtains. It is a combination of Hindi words-"Sukh" " Sawan"

Tourah.

-a tray of dishes.

Important places and things

Alghoza.

-a kind of flute.

Ardbegi.

-One who presents petitions.

Ataliq.

-a private tutor.

Bagh-i.Khanah.

—also known as Amir Bagh-within its premises is now situated the Spencer's Hotel, Mount Road, Madras.

Baha . Kunt.

-a kind of game which was popular in those days.

Bahal.

-she camel.

Bandar.

-archer.

Bandi.

-a kind of ornament.

Bara-dari.

-a summer house.

Bechoba.

—lit. - without wood (pole), a tent without a pole.

Bhuh'i.

-a palki-bearer.

Chand-Sisphul.

-an ornament worn by women on head.

Charat.

-Chariot.

Chattakar.

-an Anglo - Indian.

Chowkata.

-Carriage drawn by four horses.

Chowkidar.

-a watchman.

Dhup.

... a long sword.

Dushalah.

-a pair of shawls.

Farangi Gunta.

-St. Thomas Mount.

Hajjulal.

-an affectionate expression.

Hashth Banglah.

—same as the Marine Villa at the South end of the cooum river.

Hun:

-a gold coin, also called pagodaworth about six shillings.

Kalas Mahal.

—In A.D. 1767, Nawwab Muhammad 'Ali acquired houses in the Chepauk and added to them a Vacant spot of sandy ground. On this spot the Chepauk palace was created, probably in A.D. 1768. It consisted of two blocks. The Southern block was known as Kalas Mahal, and the Northern as Humayun Mahal. A wall was built round the whole area which extended from the cooum to pycrofts' Road. The Chepauk buildings were occupied by the Government of Madras in A.D. 1855.

Kalghi.

—a gem-studded crest fixed in the turban.

Kailan.

-daughter-in-law.

Kaman darwazah.

—here is referred to the Kaman street which is in the Triplicane High Road.

Kaninaha.

-dowry.

Karampak.

-kodambakam.

Khansaman.

-steward.

Moulana Ala-aldin.

-son of Moulvi Anwar alhaqq and son-in-law of Moulana Bhr-alulumwas the Principal of Madrasa-i-Kalan -after his father-in-law's death-died A.H. 1212 = A. D. 1826-lies buried by the side of his father-in-law.

Muhammad Mahfuz Khan Bahaddur.

-was the Subaidar of Trichinopoly, appointed by Nawwab Anwar.aldin Bahaddur.

Najib Khan.

-he had been a friend and companion of the Walajahi family since the time of Anwar-aldin Khan-was consulted generally in all matters of interest, by the Nawwab.

Nami.

W28 Nawwab his full name Ghulam Iz-aldin Khan Mustagium Jang Bahaddur-he has left behind several books, such as, Maikhan-i-Kaifiat, Baharistan-i'ishq cte.

Qadi Badr-aldowlah.

—full name Qadi-almulk, Qadi-al-Islam Moulvi Muhammad Sibghat. Allah—was a great lover of Urdu. Urdu book Fawaid-i-Badriyya was very popular in the Carnatic—was born A. H. 1211 = A. D. 1735 died A. H. 1280 = A. D. 1862.

Qadi Irtida Ali Khan Safawi.

-was his Takhallus was Khushnud born A. H. 1198-A. D. 1783-was the son of the great Qadi, Ahmad Mujtaba Khushdil-died A.H. 1270 = A.D. 1853-Khushmid has left many books in Arabic and persian.

Qadir Nawaz Khan.

-superintended the general and internal departments of Nawwab

walajah II-was honoured with the title of Bahram jang Bahaddur.

Rai Reddi Rao.

-served as the Sarishtadar of Nawwab walajah II-was charged in a forgery case,

Rais-alumara.

-son of Nawwab Sultan-alnies Begam-his marriage took place in A.H. 1210.

Shaikh Muhammad Sawi.

-was a great learned man of his time-Came to Madras from Bijapurdied A.H. 1165 = A.D. 1751-his bomb is still in Mylapore. He was highly respected both by Hindus and Muslims.

Smith Captain.

-was an adviser to Nawwab Wala. jah I.

Taqi Ali Khan Bahaddur.

-was entrusted with the military affairs of umdat-alumara Bahaddurwas the jagirdar of wandwasi.

Tuzuk-i-Walajahi.

-a notable book of history, written by Munshi Burban Khan Handi-died A.H. 1240 - A.D. 1824, but according to Tazkirah-i-'Azam, the date of his death is A. H. 1236. The book can serve as an important source of the history of South India in general and that of the Carnatic in particular.

Webb-Josiah.

-was at first a writer at Fort St. George, Madras, but gradually rose to high position. He was one of the members of the Commission appointed to settle the question of succession to the Munad of the Carnatic. other member was Mr. Close.

EXPLANATORY NOTES.

Important Persons.

Abd-alhadi Khair-aldin Khan.

—husband of Sultan alnisa' Begam, the eldest daughter of Nawwab Muhammad Ali Khan; she was also known as Buddi Begum.

Abd.al wahhab Khan Bahaddur.

-was the Ta'alluq'dar of Nellore.

Barret Thomas.

—was a trusted friend of Walajah 11. (For full notes see Preface)

Buddu Shahid.

—a Venerated Shaikh who lies buried in George Town, Madras. Even to-day, his 'urs. is celebrated with great pomp.

Fizal Doctor.

—may be identified with Dr. Fitzgerald who was one of the trusted friends of Walajah II and that of Nawwab Taj-alumara Bahaddur.

General Harris.

—the Provisional Governor of Madras; held that office till August, 1798; was the Commander-in-Chief of Madras.

Hakim Ahmad Allah Khan.

—came from Delhi to Madras during the reign of Nawwab Walajah 1—died in A. H. 1217 and lies buried in the veranda of an old Mosque, built by Aurangzaib 'Alamgir, which is situated at Mylapore, Madras. There was a tablet on his grave according to which the date of his death is A. H. 1216. This date seems to be correct, as he was near the death-bed of Nawwab umdat-alumara Walajah II when he died A. H. 1216.

Lord Olive-Edward.

—born A. D. 1754. On Lord | 1225 = A. D. 1810—lies buried in the Hobarts' Call, he was appointed as the compound of Walajah Mosque, Madras,

Governor of Madras, A. D. 1798—played a notable part in the history of the carnatic.

MacNeil.

—was incharge of the army which gaurded the Chepauk Palace soon after the death of Walajah II.

Mir'Alam

—represented the Nizam's Government at Calcutta in A. D. 1786—died A. D. 1808.

Mir Ismail Khan Abjadi.

—a reputed scholar of his time; the author of a number of Persian books. His Anwar Namah, a versified history of Anwar aldin Khan, has been published by the University of Madras. He died A. H. 1203 = A. D. 1788—is buried in Mylapore, Madras.

Mir Khurshid Hasan Musawi.

—the grandson of Mir Asad-Allah Khan Bahaddur—was a great Persian Scholar—assisted the author of Swanihat-i-Mumtaz in compiling this book.

Mirza Ali Bakht Azfari.

was a member of the royal family of Delhi—came to Madras A. H. 1212=A. D. 1797—was a great scholar of Persian. Urdu and Turkish—his works Waqi-at-e-Azfari and Diwan-i-Azfari have been published—died A. H. 1234=A. D. 1818.

Moulana Abd-alAli-Bahr-alulum.

—was a great scholar of high repute—a man of profound knowledge and vast Learning—was honoured with the Title of Malik-alulama.was the Principal of Madrasa-i-Kalan, a post which he held till his death A. H. 1225 = A. D. 1810—lies buried in the compound of Walajah Mosque, Madras,

at the time of betrothel, wedding, presents to the bride and at the time of the princes and high dignitaries, feasts, bridegroom, receptions to the princes and high dignitaries, feasts, the daily engagements and hobbies of the Nawwabs. A vivid description of numerous excursions, trips, picnics to gardens and hills and visits to shrines and tombs, is spread over in serveral pages of the book. The passages containing description of Mina bazar and the visit of the royal family to the Governor-bagh and Farangi-Guntah are very interesting accounts to read. Thus the whole book is important not only as a valuable source of political history of the Nawwabs of the Carnatic, but also because it describes in detail the social life of the period to which it relates.

Besides the topics mentioned above, the following descritions may be of some interest to the readers:—The illness and the death of Nawwab Muhammad 'Ali Walajah I; the coronation of Nawwab 'Undat-al'umra Bahadur Walajah II; author's suffering from the attack of small pox, the receipts of letters from the English King and Nawwab Asif jah Bahadur; the meeting of the Nawwab with General Harris; the illness of Nawwab umdat-alumara, the entry of the English army into the Nawwab's garden; the demise of Nawwab !Undat-alumara; the Coronation of 'Azim-aldowlah Bahadur; his administration; the succession of Azim Jah Bahaddur and Nawwab Ghouth Khan Bahaddur, and the arrival of the princes of Timur family in Madras:

From a purely literary point of view, it can be said, that the style of the present book is not very good. Sometimes, the combination of Hindi and Persian words and the construction of sentences are very peculiar. At times the author uses colloquial language. But generally speaking, the language is charming and the book is very interesting to read. The mode of writing is generally good. Sometimes, the scribe seems to have written the text in a careless hand-writing, thus committing numerous spelling and other mistakes, which have been, as far

as possible, corrected in the present text. The manuscript is slightly injured, a few words could not, therefore, be deciphered. HABEEB KHAN SAROOSH OMARI.

Foot Note: -(1) Inspite of careful reading of the proof, a few mistakes have crept in the text. A corrigenda has, therefore, been added which may be seen at the end of the book.

darwazah (PP. 194—196). Once she even expressed her regret and surprize that her brother had forgotten his promise. (P.181). From the text of the book, it is not clear as to what had transpired between the Nawwab and this sister regarding the question of succession to the throne of the Carnatic. But whatever the real fact, these passages are very interesting to read.

Equally interesting is the part played by one Mr. Barret of Portuguese extraction, who was a very wise and clever fortune-seeker of his time. In one of their reports dated 15th Tuly, 1801, Messrs. Webb and Close, who were appointed by the Company as Commissioners to negotiate with the Late Nawwab 'Umdat-alumara's heir and his advisers, to ascertain the terms according to which the accession of Taj-alumara, the heir, should be allowed, describe this man in the following words:-"But the most important department of his Highness's Government, the administration of the revenues of the Carnatic, had been entrusted to the charge of Mr. Barret. As that branch of the Nabob's Government affected more particulary than any other the rights and interests of the Company, we judge it to be proper to explain to your Lordship, that Mr. Barret is of the lowest tribe native Portuguese, equally destitude of education, manners, and knowledge." But from this book, Mr. Barret appears to be a fine gentleman of good manners, a sincere sympathiser of the Nawwab and a loyal and faithful servant of the royal family. Nawwab Umdat-al umara was all praise for him and had full confidence in his efficiency as a good and faithful administrator of the carnatic. He had even honoured him with the titles of Colonel and Bahadur. Mr. Barret along with Najib Khan, Taqi Ali Khan, Qadir Nawaz Khan, Salarjang Bahaddur, Bahramjang Bahaddur, Mubarizjang Bahaddur are some of the most important personages of the Carnatic who exercised profound influence over the administrative as well as the social affairs of the Carnatic Nawwabs. But among them. Mr. Barret was undoubtedly the dominant figure. This might have been one of the real causes for the development of strained relations between Nawwab 'undat-alumara and the East India Company.

The present work is important again in that it contains accounts in detail regarding a number of social functions, such as marriages, processions, birthday celebrations, parties, ceremonies

a sum of about 12 Lakhs of Rupees annually for the purpose. A deed to this effect was signed between the Company and the creditors of the Nawwab.

'Umdat-alumara Bahaddur was strictly a religious man. He observed five times prayers punctually. Whatever quantity of gold he prepared in his alchemy house, he distributed it among the poor and the needy through his servant Muhammad Masum. When we read this book, the first impression we get, is, that the Nawwab was a Shia. He strictly observed the sanctity of the month of Muharram, but this has been a common practice even among the sunni Muslims. On his death bed, he openly confessed, in the presence of Moulana Muhammad 'Ali, that he never deviated from sunnism, the faith of his forefathers (PP. 200).

Besides, the book also describes in a vivid manner the cordial relations which existed between the Nawwabs and the members of the royal family. It is interesting to note that how Nawwab Umdat-alumara's relationship with his sister, Nawwab Sultan-alnisa was at first very cordial but in his last days, it became unpleasant.

Sultan-alnisa,' Known as Budhi Begam, was the third senior daughter of Nawwab Muhammad 'Ali Walajah 1 by Nawwab Khadijah Begam. (The first two daughters of the Walajah 1 died while young). She was married to 'Abd-al hadi, a nephew of the Walajah 1. Her brother, Nawwab, 'Umdat-al' Umara Walajah II had great respect for her and consulted her in all important matters relating to his administration and family affairs. From a close study of some of the incidents mentioned in the book, we come to the conclusion that she was the power behind the curtain. She believed that the Nawwab had promised her that he would nominate Ra' is-alumara Bahaddur her son, as his successor to the throne of the Carnatic. But when she knew that her brother had written a will in his own handwriting, nominating his own son, Taj-alumara Bahaddur, as his successor to the masnad of the Carnatic, she got angry to such an extent that, on the death of the Nawwab, she even refused to allow his Coffin to be taken through the Kaman father got for him the title of 'Umdat-alumara from the Emperor of Delhi. 'Umdat-alumara was a good scholar of Persian and a good puet of Urdu too. A collection of his Urdu poems is available in the small library maintained by the Late Dr. 'Abd-alhaqq of Madras. His Takhallus was Mumtaz, A specimen of his Persian writings appear on PP. 117-118 in the form of an invitation Card (Shuqqah) which was written by him on the occasion of the marriage of his son, Taj-alumara Bahaddur. From a close study of the book, it is clear, that the Nawwab, was not, as some people think, a weak and timid ruler. He was on the other hand, a bold, shrewd and amiable person, gentle and considerate towards his relatives and associates. He was never prepared to concede even an inch of territory, acquired by his fore-fathers, to the East India Company in return for the amount of the Qist he had to pay to it. He insisted that this unreasonable demand was against the spirit of the agreement made with Lord Cornwallis in A. D. 1792. Even Sir John Shore, the Governor-General, was compelled to condemn the demand as repugnant to the treaty of A.D. 1792. He was not bound to intimate to Lord Hobart, the Governor of Madras, the news of the death of his father and that of the celebrations of his own Coronation. He was very sympathetic towards Tippu Sultan of Mysore. He felt very sad at the news of Tippu's death, though he never expressed his grief in the presence of General Harris.

Despite his good qualities, the Nawwab was, however extravagant like his father. He and his father had incurred an enormous amount of debts, both to the Company and private creditors. When 'Umdat-al' umara died in A. D. 1801, his successor was compelled to give over his entire Kingdom to the Company; and in return, the English Government undertook to arrange for the liquidation of the Carnatic debts and to set aside

Foot Note:—(1) According to Macartneys' estimate, Muhammad 'Ali's Public debt was 30 lakhs of pagodas and his private liabilities 70 lakhs of pagodas. On the annexation of the Carnatic (A. D. 1801) private claims were preferred to the amount of nearly thirty and a half million of pounds sterling for debts incurred by the Nawwabs since Macartney reported. Out of these, 28 millions were found out to be false and fradulent, as a result of the investigation made by the Commission which was appointed for the purpose (See P. 213, History of the City of Madras.)

Carnatic affairs. He wrote on May 28, A.D. 1801, to Lord Clive. the Governor of Madras, to proceed with it. 'Umdat-alumara was then on his death-bed, and expired on July 15. It was found that he had appointed his son, 'Ali-Husain Taj-alumara, Bahaddur, as his successor. He was told that in view of the discovery of the traitorous correspondence with Tippu-Sultan of Mysore, which, according to them, endangered the security of the Company, the only terms on which his succession could be recognised, would be his relinquishment of the administration, and acceptance of an allowance from the revenues of the country. Tagi 'AliKhan Bahaddur. Najib Khan Bahaddur and Qadir Nawaz Khan Bahaddur, whom Nawwab 'Umdat-alumara Bahadur had appointed to look after the interest of his son, refuted the charges levelled against the Nawwabs and insisted that according to the authentic will of the Nawwab, his son was the rightful heir to the throne (see P. 208) Messrs. Webb and Close, the negotiators, rejected their claim. In a separate interview, Taial Umara was persuaded to accept the terms as dictated by them. Even his request for the modification of the terms was rejected. Application was made to 'Azim-aldowlah, son of the late Nawwab's brother, Amir-al'umara Bahaddur, who accepted the terms offered without hesitation. A fifth of the net revenues of the Carnatic was assigned for his support, and the entire administration of the province was assumed by the Government

of Madras. On 31st July, A.D. 1801, a treaty was executed between Lord Clive, the Governor of Madras and Nawwab Azimaldowlah, copies of which were sent to the Governor-General-in Council and the Court of Directors for confirmation.

By far the most important figure of this book is Nawwab 'Undat-alumra Bahaddur Walajah 11. The period of his reign though comparatively short, is important for the events that took place in the political and social life of the royal family of the Carnatic. He was the eldest son Muhammad 'Ali Nawwab Walajah 1, by his first wife Khadijah Begam, born in A. H. 1161=A. D. 1747. Nawwab Anwar-aldin Khan, his grand-

FootNote:—(1) A rare true Persian copy of this treaty was recently acquired by the Government Oriental Manuscripts Library, Madras, which appears at the end of this book as (Zaminah No. 2.)

wife, he married Abidah Begam, the grand-daughter of Sayyid Muhammad Sahib Bijapuri. The Nawwab honoured her with the title of Najm-alnisa', Begam (a seal of this wife dated A.H. 1245, appears on folio 183 of the manuscript) In A.H. 1212 the author had a severe astack of small pox which caused much anxiety to the Nawwab and his relatives, but later, he recovered from the disease (PP. 98-103). He was still alive in A.H. 1254, but the exact date of his death is not known.

In his preface, the author states that in A.H. 1249, beginning of Rajjab=November, A.D. 1833, while living in Madras; he paid homage to Nawwab 'Azimjah Bahaddur, who requested him to write the history of his grand-father, Nawwab 'Umdatalumara Bahaddur, as the poet Abjadi had composed the history of Anwar-aldin Khan in his famous Anwar Namah. He set to work in Rajjab, A.H. 1249=November, A.D. 1833', finished it in A.H. 1252=A.D. 1837 (See his concluding chapter). and presented it along with his petition to Nawwab 'Azimjah in the month of suffar, A.H. 1254. (Appendix, Damimah No. 1).

With the fall of Sringapatam and the destruction of Tippu Sultan's power in A.D. 1799. both the Carnatic and the Tanjore Kingdoms were annexed in A.D. 1801 by the East India Company, an event which entirely changed the fate of the South in general and that of the Carnatic in particular. In A.D. 1855 the Nawwabship of the Carnatic was abolished. This was the the most remarkable political event of the period which had an immediate bearing on the fortunes of Madras.

The political problem of succession to the Masnad of the the Carnatic, as well as the strained relations developed between the British administrators and the Nawwabs of the Carnatic, as a result of the alleged discovery of hostile correspondence, which the Nawwab Muhammad 'Ali and his, son 'Umdat-alumara had with Tippu Sultan of Mysore, with a view to endanger the security and the interests of the Company, are some of the subjects which can be read in this book with interest. The British administrators of the Company, suspected that Nawwab 'Umdat-alumara, as well as his father, were not at heart well disposed towards the English. Lord Wellesley did not hesitate to make the alleged correspondence the basis of a final settlement of the

Walajah III (A.D. 1801-1819), Azamjah Bahaddur Nawwab Walajah IV (A.D. 1819-1825), son of Azim-aldowlah Bahaddur, the succession of Ghulam Ghouth Khan Bahaddur Nawwab Walahjah V (A D. 1825-1855), Azimjah Siraj-alumara Bahaddur who acted as Nawwab-Regent for his minor nephew, Ghulam Ghouth Khan Bahaddur from A.D. 1825-1843 and as Amiri-Arcot from A.D. 1870-1874. A considerable portion of the book contains also full geneologies of Walajahi, Nasir-aldowlai, and Khair-aldin Khanis', dynasties.

The book is divided into four Gulzars, each of which contains four Guldastahs, and each Guldastah is sub-divided into a number of Rangs. The first Gulzar comprises the years A. H. 1209 and 1210, that is, the last year of Muhammad 'Ali Khans' reign, his illness and death, the 29th of Rabi'-alawwal, A.H. 1210=A. D. 1795, October 13, and Umdat-alumaras' accession to the throne; the second, A.H. 1211-1212, the receipt of a letter from the King of England, the construction of Fatah Chowki; the third A.H. 1213 and 1214, the excursions to Mina Bazar. Vineyard, the interview with General Harris, and the receipt of a letter from Nawwab Asifjah Nizam-aldowlah Bahaddur.; and the fourth, A.H. 1215 and 1216 an account of the reign of 'Umdat-alumara Bhadur his illness, his will, his relations with Nawwab Sultan-alnisa' Begam, the entry of the English army in his garden, the meeting of the Governor of Madras with Tajalumara, son of 'Umdat-alumara and the accession of 'Azimaldowlah, the regency of Nawwab Ghouth Khan and the arrival in Madras of the royal members of the Timuriah dynasty and a detailed geneology of the descenents of Nawwab Anwar-aldin Khan.

The author of this book is Muhammad Khair-aldin Hasan Ghulam damin, son of Iftikhar-aldowlah Hafiz Muhammad Nasir Khan Bahaddur Samsamjang and a grandson of Nawwab Muhammaud Ali Walajah I. He was born in A.H. 1194=A.D. 1780, received the title of Sahib-aldowlah Jaladatjang in A.H. 1210=A.D. 1795, that of Khurshid-almulk in A.H. 1231=A.D. 1816, and soon after the death of his father in A.H. 1236=A.D. 1820. that of Iftikhar-aldowlah Muhammad Nasir Khan Bahaddur Samsamjang. After the death of Kaniz Zahra, his first

PREFACE.

The present edition of Swanihat-i-Mumtaz is based on an important old Persian manuscript available in the Government Oriental Manuscripts Library, Madras. It bears on its first folio an inscription which reads thus:—

دو غلام آل مخمر خیرالدّ بن سن صاحب الدوله غلام ضامن خورسن بدالملک افتخیار الدوله بها در محد کریم خال محمد ناصر خال صمصت م جنگ فدوی محمد اکبرسن اه بهما در با دست ه غازی "

A similar manuscript, copied in A. H. 1266=A. D. 1850, is noticed by Ethe, in his Catalogue of Persian Manuscripts Vol. I, P. 197, wherein he observes:—

" No other copy of this rare work is known"

Though the date of the transcription of the present manuscript is not known, yet from the mode of writing and the condition of the paper, it can be inferred that it might have been written during the life time of the author.

The historical importance of Swanihat-i-Mumtaz lies in the fact that it contains a descriptive account of a turbulent period in the history of South India when the most important controversial personages in the Walajahi family ruled over the Carnatic. Though the work does not deal exclusively with the political events of the period, yet it contains numerous political incidents which are very interesting to read and at the same time useful to the research students.

The book gives a detailed history of the reign of Ghulam Husain 'Umdat-al' Umara Bahaddur Nawwab Walajah, who ruled over the Carnatic from the beginning of Rabi-althani A.H. 1210=A.D. 1795, October, to the month of Rabi'-alawwal, A.H. 1216=A.D. 1801, July, with a description of the last days of his father, Muhammad 'Ali-Nawwab Walajah' (A.D. 1749-1795), the son of Anwar-aldin Khan (A. D. 1744-1749), a summary of events that took place under the reigns of 'Umdat-alumaras' successors his nephew, Azim-aldoulah Bahaddur Nawwab

number of manuscripts published by this Library in this series is as follows.

Tamil		21
	•••	18
Sanskrit	***	
Telugu	***	7
Malayalam	***	9
Kannada	***	7
Marathi	***	2
Persian	***	3

All the manuscripts in this series are edited by the Curator of this library with the help of the staff in different languages except the Stotrarnavam that was edited by the Curator himself.

This work is based on a single paper manuscript described under D. No. 535 available in the Government Oriental Manuscripts Library, Madras. It contains 441 pages with 12 lines on a page and is written in Persian script.

Some of the manuscripts taken up for publication are represented by single copies in the library and consequently the mistakes that are found in them could not be corrected by collating them with other copies. The editors have, however, tried their best to suggest correct readings. The wrong readings are given in the foot-notes except in the case of a few books in which the correct readings have been given in the foot-note or incorporated in the text itself in square brackets.

The Government of India and the Government of Madras have to be thanked for financing the entire scheme of publication although there is a drive for economy in all the departments. My thanks are due to the members of the Expert Committee and the Editorial Committee who spared no pains in selecting the manuscripts for publication. I have also to thank the various editors, who are experts in their own field, for readily consenting to edit the manuscripts and see them through the press. The various presses that have co-operated in printing the manuscripts in the best manner possible also deserve my thanks for the patience exhibited by them in carrying out the corrections made in the proofs.

It is hoped that the Government of India will be continuing their financial grant to this library year after year for undertaking the printing of other manuscripts.

MADRAS, T. CHANDRASEKHARAN.
Curator.

21st February 1961. Govt. Oriental Manuscripts Library.

The Government of India will be contributing 50% of the cost for the printing of the above works, which has to be completed by the end of March, 1961. With the exception of Brahmasiddhi in Sanskrit and the Catalogue of the Marathi manuscripts, the other works may be printed before the end of the financial year. Except the catalogues and Stotrarnava in Sanskrit, all the other works have been edited by outside scholars and hence they have been issued under the Madras Government Oriental Series as numbers 166 to 177. Stotrarnavam in Sanskrit is edited by the Curator himself under the Madras Government Oriental Manuscripts Series as number 70.

The Government of Madras have constituted an Expert Committee for each South Indian language in which there are manuscripts in the Government Oriental Manuscripts Library, for the purpose of selecting rare and important manuscripts for publication in the Madras Government Oriental Series. Till now the following number of manuscripts have been published in different languages.

Tamil	***	34
Sanskrit	•••	23
Telugu	•••	20
Malayalam		20
Kannada	***	14
Persian	•••	8
Arabic	***	1

Under the same series the number of works published from the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore is as follows.

Tamil	***	12
Sanskrit	•••	10
Telugu	•••	5
Marathi	***	6

The Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, has published under this series three Tamil works.

An Editorial Committee has been formed under the orders of the Director of Public Instruction, Madras, for selecting manuscripts in different South Indian Languages for publication in the Madras Govt. Oriental Manuscripts Series. The

of Madras in G.O. No. 81859 E6/59-15 Education dated 5th January, 1960 sanctioned the publication of the following seven manuscripts.

- Tanippadarrirattu.
- 2. Keraladesa Varalaru.
- Kattabomman Varalaru.
- Kalambakakkottu.
- 5. Uttara Ramayana Natakam.
- Yapparumkalam.
- Palamolittirattu.

Of these, the last one was dropped as it was found to contain a large number of colloquial terms. The printing of the other six manuscripts has been completed in the Madras Government Oriental Manuscripts Series as numbers 55,56,67, 68.69 and 66.

During the year 1960-61 the Government of Madras have sanctioned in Memorandum No. 47522-E6/60-9 Education dated 30-12-60 the publication of the following manuscripts.

TAMIL

- Sivapuranatottiramanjari. 1.
- Tiruvoymoli-Ittupravesa Sangraham. 2.
- Vetalakkathai. 3.
- Homer's Iliad.
- Saptarishi Nadi-Kanya Lagnam. 5.
- Kunrakkudi Kumaran Peril Kirtanaikal. 6.
- Divyaprabanda Akaradi. 7.

PERSIAN

- 8. Tarikh-e-Hafeezullakhan.
- 9. Bahar-e-Azamjahi.
- 10. Sawanihat-i-Mumtaz.

SANSKRIT.

- 11. Nyayaratna Dipavali.
- 12. Nyayasara.
- 13. Stotrarnavam.
- 14. Brahmasiddhi.

CATALOGUES.

- Triennial Catalogue of Tamil Mss Vol. 12. 15.
- do. do. do. 16.
- Descriptive Catalogue of Marathi Mss. Vol. 3. 17.

INTRODUCTION.

The public are perhaps aware of the fact that the Government of Madras have launched upon a scheme of publication of rare manuscripts treasured in two premier institutions of this State, namely, the Madras Government Oriental Manuscripts Library, Madras, and the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore. Financial help has also been extended to Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, Madras, for similar purpose. Though the publication of rare manuscripts was started as early as 1909 by this library, only 12 works were taken up for publication till 1942. Of these, the printing of three works has not yet been completed.

Only in the year 1949-50 a regular scheme for the publication of manuscripts was prepared and accepted by the Government of Madras under the MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES. This scheme included the manuscripts in all the South Indian Languages in which there are manuscripts in the library. Till now 158 manuscripts in different languages have been printed. Of these, 35 manuscripts are from Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore, and three from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar. In addition, from 4 manuscripts, 3 from this library and one from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, are in the press.

All the manuscripts under the Madras Government Oriental Series were edited by various scholars drawn from different learned institutions. The publication of manuscripts under the Madras Government Oriental Manuscripts Series was resumed in the year 1950-51. All the manuscripts published under this series before 1942 were in Sanskrit. But since 1950-51 the manuscripts in other languages also were included. These are edited by the Curator with the assistance of the Pandits in respective languages. Till now 60 works have been printed including 51 works since 1951.

The Government of India also have decided upon a programme of printing rare and useful manuscripts in the different languages of India. For this purpose the Ministry of Scientific Research and Cultural Affairs have come forward with grants-in-aid for some of the manuscripts libraries maintained by the State Governments and also for certain reputed private libraries. In the year 1959-60 the Government

Printed by the Madina Electric Litho Press Madras-5.

SAWANIHAT - E - MUMTAZ

EDITED By

MOULVI HABEEB KHAN SOROASH-OMARI, M.A., B.T., Lecturer in Arabic and Persian, Government Arts College, Madras.

GOVERNMENT ORIENTAL MANUSCRIPTS LIBRARY,

MADRAS.

1961



GOVERNMENT OF MADRAS



MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES

Published under the authority

The Government of Madras

Accession Dis

GENERAL EDITOR:

Sri T. CHANDRASEKHARAN, M.A., L.T., Curator, Government Oriental Manuscripts Library, MADRAS-5.

No. CLXXVII

